

کارل مارکس

سرمایه (کاپیتال)  
نقد اقتصاد سیاسی

جلد سوم

روند تام تولید سرمایه داری

ناشر: فریدریش انگلس

مترجم: ایرج اسکندری

## پیشگفتار

سرانجام بخت با من یار شد و توانستم این سومین کتاب از عده اثر مارکس را که پیاپی بخش شوریک آنست، به‌موم عرضه دارم. در سال ۱۸۸۵ بهنگام نشر کتاب دوم چنین می‌پنداشتم که گویا در کتاب سوم، البته صرف نظر از برخی بخشهای مهم آن، فقط یادشوارهای فنی روبرو خواهم بود. عملاً نیز چنین شد. ولی در آن هنگام از دشواریهایی که درست همین مهمترین بخشهای اثر میتوانستند برای من بوجود آورند هیچ تصور روشنی نداشتم و از موانع دیگری که آماده سازی کتاب راتا این اندازه به تاخیر انداختند آگاه نبودم.

بیش از همه آنچه فالبا "مزاخه من می‌شد عبارت از ضعف چشمی بود که سالمان در راز زمان کار نگارشی مرا به حداقل محدود می‌ساخت و هم اکنون نیز فقط استثنائاً بمن اجازه می‌دهد که در روشنائی مصنوعی قلم بدست گیرم. براین مزاخمت گرفتاریهای دیگری که تاخیر پذیر نبود مزید گردید: تجدید چاپ و ترجمه‌های آثار پیشین مارکس و خودم، یعنی کارهایسی که مستلزم تجدید نظرها، تحریر پیش‌گفتارها و تگلکه‌هایی بود که اگر "اگر" بدون مطالعات تازه امکان پذیر نبود و فیرم. قبل از همه چاپ انگلیسی کتاب اول را متذکر میشوم که مسئولیت متن آن در مرحله آخر با من است، و بهمین سبب وقت بسیاری را از من گرفته است. کسی که افزایش عظیم نشریات بین‌المللی سوسیالیستی و از جمله تعداد ترجمه‌های آثار پیشین مارکس و خود مرا تا حدی تعقیب کرده باشد، بمن حق خواهد داد بخود از این جهت تبریک گویم که تعداد زبانهایسی که بوسیله آن می‌توانستم برای مترجم سودمند واقع شوم و لذا وظیفه دار بودم از بازرسی کاروی سرپرنتام، بسیار محدود بود ماست. ولی افزایش نشریات خود فقط نشانه‌ای از رشد جنبش بین‌المللی کارگری بود که همهای آن بشمار می‌رفت. و این رشد وظایف تازه ای بعهدہ من می‌گذاشت. از نخستین روزهای فعالیت اجتماعی ما، بخش مهمی از کار ارتباطی میان جنبش‌های ملکی سوسیالیستی و کارگری کشورهای مختلف به مارکس و من واگذار شده بود. این کار به تناسب نیرو گرفتن مجموع جنبش‌های رشد می‌نمود. ولی در حالی که مارکس تا دم مرگش سنگین‌ترین وظیفه را در این مورد نیز بعهدہ گرفته بود، از آن پس این کار روز افزون، تنها بگردن من افتاد. در این فاصله مناسبات مستقیم میان احزاب ملی کارگری متداول گردیده است و خوشبختانه روز به روز بیشتر می‌شود. با اینهمه هنوز بمن مراجعاتی می‌شود، که از لحاظ مصلحت کارهای شوریک خود ترجیح می‌دادم بمراتب کمتر از آنچه هست می‌بود. ولی برای هرکس که چون من بیش از پنج‌سال در این جنبش فعالیت کرده باشد انجام کارهای ناشی از آن، و وظیفه سرپا زدن و تاخیر ناپذیری است. در این دوران پر جنب و جوش ما هنوز هم مانند سده شانزدهم کسانی که در زمینه مسائل مورد علاقه عموم صرفاً بکار شوریک می‌پرداختند فقط در جهت ارتجاع یافت می‌شوند در دست بهمین سبب است که این آقایان را حتی نمیتوان شوری پرداز خواند بلکه اینسان فقط مداحان این ارتجاع بشمار می‌روند.

این امر که من ساکن لندن هستم بخودی خود مستلزم آنست که در ایام زمستان این مناسبات حزبی اگر "اگر" از راه مکاتبه و در تابستان قسمت اعظم آن بصورت تماس‌های شخصی انجام شوند و علاوه بر این، ضرورت تعقیب جریان جنبش در تعداد فزاینده‌ای از کشورهای و مطالعه عدّه پیوسته فزاینده‌تری از ارگانهای مطبوعاتی، مرا مجبور ساختند دست بکارهایی که نمیتوانند گسست پذیر باشند فقط در ایام زمستان و آنهم بویژه طی سه ماهه اول سال بهر دازم. هنگامیکه

انسان هفتاد سالی را پشت سر گذاشته بافت های پیوند ساز مغز، که مایه نریت\* آورده است، جبراً به میزان معینی باکندی و در همی کاری کنند و دیگر نمیتوان مانند گذشته با سهولت و سرعت برگسیختگی هائی که در کار دشوار تشویریک حاصل میشود ظبط نمود. بهمین سبب لازم می آید که کار یک زستان و آنگاه که کاملاً به انجام نرسیده بود، در زستان بعد در قسمت اعظم خود از سر گرفته شود و این همان واقعه ای بود که از جمله در مورد بخش دشوار پنجم روی داد.

همچنانکه خواننده طی تذکرات ذیل خواهد دید، کارنگارش بطور اساسی با جلد دوم تفاوت داشت. برای جلد سوم تنها گزتهای مقداتی وجود داشت و بس که آنهم بی اندازه ناقص بود. بطور کلی مقدمه، هر یک از بخش ها بقدر کافی با مراقبت تنظیم یافته و غالباً از لحاظ سبک نگارش نیز جمع و جور شده بود. طی معرور که جلوتر میرفتی کار حالت گزتهای بخود میگرفت و پسر از نقص می شد، هر قدر عدول از موضوع اصلی و توضیح مسائل فرعی که ضمن بررسی پیش آمده بود بیشتر و جای تنظیم بعدی آن مسائل به بعد واگذار شده بود، بهمان اندازه فواصلی که، طی آن اندیشه های در حال تکوین\*\* کتباً بیان می یافت، در راز تر و پیچیده تری گردید. در جاهای بسیار، خط و بیان مطلب بنحوی بود که از لابلای آن بروشنی حلمات و پیشرفت تد ریحی آن بیمار بهائی دیده میشد که در نتیجه کار فوق العاده بر مصنف عارض شده بود و در آغاز بیش از پیش کار شخصی او را دشوار و سرانجام برای مدتی بکلی غیر ممکن می ساخت. و در این هیچ جای شگفتی نیست. بین سالهای ۱۸۶۳ و ۱۸۶۷، مارکس نه تنها در جلد آخر سرمایه را طرح ریزی و دست نویس جلد اول را برای چاپ آماده کرده بود، بلکه کار عظیمی را نیز در ارتباط با تاسیس و تدارک اتحادیه<sup>۳</sup> بین الطلسی کارگران انجام داده بود. بهمین سبب است که حتی از سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نخستین علائم همان اختلالی که موجب گردید مارکس خود نتواند دست به آخرین نگارش جلد دوم و سوم بزند، در سلامت وی پدیدار گردید.

کار من از آنجا آغاز شد که بدو<sup>۴</sup> تمام دست نویس را از روی اصل، که کشف خطوط آن حتی برای خود من غالباً دشوار بود، دیکته کرده بصورت یک رونویس خوانا در آورم، امری که خود مدتی وقت گرفت. فقط آنگاه آغاز کار واقعی تحریری امکان پذیر بود. من این کار را به ضرورتترین حد محدود ساختم، همه جا تا جایی که روشنی متن اجازه می داد و امکان داشت خصلت طرح بدوی را نگاه داشتم و حتی برخی از تکرارها را، آنگاه که مارکس طبق معمول خود هر بار مطلب را از جهت دیگر مورد مطالعه قرار میداد و باباشیوه دیگری موضوع را بیان میکند، حذف نکردم. در مواردی که تفسیرات یا اضافات من تنها جنبه تحریری ندارند، یا آنجا که مجبور بودم فاکتبهائی را که مارکس آورده است تنقیح نموده و خود از آن نتیجه گیری بهائی کم که تا سرحد امکان در چهارچوب اندیشه مارکس مانده باشند، تمام قسمت مربوطه در میان قلابهای گوشه دار قرار داده شده و با علائم اسمی من متمایز گردیده است. زیر نویس هائی که از جانب

\* Meynert, Theodor Hermann (1833-1892)

پزشک اتریشی، استاد روانشناسی دانشگاه وین، دارای تألیفات متعدد در رشته های مختلف پزشکی و از جمله درباره تشریح قشر فوقانی مغز و وظایف ارتباطی بافت های آن.

\*\* در متن معنای فوق به لغت لاتینی بیان شده است: "in statu nascendi"، که ترجمه لغظی آن "در حالت زایش" است.



من تنظیم شد هاند گاه بگاہ فاقد این قلابها هستند ، ولی در هر جا که علائم اسمی من وجود دارد مسئولیت تمام آن زهرنویس با من است .

چنانکه برای هر طرح مقدّماتی امری عادی است ، در دست نوشته یادداشت‌های بسیاری در باره نکاتی وجود دارد که مصنف به بسط و تفصیل آینده موکل کرده است ، بدون آنکه وعده های مزبور در تمام موارد برآورده شده باشد . من این یادداشتها را همچنان باقی گذارنده ام زیرا نشان دهنده تصمیم مصنف در اثر به کار کردن آینده در روی آن نکات است . اکنون به جزئیات بهر ازم .

دست نوشته اساسی در مورد بخش اول فقط جزئیات قابل استفاده بود . دست نوشته مقدّمات<sup>۱</sup> محتوی تمام محاسبات ریاضی مربوط به رابطه میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود است (که موضوع فصل سوم ماست) ، در صورتیکه موضوع مورد بحث فصل اول ما بعد ها آنهاست بنحویتصافی مطرح شده است . در این مورد دو طرح اصلاحی که هر یک محتوی ۸ صفحه به قطع وزیری است بکمک من آمد ، ولی این طرح هانیز همه جانبجو مرتبگی تنظیم نیافته اند . نخستین فصل کنونی از روی جزوه های مزبور تهیه شده است . فصل دوم از دست نوشته اساسی گرفته شده است . برای فصل سوم یک سلسله کارهای ریاضی ناتمامی وجود داشت ، ولی دفتری دیگر تماما<sup>۲</sup> حاوی کارهای تقریباً<sup>۳</sup> کاملی از سالهای هفتاد باقی بود که نسبت میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود را بصورت معادلات بیان میکرد . دوست من ساموئل مور<sup>۴</sup> ، که قسمت اعظم ترجمه جلد اول را نیز انجام داده است ، بعهده گرفت که بجای من روی این دفتر کار کند . وی که یک ریاضی دان قدیمی کمبریج<sup>۵</sup> دیده بود به مراتب بهتر از من شایستگی انجام چنین کاری را داشت . از روی تلخیص اوست که بعداً<sup>۶</sup> من ، با استفاده<sup>۷</sup> گاه گاهی از دست نوشته اصلی فصل سوم راه انجام رساندم . از فصل چهارم فقط عنوان آن وجود داشت . ولی نظریاتیکه مسئله<sup>۸</sup> مطرح و بعد در این فصل : "تاثیر واگرد در نرخ سود" دارای اهمیت تعیین کننده بود من خود آنرا تدارک کرد هام و نیز بهمین جهت است که سه متن سرتاسر فصل میان دو قلاب قرار گرفته است . نتیجه ای که از آن مطالعه بدست آمد این بود که در واقع فورمول فصل سوم در مورد نرخ سود به اصلاحی نیاز دارد تا بتواند دارای ارزشی عام باشد . از فصل پنجم به بعد تنها منبع بقیه<sup>۹</sup> بخش را دست نوشته اساسی تشکیل میدهد ، با اینکه اینجا نیز انجام بسیاری در گرونیها و تکمیلات ضرورت یافته است .

برای سه بخش بعدی ، امکان یافتیم که ، جز تنظیم نگارشی و اصلاحات مربوط به سبک تحریر ، از ابتدا تا انتها دست نوشته اصلی را دنبال کنیم . لازم بود برخی از قسمت ها ، واگرا<sup>۱۰</sup> آنهائی را که با تاثیر واگرد ارتباطی یافت ، با آنچه من در فصل چهارم افزوده بودم ، هم آهنگ سازم . این قبیل مطالب نیز در میان قلاب قرار داده شده و با علائم اسمی من مشخص گردیده است .

بخش پنجم که پیچیده ترین موضوع تمام کتاب را مطرح میسازد ، دشواری عمده را بوجود آورد و درست هنگامی که مارکس در باره<sup>۱۱</sup> این بخش کار میکرد یکی از حملات سخت آن بیماری ای که قبلاً<sup>۱۲</sup> متذکر شدیم او را فافلگیر ساخت . بنابراین اینجا نه طرح آماد های وجود دارد و نه حتی

\* مقصود سالهای ۷۰ سده<sup>۱۳</sup> نوزدهم است (از ۱۸۷۰ تا آخر ۱۸۷۹) .

\*\* Moor, Samuel (۱۸۳۰-۱۹۱۲) حقوق دان انگلیسی ، یکی از فعالین مهم جنبش کارگری انگلستان عضو اتحادیه<sup>۱۴</sup> بین المللی کارگران (انترناسیونال اول) ، مترجم مانیفست حزب کمونیست و جلد اول کتابتال بزبان انگلیسی ، دوست نزدیک مارکس و انگلس .

\*\*\* مقصود دانشگاه مشهور کمبریج انگلستان است .

نموداری که بتوان نکات اساسی آنرا بسط داد، بلکه فقط مقدمه کاری است کسه مکرراً در میان انبوهه مفشوشی از یادداشتها، ملاحظات و مصالحی بصورت مستخرجات فرق میشود. من بد و " کوشیدم این بخش را نیز بگونه‌ای که در بخش نخست تا اندازهای توفیق یافته بودم، بارقع نقائص و بسط و تنظیم قسمت های مغزقی که فقط جنبه گرفته‌ای دارند بنحوی تکمیل نمایم که لااقل چیزی نوب یک به آنچه مصنف قصد داشت مطرح سازد بدست بد هد. من دست کم سه بار این شیوه را امتحان کردم ولی هر بار بعد م موفقیت روبرو شدم و این اتلاف وقت یکی از ظل عمده تا خیر انجام کار بشمار میرود. سرانجام برایم سلگم گردید که از این راه نمیتوان به مقصود رسید. اگر می خواستم ضرورتاً تمام توده عظیم نوشته‌هایی که در این زمینه وجود داشت مطالعه کنم و سرانجام چیزی از آب در آورم، تازه این کتاب مارکس نمی شد. برای من چاره دیگری باقی نمانده بود جز اینکه دل بد رها زده بیکباره محل مسئله از راه مستقیم ببرد ازم، یعنی تا آنجا که مقدور می شد هم خویش را به نظم بخشیدن در آنچه موجود بود مقصور ساخته و فقط به تکلله های ضروری و واجب اکتفا نمایم. بدین سان بود که در بهار سال ۱۸۹۳ کار عمده این بخش را به انجام رساندم.

از میان فصلی مخطفه کتاب، فصل بیست و یکم تا بیست و چهارم بطور اساسی تنقیح و تحریر شده است. تنظیم فصل های ۲۵ و ۲۶ ایجاب نمود مستندات گزین گردد و برخی از اسناد که در جاهای دیگر وجود داشت در میان آنها گنجانده شود. فصل ۲۷ و ۲۹ را ممکن بود تقریباً عین دست نوشته بجای گذاشت، بعکس لازم بود فصل ۲۸ در برخی موارد بنحوی دیگری تنظیم یابد. ولی اشکال واقعی با فصل سی ام آغاز گردید. از این پس نه تنها لازم بود مراجعه به اسناد را بنحوشایسته‌ای مرتب نمود بلکه نیز واجب بود از میان انواع جطه های معترضه انحرافات از اصل موضوع و غیره، به حرکت اندیشه، که هر لحظه قطع شده و در جای دیگر اظب بطور تصادفی از سر گرفته شده بود، انتظام صحیح بخشید. بدینسان فصل سی ام از راه تجدید سازمان و با حذف قسمت هایی که خود در جاهای دیگر کتاب محل یافتند، بسامان رسید. فصل ۳۱ باز با انجام بهیستری تنظیم شده بود. ولی در دست نوشته قسمت درازی تحت عنوان " سردرگمی " بد نبال آن فصل می آمد که تنها مستخرجاتی از گزارشهای پارلمانی را در مورد بحرانهای ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ در برداشت و اظهار نظر بیست و سه نفر از رجال وارد در کسب و کار و اقتصاد نویسان بهیژه در باره پول و سرمایه، فرارطلا، سفته بازی بی بند و بار و غیره نیز جمع آوری شده بود که گاه اشارات طنزآمیز کوتاهی نیز ذیل آن آمده بود. در اینجا تقریباً تمام نظریاتی که در آن زمان در باره رابطه میان پول و سرمایه رواج داشت خواه ضمن پرسش ها و خواه در پاسخ ها انعکاس یافته و مارکس در نظر داشته است آن " سردرگمی " نظریات را در باره اینکه در بازار پول چه چیزی پول بشمار میرود و چه چیز سرمایه، بنحو انتقادی و طنزآمیز مورد بحث قرار دهد. پس از کوششهای بسیار باین نتیجه رسیدم که تنظیم چنین فصلی ممکن نیست. از اسنادی که در این نوشته موجود است بهیژه از آنهایی که مارکس خود زهرنویس کرده است در جاهایی که با مطلب مورد بحث ارتباطی پیدا می کند استفاده شده است.

سهس مطالب تقریباً منظمی بد نبال می آید که من آنها را در فصل ۲۳ آوردم. ولی بلافاصله بعد از آن باز بایک سلسله مستخرجاتی از گزارشهای پارلمانی در باره انواع سائلی که در این بخش مطرح شده است، مخلوط با ملاحظات طولانی پاکوتاه مصنف، برخورد می کنیم. مستخرجات و ملاحظات مزبور رفته رفته در پایان بر سر حرکت پول فلزی و نرخ تعویض ارز متمرکز

میگرد و سرانجام یکبار دیگر با انواع طحقات خاتمه می یابد. بعکس "مقابل سرمایه داری"، (فصل سی و ششم) کاملاً تدارک یافته تحریر شده است.

من با مجموع این مصالح، یعنی با آنها که از "سردرگمی" بعهد درجای دیگر استفاده نشده است، فصل ۳۳ تا ۳۵ را پرداخته ام. البته این کار بدین وارد ساختن اضافات مهمتی از جانب من، بمنظور تأمین پیوستگی سائل، انجام نگرفته است. در جاهائی که این تصرفات صرفاً جنبه صوری نداشته اند با وضوح تمام نشان داده ام که مطالب مزبور از آن من است. بدینسان توفیق یافته ام تمام نظریات مصنف را که بنحوی ازانحای با سائل مورد بحث ارتباط داشته اند در متن کتاب وارد کنم. تنها قسمت بسیار کوچکی از استخراجات، خواه بدان جهت که تکرار فاکتهای قبلی بوده و خواه برای آنکه مربوط بصائلی است که در دست نویس از نزدیک مورد بررسی قرار نگرفته است، حذف شده اند.

بخش راجع به بهره زمین اگرچه بهیچوجه تنظیم قطعی نیافته، کاملتر تدارک شده بود. اینکه بخش مزبور نظم قطعی خود را نیافته است از آنجا نیز برمی آید که مارکس در فصل ۴۳ (در دست نویس، آخرین قسمت بخش مربوط به بهره)، خود لازم می شمرد که نقشه مجموع بخش را خلاصه شده بازگو نماید. و این امر که در دست نویس با فصل ۳۷ آغاز میشود و درین آن فصل ۵ تا ۴۷ می آید و تازه آنگاه فصلهای ۳۸ تا ۴۴ سر می رسند، از لحاظ انتشار مطلوب تر بود. آنچه بیشتر از همه کاربرد، عبارت از جدولهای مربوط به بهره فاضله II و خود این کشف بود، که در فصل ۴۳، یعنی جائی که صیابستی حالت سوم بهره زمین مطرح شود، بهیچوجه در باره این نوع بهره تحقیقی انجام نگرفته است.

در باره این بخش که مربوط به بهره زمین است، مارکس در سالهای ۷۰ به مطالعات ویژه کاملاً تازه ای پرداخته بود. پس از اصلاح ارضی سال ۱۸۶۱ در روسیه، واجب شده بود که مارکس به خلاصه کردن آمارها و دیگر انتشارات راجع به مالکیت ارضی بپردازد و وی سالیان دراز اسنادی را، که در استان روسی تمام و کمال در اختیار او گذاشته بودند، در زبان اصلی مورد بررسی قرار داده بود و خیال داشت در تجدید نظر این بخش نتایج مطالعات مزبور را مورد استفاده قرار دهد. نظر به تنوعی که هم در اشکال مالکیت ارضی و هم در استعمار دهقانان تولید کنند روسیه وجود داشت، قرار بود در بخش مربوط به بهره زمین، بروسیه همان نقشی داده شود که در کتاب اول به انگلستان در مورد کارگران مزدور صنعتی داده شده بود. جای تأسف است که انجام این نقشه برای وی مقدور نگردید.

سرانجام، بخش هفتم بنحوی کامل ولی فقط بصورت طرح اولی تحریر شده بود و برای اینکه قابل طبع باشد بدو لازم بود کلاف سردرگم در آمیختگی بی پایان دورانها باز شود. از فصل آخر فقط آغاز آن وجود دارد. برای این فصل در نظر گرفته شده بود که سه شکل عده در آمد: بهره زمین، سود، دستمزد، که با سه طبقه عده جامعه سرمایه داری پیش رفته، یعنی مالکین ارضی، سرمایه داران و کارگران مزدور تطبیق می کند و همچنین مبارزه طبقاتی که، ضرورتاً با وضع زندگی این طبقات قرین است، بحثابه نتیجه ای که واقعا در برابر دوران سرمایه داری قرار گرفته است مطرح گردد. مارکس عادت داشت از این گونه جمع بند پهناکمی پیش از چاپ خودداری نماید زیرا تازه ترین رویدادهای تاریخی همواره با انتظامی خدشه ناپذیر در نفس وقایع حال مطلوب ترین شواهد را در تأیید نظریاتش در پیش روی عرضه می داشتند.

نقل قولها و مراجعات، در اینجانبانیز مانند کتاب دوم، به مراتب نادرتر از کتاب اول هستند. نقل قولهایی که از کتاب اول گرفته شده به شماره صفحات چاپ دوم و سوم مراجعه داده

شده است. در جاهائی که دست نویس به نظریات شوریک اقتصاد بون گذشته مراجعه می دهد، غالباً فقط نام آنها ذکر کرده و قرار بوده است که نظریات مزبور بهنگام تحریر قطعی تصریح گردد. بدیهی است که من مجبور بودم آنها را بهمین صورت بگذارم. فقط به چهار گزارش پارلمانی استناد شده است ولی هر چهار بنحو بسیار وسیعی مورد استفاده قرار گرفته اند. این گزارشها بقرار زیر هستند:

۱- "Reports from Committees" (از مجلس عوام) Vol. VIII "Commercial Distress" Vol. II. Part I, 1847/48, Minutes of Evidence.

که بهشابه "Commercial Distress" ۱۸۴۷/۴۸ نقل شده است.

۲- "Secret Committee of the House of Lords on Commercial Distress" 1847, Report printed 1848, Evidence printed 1857\*

(زیرا سال ۱۸۴۸ بهشابه سال بسیار رسوا کنند مای تلقی شده بود)

بهشابه: "Commercial Distresses" 1848-1857 نقل گردیده است.

۳- Report: Bank Acts, 1857. وهمچنین از آن سال ۱۸۵۸- گزارشهای کمیسیون

مجلس عوام درباره "تأثیر قوانین بانکی ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ با اظهارات شهود - که هموزن

B.A (وگاه بصورت B.C) نقل شده است، ۱۸۵۷ یا ۱۸۵۸.

به مجرد اینکه امکانی فراهم شد به کتاب چهارم درباره تاریخ اضافه ارزش خواهم

پرداخت.

در پیش گفتار کتاب دوم سرمایه مجبور گشتم به حساب آقایانی برسم که در آنزمان سر و صدای بزرگی براه انداخته مدعی شده بودند که گویا "در رود برتوس" منبع نهائی مارکس و پیش تازی بالاتر از او یافته اند. من به آنها فرصتی دادم تا نشان دهند "اقتصاد رود برتوسی چند مرده حلاج است". من آنها را فراخواندم تا ثابت کنند "حگونه نه تنها بدون لطمه وارد آوردن به قانون ارزش، بلکه بعکس بر پایه همین قانون، ممکن و واجب است که در طرح سود متوسط یکسانی بوجود آید". همین آقایان، که در آن هنگام بنابه ظل ذهنی و بامعنی طوسی بطور کلی بنا به برانگیزه دیگری فی راجه جهت علمی، نیک مرد رود برتوس را با بوق و کرنا بهشابه بالاترین ستاره قدر اول آسمان اقتصاد می ستودند، همگی بلا استثنا از پاسخ لب فرو بستند. بالعکس کسان دیگری بودند که زحمت پرداختن به این موضوع را سود مند شمرند.

پروفسور و. لکسیس\* در نقدی که بر کتاب دوم نگاشته است (۱) مسئله را مطرح می کند، اگرچه نمی خواهد هیچ راه حل مستقیمی برای آن عرضه نماید. وی می گوید: "هرگاه انواع مختلف کالاها را منفرداً نگاه کنیم و اگر ارزش آنها باید با ارزش مبادله شان برابر باشد و ارزش اخیر نیز بابهای کالاها برابر یا متناسب باشد، آنگاه حل این تضاد (تضاد میان قانون ارزش ریگارد و مارکس و نرخ متوسط و کسان سود) غیر ممکن است.

\* Rodbertus درباره این شخص به زیر نویس صفحه ۴۸۱ سرمایه، جلد اول ترجمه فارسی مراجعه شود.

\*\* Lexis, Wilhelm (۱۸۳۷-۱۹۱۴) - اقتصاد دان و آمارگر آلمانی و استاد اقتصاد سلسلی در رزمه اقتصاد دانان مکتب عامیانه.

(۱) ("Conrads Jahrbucher", X1,5,1885, P.452 - 465)





بنابینظر لکسیس حل تضاد فقط در صورتی ممکن است که :

" در مورد انواع کالاها ازسنجش ارزش برطبق کار صرف نظر شود و تولید کالاها فقط در مجموع خود مورد توجه قرارگیرد . وتوزیع آنها میان مجموع طبقات سرمایه دار کارگر ملحوظ گردد . . . طبقه کارگر فقط سهم معینی از محصول کل را دریافت می کند . . . وقسم دیگر که نصیب سرمایه داران میشود بنابه نظریه مارکس اضافه محصول . . . ولذا نیز اضافه ارزش را تشکیل میدهد . امضا " طبقه سرمایه داران مجموع اضافه ارزش را ، نه براساس تعداد کارگرانی که بکار گمارد مانند بلکه بنا به نسبت مقدار سرمایه های که هر یک از آنها نهاده است ، میان خود تقسیم می کنند و در این تقسیم ، زمین و ملک نیز مانند ارزش سرمایه به حساب می آید . ارزشهای ایدئالی مارکس ، که برحسب تعداد واحد های کارمتبلور در کالاها تعیین میگردد باقیمت هاتطبیق نمی کنند ولی می توانند " بهشابه نقطه " عزیمت تغییر مکانی تلقی شوند که بسوی قیمت های واقعی دالت دارند . قیمت های واقعی مشروط براین مقتضا هستند که سرمایه های برابر مقدار ازسود یکسان مقداری بهره مند گردند . " از آنجاست که برخی از سرمایه داران در مقابل کالاهای خود بهایی بالاتر از ارزش مجازی آنها بدست می آورند و برخی دیگر باین تراز آن . " ولی نظریه اینکه کاستی ها و فروزنیهای اضافه ارزش در درون طبقه سرمایه دار بیکدیگر متقابلا " جبران می کنند ، مقدار کل اضافه ارزش چنانست که گوئی تمام قیمت ها متناسب با ارزش ایدئالی کالاها بود مانند . "

چنانکه دیده میشود مسئله اینجا حل نشده باقی مانده است ولی هرچند بطور سطحی وسست عنوان شده باز در مجموع درست مطرح گردیده است . در واقع این بیش از آن چیزی است که میتوان از شخصی چون مؤلف این سطور که با فرور معینی خویشتن را " اقتصاد دان عامی " معرفی می کند ، توقع داشت . این امر در مقامی با شاهکارهای اقتصاد دانان عامی دیگر که بعدا " بررسی خواهد شد واقعا " شگفت آور است . بهرحال باید گفت که اقتصاد عامیانه مو لف مزبور از نوع ویژه ای است ، وی میگوید که سود سرمایه ممکن است واقعا " بنحوی که مارکس نظر دارد حاصل شود ، ولی الزامی ، نیست که طبق این نظر باشد بالعکس گویا اقتصاد عامیانه شیوه " ابضاحی دیگری دارد که لا اقل بیشتر شایان پذیرش است : " سرمایه داران فروشنده ، تولید کنندگان مواد خام ، بازرگان عمده فروش ، بازرگان خرده فروش ، ازکسب و کار خود سود می برند زیرا هر کدام از آنها گران تر از آنچه می خرد می فروشند و بدین سان به بهای تمام شده " کالای خویش درصد معینی اضافه می کند . تنها کارگراست که نمی تواند یک چنین ارزش افزائی را تحمیل نماید . وی نظریه وضع ناساعدی که در برابر سرمایه دار دارد ناگزیر است کار خویش را به همان بهایی که برای وی تمام میشود ، یعنی در برابر وسائل لازم زیست ، بفروشد . . . بدین سان گران فروشی های مزبور در مقابل کارگران مزدور مضمون کامل خود را حفظ می کنند و موجب انتقال بخشی از ارزش محصول کل به طبقه سرمایه داری گردند . "

البته نیاز به کوشش فکری بسیار نیست تا بتوان دریافت : که این ابضاح " اقتصاد عامیانه " در باره " سود سرمایه ، عملا " به همان نتایج تئوری اضافه ارزش مارکس می انجامد ، که طبق نظریه لکسیس ، کارگران درست در همان " وضع ناساعدی " قرار می گیرند که مارکس بیان کرده است ، که عینا " نزد هر دو آنها کارگران مغبون هستند زیرا هر قیر کارگری می تواند بالاتر از قیمت بفروشد ولی کارگر چنین امکانی را ندارد ، که بر پایه " این تئوری ممکن است سوسیالیسم عامیانه ای بنا کرد که لا اقل به اندازه آنچه اینجا در انگلستان براساس تئوری ارزش صرف و مرز سود مندی \*

\* Grenznutzentheorie (آلمانی) Theorie de l'utilite'-limite (فرانسه) تئوری اقتصاد بورژوازی که در سالهای ۷۰ قرن نوزدهم در مقابل تئوری ارزش - کار کارل مارکس بقیه زیر نویس در صفحه بعد

جونس - منگر ساخته شده است ، قابل قبول باشد . حتی به گمان من اگر آقای جرج برنارد شاو \*\*\*\*  
 از این تئوری سود آگاهی می یافت ، قادر بود آنرا د دستی بهمسجد و جونس و کارل منگر را مرخص  
 کرده کلیسای فابیائی \*\*\*\* آئنده را برپایه این خارا سنگ بازسازی نماید . اما در واقع این  
 تئوری جز تصحیفی از تئوری مارکس چیز دیگری نیست . آخر ، کل این قیمت بالا بردن ها از  
 کدام منبع پرداخت میشود ؟ از " محصول کل " کارگران . و در واقع از آنجا که کالای " کار " یا  
 آنطور که مارکس میگوید ، نیروی کار باید کمتر از قیمت خود فروخته شده باشد . زیرا اگر درست  
 است که خاصیت مشترک همه کالاها اینست که گرانتر از هزینه تولید خود فروخته شوند و چنانچه  
 از آن میان کار مستثنی است ولذا همواره برحسب هزینه تولید خود فروخته میشود ، آنگاه طبق  
 همین قاعد های که در جهان اقتصاد عامیانه جاری است ، مسلم است که کار به کمتر از بهای خود

نباشد است مبتنی بر این نظریه است که ارزش هر کالا طبق مرز سود مندی آن تعیین میگردد یعنی  
 برحسب قضاوت ذهنی در باره هر واحد کالا که نیاز مندی مصرف خریدار را در برابر مقدار معین کالای  
 موجود تعیین می نماید . بد یگر سخن تئوری مرز سود مندی مقدار ارزشی کالا را به کمی یا زیاد ی  
 نسبی عرضه کالا وابسته می سازد نه به مقدار کار اجتماعا " لازمی که در درون کالا جا گرفته است .  
 تئوری مرز سود مندی هنوز یکی از پایه های کنونی اقتصاد بورژوائی است که به منظور پنهان ساختن  
 استثمار سرمایه داری وضع شده است . مکتب های مارژینالیسم Marginalisme و  
 نئومارژینالیسم Neo-marginalisme ، ( که طبق آن ارزش مبادله هر کالا منوط به سود مندی  
 آخرین واحد موجود آن کالا است ) ، بر اساس همین تئوری مرز سود مندی پایه گذاری شده و در  
 اقتصاد جدید بورژوائی گسترش یافته است .

\*\*\* Jevons, William Stanley (۱۸۲۵-۱۸۸۲) اقتصاد دان و فیلسوف انگلیسی ستئوری  
 پرداز مارژینالیسم

\*\*\* Menger, Carl (۱۸۴۰-۱۹۲۱) اقتصاد دان اتریشی و تئوری پرداز مکتب مرز سود مندی  
 \*\*\*\* Shaw, George Bernard (۱۸۵۶-۱۹۵۰) - رمان نویس و درام ساز ایرلندی . دارای آثار  
 معروفی مانند پیگماسیون ، سزار و گلشوی ترا ، قهرمان و سر بازیوفیره - برنارد شاو یکی از هواداران  
 برجسته فابیان سوسیائی Fabian Society (جامعه فابیائی) است .

\*\*\*\* فابیان سوسیائی ، که انگلس آنرا طنز آمیز کلیسای فابیائی خواند است ، سازمانی رفورمیستی  
 انگلیسی است که در سال ۱۸۸۴ تشکیل شد و بنیاد گذاران آن برای نامگذاری این جامعه از نام  
 فابیوس کونکتاتور Fabius Cunctator سرد ارومی که رسد به سوم پیش از میلاد می زیست و بر  
 جنگ با آنیبال تا کنیک محتاطانه و نرمی پیش گرفته بود ، استفاده نمود هاند . این سازمان که اعضا  
 آن بیشتر نمایندگان روشنفکران بورژوائی بودند خود راهوادار به شرفت ملامت و رنجی بسوی تحویل  
 سوسیالیستی می خواند و با سازمانهای توده های طبقه کارگر از جمله اتحادیه های کارگری مخالف  
 بود و سمت گیری شدیدی بویژه علیه مارکسیسم داشت . این جامعه تحت عنوان "سوسیالیسم شوئیستی  
 Socialisme municipal همگاری طبقات و رفورمهای رنجی را تبلیغ میکرد و نقش مهمی در  
 رخنه دادن افکار اپورتونیستی در جنبش کارگری انگلستان ایفا نمود . اکثر اعضا "جامعه فابیائی  
 رهبران و ایدئولوگهای لیبرالیسم Labourisme بود هاند . در بین الطلوع و دم هسواداران  
 فابیانیسم سازشکارترین جناح مخالفان خط انقلابی پیوستند . پس از جنگ جهانی اول رفته  
 رفته این گروه در حزب لیبرالیست ادغام شد و با اینکه بطور ظاهری اسمی از آن در درون حزب  
 کارگر انگلستان باقی ماند هاست عملا " جز انتشار برخی مطبوعات فعالیت ویژه ای ندارند و یکی  
 از منابع ایدئولوژی حزب کارگران انگلستان بشمار میرود .

فروخته خواهد شد . بنابراین اضافه سودی که نصیب سرمایه‌دار با طبقه سرمایه‌دار میشود از اینجا ناشی میگردد و سرانجام نمیتواند از منبع دیگری جز این برخیزد که کارگرس از بازتولید معادل بهیولی کار خود باز باید محصولات دیگری تولید نماید که بابت آن اجرتی نمی‌گیرد ، یعنی اضافه محصول ، محصول کار بی‌مزد ، یعنی اضافه ارزش . لکن پس در انتخاب فورمولهای خود مرد فوق‌العاده محتاطی است . وی در هیچ کجا صریحا نمی‌گوید که نظریه فوق‌الذکر از آن اوست ، ولی اگر چنین است مثل آفتاب روشن است که مادر اینجا بایکی از آن اقتصاددانان عامیانه‌ای سروکارند اریه که طبق گفته خود او هر یک از آنها در نظر مارکس " در بهترین احوال جز یک سبک مغز امید نابخش‌چیز دیگری نیست" ، بلکه با مارکسیستی روبرو هستیم که در لباس اقتصاددان عامی درآمد است . اینکه آیا این پوشش عالما انجام شده یا خود بخود و غیر عمد پدید آمده است مسئله‌ای است روانی که در اینجا مورد توجه ما نیست . آن کس که خواسته باشد به تعمیق این امر بپردازد ، شاید بتواند این مطلب را نیز بررسی کند که چگونه ممکن شده است مردی چنین هوشمند ، صفتی که بی‌تردید به لکنس اطلاق میشود ، توانسته است زمانی نیز از سخافه‌ای چون نظام دوفلزی\* دفاع نماید .

نخستین کسی که کوشید واقعا پاسخی به مسئله بدهد ، دکتر کتراد اشویت\*\* ، در رساله "نرخ متوسط سود بر پایه قانون ارزش مارکس\*\*\*" بود . اشویت کوشید تا جزئیات مربوط به تشکیل قیمت‌های بازار را ، هم با قانون ارزش و هم با نرخ متوسط سود ، هم آهنگ سازد . سرمایه‌دار صنعتی با محصول خود اولاً "عوض سرمایه" پیش‌ریخته" خویش و ثانیاً " اضافه محصولی بدست می‌آورد که بابت آن چیزی نه پرداخت است . ولی برای دست‌یابی به این اضافه محصول ، وی باید سرمایه‌اش را در تولید پیش‌ریز نماید ، یعنی باید مقدار مشخصی از کار تجسم یافته به کار برد تا بتواند اضافه محصول را متصرف گردد . پس برای سرمایه‌دار این سرمایه" پیش‌ریخته عبارت از آن مقدار کار تجسم یافته‌ای است که اجتماعاً واجب است تا وی این اضافه محصول را بدست آورد . این حکم برای هر سرمایه‌دار صنعتی دیگر نیز معتبر است . از آنجا که بنا بر قانون ارزش ، فرآورده‌ها به نسبت کار اجتماعاً لازمی که برای تولید آنها صرف شده است باید یک‌دیگر مبادله میشوند ، و نظر باینکه برای سرمایه‌دار ، کار لازم جهت ایجاد اضافه محصول همانا کار گذشته‌ای است که در سرمایه" او انباشت گردیده ، لذا چنین نتیجه میشود که اضافه محصولات به نسبت سرمایه‌های مبادله شوند که برای تولید آنها لازم آمد . ولی نه به نسبت کاری که بطور واقعی در آنها تجسم یافته است . بنابراین سهمی که به هر واحد سرمایه می‌رسد برابر با حاصل جمع همه" اضافه ارزشهای تولید شده تقسیم بر مجموع سرمایه‌های است که برای این منظور بکار رفته است . از اینروست که سرمایه‌های برابر در زمان برابر سودهای برابری می‌برند ، و این نتیجه بدینسان حاصل میشود که قیمت تمام شده" اضافه محصول ، بگونه‌ای که حساب شد ، یعنی سود متوسط ، به بهای محصول پرداخت شده اضافه میشود و هر دو محصول ، اعم از پرداخت شده و پرداخت نشده ، به این قیمت افزوده فروخته میشوند . بنا بر نظر اشویت ، نرخ متوسط سود ، علی‌رغم آنکه قیمت‌های متوسط کالا‌های مختلف به تبعیت از قانون ارزش تعیین گردیده‌اند ، حاصل شده است .

Bimetallismus - Bimetallisme \*

\*\* Schmidt, Conrad (۱۸۶۳-۱۹۳۲) - اقتصاددان و سوسیال‌دموکرات آلمانی وی که در ابتدا هوادار جدی آموزش اقتصادی مارکس بود بعد ها از این آموزش عدول کرد و به رویزیونیسم

پیوست.

\*\*\* "Die Durchschnittsprofiteure auf Grundlage des Marx'schen Werthgesetzes", Dietz, Stuttgart 1889 .

این بنائی است فوق العاده هوشمندانه که کاملاً طبق الگوی هلگی\* ساخته شده است ولی وجه مشترك آن با اکثر پرداخته‌های هلگی همانا نادرستی آنست. اضافه محصول و محصول پرداخت شده تفاوتی باهم ندارند. اگر قرار است که قانون ارزش در مورد قیمت های متوسط صنعتیاً صدق کند آنگاه هر دو آنها باید به نسبت کاراجتماعاً لازمی که برای آنها صرف شده است فروخته شوند. قانون ارزش از بنیاد طبعه نظریهای برمی خیزد، که از شیوه تفکر سرمایه‌داری انتقال یافته است و طبق آن گویا کار انباشته گذشته، یعنی کاری که سرمایه از آن ترکیب یافته، فقط عبارت از مجموعه‌ای از ارزش آماده و پرداخته نیست بلکه چون عامل تولید و تشکیل سود است، ارزش آفرین نیز هست و لذا سرچشمه تولید ارزشی است بیش از آنچه خود در راست. قانون ارزش تصریح می کند که چنین ویژگی فقط از آن کار زندگاست و پس. اینکه سرمایه‌داران توقع دارند که به نسبت بزرگی سرمایه‌های خود سود بردارند و لذا سرمایه پیش ریخته خود را بمشابه نوعی قیمت تمام شده سود خویش تلقی نمایند، امری شناخته شده است. ولی هنگامی که اشمیت این نظر را مورد استفاده قرار می‌دهد و با استعانت از آن می‌کوشد تا قیمت‌هایی را که برحسب نرخ متوسط سود حساب شده است با قانون ارزش هم آهنگ سازد، دید بنیاد نظریهای که از بیخ و بن مباین این قانون است بمشابه یکی از عوامل تعیین کننده وارد آن نماید، آنگاه خود قانون ارزش را طغی می‌سازد.

با کار انباشته در کنار کارزنده ارزش آفرین است و در آن صورت قانون ارزش بی اعتبار است. با اینکه کار انباشته ارزش آفرین نیست. و آنگاه استدلال اشمیت با قانون ارزش منافات پیدا می‌کند. اشمیت در عین اینکه براه حل خیلی نزدیك شده بود، به این کج راه از آنجا گسیده شد که می‌بنداشت مجبور است فوراً حتی المقدور ریاضی‌ای پیدا کند تا بتوان بوسیله آن انطباق بهای متوسط هرتک کالا را با قانون ارزش به اثبات رساند. ولی با اینکه وی، در جایی کاملاً نزدیك به هدف، راهی ظن بهموده است، معذک مضمون بقیه پرورشور نشان می‌دهد که او با چه درجه از هوشمندی توانسته است از د و کتاب اول سرمایه نتیجه‌گیریهای بعدی را انتزاع نماید. این افتخار حق اوست که توانسته است توضیح درست گرایش نزولی نرخ سود را، که تا آن هنگام هنوز روشن نشده بود و مارکس در سومین بخش کتاب سوم آورده است، خود را مسا پیدا کند. همچنین است در مورد انتزاع سود بازرگانی از اضافه ارزش صنعتی و یک سلسله ملاحظات درباره بهره و بهره زمین، یعنی سبقت گیری در مورد برخی مسائل که مارکس آنها را در بخشهای چهارم و پنجم کتاب سوم تشریح نموده است.

در اثری پس از آن\*\* اشمیت می‌کوشد راه دیگری برای حل مسئله پیدا کند. راه مزبور وی را به این نتیجه می‌رساند که رقابت، با راندن سرمایه‌ها از رشته‌های تولیدی پائین سود بسوی سطحگر رشته‌های بالا سود، موجب نرخ متوسط سود است. اینکه رقابت بزرگترین برابر ساز سود است و مطلب تازه‌ای نیست. ولی اشمیت می‌کوشد به اثبات رساند که این هم تراز شدن سودها عیناً همان تظلیل فروش کالا هائی است که بالا تراز میزان ارزشی که جامعه قادر است طبق قانون ارزش بابت آنها بپردازد تولید گشته‌اند. از توضیحاتی که مارکس در خود کتاب داده است بنحو مکی روشن می‌گردد که چرا این راه نیز نمیتوانست به مقصود منتهی گردد.

\* مقصود شیوه تفکر سیستم سازی هلگ Hegel دانشمند و فیلسوف بزرگ آلمان است که در متنی و زهرنوسهای در جلد پیشین مکرراً از وی سخن رفته‌است.

\*\* ("Neue Zeit", 1892/93, № 3 und 4)

پس از اشمیت، پ. فیрман\* به این مطلب روی آورد\*\*. من وارد جزئیات ملاحظاتی که وی دربارهٔ جهات دیگر تئوری مارکس دارد نمی‌شوم. ملاحظات مزبور مبتنی بر این سوئ تفاهم است که گویا مارکس آنجا که می‌خواهد تعریف بدهد به بسط می‌پردازد و بطور کلی در نوشته‌های مارکس باید چراغ برداشت و تعاریف ثابت و آماد های که یکباره برای همیشه معتبر باشند جستجو نمود. این خود امر مسلم است که هرگاه اشیا و روابط متقابل آنها، نه بطور ثابت بلکه در حال تغییر ادراک می‌شوند، بازتابهای فکری آنها، یعنی مفاهیم، نیز ناگزیر تابع تغییر و تحول هستند، ولذا آنها را در رون تعاریف محجّر بصورت کسول درنی‌آورند بلکه در روند تاریخی و منطقی شان تشریح می‌کنند. بنابراین کاملاً روشن است که چرا مارکس در آغاز کتاب اول از تولید کالائی ساده، بحثابه مقدمه تاریخی بیان خویش، شروع می‌کند تا سپس بر این پایه به سرمایه برسد، که چرا وی درست کالای ساده را مبداء حرکت خویش قرار میدهد و نه کالائی را که از لحاظ مفهومی و تاریخی در مرتبه دوم قرار گرفته و دیگر بوسیله سرمایه داری تغییر پذیرفته است. این البته چیزی است که فیрман مسلماً نمی‌تواند درک کند. بهتر است این مطالب و چیزهای فرعی دیگر را که باز ممکن است ایراداتی برانگیزد کنار بگذاریم و بلافاصله وارد گنه مطلب شویم. هنگامی که تئوری به مصنف\*\* می‌آموزد که در برابر نرخ مشخصی از اضافه ارزش، اضافه ارزش یا مقدار نیروی کاری که مورد استفاده قرار گرفته متناسب است، تجربه به وی نشان می‌دهد که در صورت معلوم بودن نرخ متوسط سود، سود با بزرگی مجموع سرمایه‌های بکار رفته متناسب است. فیрман مطلب را اینطور توضیح می‌دهد و می‌گوید که سود یک پدیده قرار ادی است (مقصود او اینست که سود پدیده‌ای است متعلق به یک ساخت اجتماعی مشخص که با آن وجود دارد و با آن از میان می‌رود)، وجود آن تنها به سرمایه وابسته است، و این سرمایه اگرچه در به جنگ آوردن سود بقدر کافی نیرومند است ولی بوسیله رقابت مجبور میشود برای خود نیز نرخ سودی برابر با همه سرمایه‌ها به جنگ آورد. بدون برابری نرخ سود هیچ تولید سرمایه‌داری امکان پذیر نیست. هنگامی که این شیوه تولید مفروض گردد، برای هر تک سرمایه‌دار، با معلوم بودن نرخ سود، حجم سود فقط میتواند وابسته به بزرگی سرمایه‌اش باشد و پس از سودی دیگر، سود از اضافه ارزش، یعنی کار پرداخت نشده، ناشی میشود. در این صورت تبدیل اضافه ارزش، که مقدارش متناسب با میزان بهره‌کشی از کار است، به سود، که مقدارش به بزرگی سرمایه لازم وابسته است، چگونه انجام می‌گیرد؟

"خپلی ساده بدینسان در کلمه رشته‌های تولیدی که بالاترین نسبت میان... سرمایه ثابت و متغیر وجود دارد، کالاها بالاتر از ارزش خود فروخته می‌شوند، ولی این نیز به آن معنی است که در آن رشته‌های تولیدی که نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر (=  $V:C$ ) کوچکتر است کالاها پائین تر از ارزش خود بفروش می‌روند و فقط آنجا که رابطه  $V:C$  به‌ناگه مقدار متوسط مشخصی است، کالاها مطابق ارزش حقیقی خود فروخته می‌شوند... آیا چنین اختلافی میان قیمت هر یک از کالاها و ارزش آنها ضافی اصل ارزش است؟ بهیچوجه. زهرادر نتیجه آنکه قیمت برخی از کالاها به بالاتر از ارزش خود ترقی می‌کند و بهمان میزان بهای کالاها دیگر به پائین تر از ارزش خود تنزل می‌نماید، مبلغ مجموع قیمت‌ها با مبلغ مجموع ارزش‌ها برابری می‌مانند... در آخرین مرحله اختلاف ناپدید می‌گردد". این اختلاف یک اختلاف "اختلال" است، ولی در علوم

\* Firman, Peter (تولد بسال ۱۸۶۳) - شیعی دان و کارخاندار امریکائی.

\*\* ("Conrad Jahrbücher", Dritte Folge, III, S. 793)

\*\*\* منظور فیрман است نه مصنف سرمایه.

دقیقه هرگز کسی در صد در بر نمی آید که وجود يك اختلال قابل محاسبه را بمشابه نفی يك قانون مورد توجه قرار دهد."

اگر آنچه فوقاً آمده با قسمت های مربوطه، فصل نهم مقایسه گردد، دیده میشود که در واقع فیلمان اینجاری نقطه تعیین کننده انگشت گذارده است. برخورد سرد و ناروایی که نسبت به این مقاله، بسیار مهم فیلمان شده است نشان میدهد که حتی پس از کشف او هنوز چه عناصر بسیاری لازم می بود تا فیلمان امکان می یافت حل کامل وطموس مسئله را انتزاع نماید. چه بسا کسانی بود مانند که به این مسئله علاقه نشان داد هاند، ولی همه آنها ترسید هاند ما را انگشتان خویش را در این راه بسوزانند. توضیح این امر تنها مربوط به شکل ناقصی نیست که فیلمان یافته، خویش را رها کرده است، بلکه این امر هم بانقض آشکار دریافت وی از تئوری مارکس ارتباط پیدا می کند و هم مربوط به نظریه خود اوست که نقد عمومی تئوری مارکس را بر اساس این درک ناقص انجام می دهد.

هر جا فرصتی پیدا می شود، که شخص در مورد امری دشواری آبرویی بهار آورد، آقای پروفیسور پلویوس ولف\* زور یکی هرگز آن فرصت را از دست نمی دهد. وی برای ما چنین نقل می کند\*\* که تمام مسئله بوسیله اضافه ارزش نسبی حل میشود. تولید اضافه ارزش نسبی مبتنی بر افزایش سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر است.

"هر افزایش در سرمایه، ثابت موجب افزایش در نیروی بار آور کارگرمی گردد. ولی چون افزایش نیروی بار آور، از یاد اضافه ارزش را در پی دارد (در اثر ارزان شدن وسائل زیست)\*\*\* رابطه مستقیم میان اضافه ارزش فزاینده و شرکت فزاینده سرمایه ثابت در سرمایه کل مسلم است. با افزودن در سرمایه ثابت نمایانگر افزودن های در نیروی بار آور کار است. بنابراین هرگاه سرمایه متغیر بهمان میزان باقی بماند و سرمایه ثابت افزایش یابد، آنگاه بنا بر نظریه مارکس، باید اضافه ارزش ترقی نماید. این همان مسئله ای است که در برابر ما قرار داده شده بود."

در واقع مارکس در صد جای کتاب اول درست عکس این را می گوید. ادعای اینکه بنا بر نظر مارکس اضافه ارزش نسبی ترقی می کند در حالیکه سرمایه متغیر در نسبت با سرمایه ثابت ثابت نگه داشته است، در حقیقت چنان شگفت انگیز است که دست هر فورمول پارلمانی را به عقب می بندد. آقای پلویوس ولف در هر يك از سطوح خود ثابت می کند که در واقع نه بطور نسبی و نه بطور مطلق، نه از اضافه ارزش نسبی چیزی فهمیده است و نه از اضافه ارزش مطلق. وی خود می گوید: "در نگاه اول چنین بنظر میرسد که انسان واقعا در شبکه ای از مطالب نامربوط و نامعقول گیر افتاده است. ضمناً باید گفت که این تنها کلام درست مقاله اوست. ولی ما را با این مطالب چه کار؟ آقای پلویوس ولف چنان به کشف داهمانه خود فخره است که سراز پانسی شناسد و بدان جهت مارکس را تحقیر در شناختن پس از مرگ می سازد تا با اوه سرائیمهای بی پایان خود را بمشابه دلیل تازه ای بر هوشمندی و دقتی بستاند که با آن وی (یعنی مارکس) بنقد اقتصاد سرمایه داری پرداخته است!" ولی آقای ولف باز از این هم بهتر می گوید:

\* Julius Wolf (۱۸۶۲-۱۹۳۷). اقتصاددان آلمانی (اهل سوئیس) مدرس اقتصاد در دانشگاه زوریخ.

\*\* ("Conrads Jahrbucher", Dritte Folge, II, S. 352 und ff).

\*\*\* ولف عیناً چنین می گوید: "در اثر تنزل هزینه زندگی کارگر -- زمینوس از یاد داشت ذیل صفحه"

۱۹ ترجمه فرانسو مادام کوهن سالان و ژیلبر باد با گرفته شده است. (مترجم)

"ریکار و چنین نظری ابراز کرد ماست: باصرف سرمایه برابر، اضافه ارزش (سود) برابر و نیز همچنین: باصرف کار برابر، اضافه ارزش برابر (از لحاظ حجم). اینک سئوالی که مطرح میشود اینست: چگونه این هردو باید یک یگر سازگار میشوند؟ ولی مارکس با این شکل مسئله آشنایی نداشته است. بی شک وی در (کتاب سوم) ثابت کرده است که لازم نیست حتماً حکم دوم نتیجه قانون ارزش باشد زیرا حکم مزبور منافای قانون ارزش اوست و لذا... بی چون و چرا باید بدور افکنده شود."

سپس وی به بررسی این مطلب می پردازد که کدام آزمایش و نفر در اشتباه بود مایم، من یا مارکس؟ البته هیچ به فکر او خطور نمی کند که خود در درهای اشتباه غوطه ور است. از آن باک دارم که حتی اگر گمفای بیش در مورد این در شاهوار هدر دم هم به خواننده خود توهین کرده و هم جنبه مضحک وضع را کاملاً از نظر دور افکنم ماباشم. پس فقط همین را اضافه میکنم: با همان جراتی که وی بخود اجازه می دهد از پیش آنچه را که "مارکس بی شک در کتاب سوم ثابت کرده است" بگوید. فرصت را غنیمت شمرده مدعی میشود ناقل صحبت های درگوشی ای است که در میان استادان جریان داشته و طبق آن گویا نوشته فوق الذکر کتراد اشمیت "سستقیما" از جانب انگلس الهام شده است. آخرای آقای پولیوس ولف شاید در محیطی که شما زندگی می کنید و می جوشید مرسوم باشد کسی که مسئله ای را طناً در برابر دیگران مطرح می سازد و دستن شخصی خود را آهسته از حل آن باخبر نماید. مع خواهد بشما نیک باور داشته باشم که خودتان قادر به ارتکاب چنین عملی هستید. پیش گفتار حاضر بشما ثابت می کند که در محیط مورد آمیزش من نیازی نیست که انسان خویشتن را تا حد این قبیل فرومایگی هانتزل دهد.

تازه مارکس در گذشته بود که آقای آشل لوریا\* باعجله تمام مقاله ای درباره وی در مجله "نواوا آنتالوجیا" \*\* انتشار داد (آوریل ۱۸۸۳). وی بدو مقاله خود را با شرح حالی که پر از مطالب نادرست است آغاز می کند و سپس به انتقادی از فعالیت عمومی، سیاسی و ادبی مارکس می پردازد. در این نوشته نظریه ماتریالیستی تاریخی مارکس با چنان اطمینان خاطر مغفل و مغلوب شده است که گمان وجود داشتن هدف بزرگی را امکان پذیر می سازد. و این هدف برآورده شد. در سال ۱۸۸۶ همین آقای لوریا کتابی انتشار داد تحت عنوان:

"La teoria economica della costituzione politica" که در آن وی تئوری تاریخی مارکس، یعنی همان تئوری ای را که او در سال ۱۸۸۳ چنان کاملاً و عاذاً سخ نموده بود، بشابه کشف شخصی خویش به همزمانان شکفت زده خود عرضه می نمود. بی شک تئوری مارکس، در نوشته مزبور، بقدر کافی به سطح مسکینی تنزل داده شده است. حتی مراجعات و مثالهای تاریخی آنچنان پر از افلاط فاحش است که نمیتوان برای هیچ شاگرد سال چهارمی مجاز شمرد. ولی اینها همه چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟ این حکم که اوضاع سیاسی و رویدادها همه جا و همواره طبق اوضاع اقتصادی مربوطه توضیح میشوند، آنچنانکه این نوشته در صد اثبات است، گویا بهیچوجه در ۱۸۴۵ بوسله مارکس کشف نشده است، بلکه این آقای لوریاست که آنرا در سال ۱۸۸۶ کشف نموده است. لاقلاً این آن چیزی است که وی توانسته است به هممیهنان خود و نیز به برخی از فرانسویان، پس از آنکه کتابش بزبان فرانسه انتشار یافته است، بقبولاند و اکنون می تواند بشابه آورنده یک تئوری جدید دوران ساز تاریخ در ایتالیا

\* Loria, Achille (۱۸۵۷-۱۹۴۳) - جامعه شناس، اقتصاد دان ایتالیایی  
 \*\* Nuova Antologia



خود نمائی نماید ، تا زمانی که سوسیالیست های این کشور فرصت یابند و پره های طوسی را که بسرقت رفته است از لورپای نامدار بازستانند .

ولی آنچه گفته شد فقط نمونه ای از شیوه آقای لورپاست . وی بما اطمینان میدهد که مجموع تئوریهای مارکس بر اساس يك مغالطه " آگاهانه " قرار گرفته است ، که مارکس از قباسهای کاذب\* ، حتی هنگامی هم که ماهیت آنها برای وی معلوم گشته\*\* ، باکی نداشته است و فیره . پس از آنکه وی با يك سلسله از این قبیل ترهات عامیانه خوانندگان خویش را بنحو مطلوب آماده می سازد تا مارکس را همچون خود خواه لورپا گونمای به بینند ، که می کوشد با همان قبیل نیرنگهای پست و حقیر اقدامات خویش را ، مانند استاد پارواشی\*\*\* ، ما بروی صحنه بیاورد ، آنگاه برآی خوانندگانش رازی را فاش می سازد و بدینسان مارانیز به مسئله " نرخ سود برمی گرداند .

آقای لورپا می گوید : بنابراین مارکس حجم اضافه ارزشی که در يك " مؤسسه " صنعتی سرمایه داری تولید می شود ( آقای لورپا در اینجا اضافه ارزش را با سود یکی می گیرد ) متناسب با سرمایهی متغیری است که در آن مؤسسه بکار رفته است ، زیرا از سرمایه ثابت هیچگونه سودی بیرون نمی آید . ولی این حکم با واقعیت تناقض دارد . زیرا در عمل ، سود نه به نسبت سرمایه " متغیر بلکه به نسبت مجموع سرمایه تعیین میگردد . و مارکس خود این واقعیت را می بیند ( کتاب اول ، فصل یازدهم ) و خود می پذیرد که ظاهراً " واقعیات باثوری وی در تضاد قرار می گیرند . ولی وی چگونه این تضاد را حل می کند ؟ بدینسان که وی خوانندگان خود را به يك جلد بعدی کتاب که هنوز انتشار نیافته احاله می دهد . در باره این جلد لورپا قبلاً" به خوانندگان خود گفته است وی باورندارد که مارکس حتی يك لحظه هم بفکر این افتاده باشد که آنرا بنویسد و اکنون فاتحانه فرهاد بر میدارد :

" بنابراین بیهوده نگفته بودم که این جلد دوم که با آن مارکس دایماً" مخالفین خویش را تهدید میکرد بدون آنکه هرگز آنرا انتشار دهد ، کاملاً" ممکن است شیوه فرار ما هرنمای باشد که مارکس بهنگام فقدان دلایل علمی بکار می برده است\*\*\*\* . اکنون آن کس که با این تفصیل هنوز قانع به این نشده است که مارکس هم در همان قله های شپادی علمی لورپای نامدار قرار دارد ، فاتحه هرگونه اصلاح پذیرش خوانده شده است .

بنابراین آنچه آموختیم چنین است : طبق نظر آقای لورپا ثوری اضافه ارزش مارکس مطلقاً" با واقعیت برابری نرخ سود منافات دارد . در این اثنا کتاب دوم بیرون آمده و به همراه آن سوالی که من درست در باره " همین نکته طناً" طرح کرده بودم\*\*\*\*\* انتشار یافته است . اگر آقای لورپا یکی از ما آلمانی های ساده لوح می بود ، لااقل تا اندازهای در محظوظ قرار می گرفت . ولی وی آدم گستاخی از جنوب است و از آب و هوایی داغ برخاسته ولذا می تواند ادعا کند که

(un consaputo sofisma) \*

Paralogisme (قیاسی که ناآگاهانه مخدوش و نادریست است در برابر سفسطه و مغالطه که جنبه آگاهانه دارد) \*\*

(Sapendoli Tali) \*\*\*

Padoue - Padova شهری از ایتالیا واقع در قرب شهر ونیز . \*\*\*\*

(Un ingegnoso spediante ideato dal Marx a sostituzione degli argomenti scientifici) \*\*\*\*\*

\*\*\*\*\* به پیشگفتار جلد دوم سرمایه ، ترجمه فارسی ، ص ۳۶ و ۳۷ مراجعه شود .

بی چشم و روشی\* تا حدی از شرایط اقلیمی است.

مسئله\* مربوط به نرخ سود آشکارا مطرح گشته است. آقای لوریا طنا\* آنرا غیر قابل حل اعلام داشته است و درست بهمین جهت است که کوشش وی در حل طنی مسئله اکنون جنبه\* از خود فراگذری\*\* پیدا می کند.

این معجزه در مجله\* "کن رادس بارپوشن"\*\*\* در مقاله ای راجع به نوشته\* سابق الذکر کنراد اشمیت، ظهور می کند. پس از آنکه از نوشته\* اشمیت درمی یابد که چگونه سود بازرگانی بوجود می آید، یکباره همه\* مطالب برای او روشن می شود.

نظر به اینکه تعیین ارزش بر اساس زمان کار، موجب امتیاز برای آن سرمایه دارانسی می گردد که بخش بزرگتری از سرمایه\* خویش را در دستمزد نهاد هاند، سرمایه\* فیربار آور (باید مقصود سرمایه\* تجاری باشد) می تواند از این سرمایه داران امتیاز یافته بهره\* (باید مقصود سود باشد) بالاتری مطالبه کند و بدینسان موجب برابری میان سرمایه داران مختلف صنعتی گردد... چنانکه اگر مثلاً سرمایه داران صنعتی A، B و C هر یک ۱۰۰ روزانه\* کار مورد استفاده قرار دادند و به ترتیب در تولید صفر، ۱۰۰، ۲۰۰ سرمایه\* ثابت بکار برده باشند، آنگاه چون دستمزد برای ۱۰۰ روزانه\* کار فقط ۵۰ روزانه\* کار را در برمی گیرد، هر سرمایه دار اضافه ارزش ۵۰ روزانه\* کار را دریافت می کند و نرخ سود برای سرمایه دار آگبی ۱۰۰٪، برای دومی ۳۳/۳٪ و برای سومی ۲۰٪ است. ولی اگر سرمایه دار دیگری، D، سرمایه\* فیربارآوری به مبلغ ۳۰۰ انباشت نماید و بهره ای (سود) به ارزش ۴۰ روزانه\* کار از A و بهره ای به ارزش ۲۰ روزانه\* کار از B مطالبه نماید، آنگاه نرخ سود سرمایه دار A و B مانند از آن C به ۲۰٪ تنزل می کند و D با سرمایه ای به مبلغ ۳۰۰، سودی به میزان ۶۰، یعنی مانند دیگر سرمایه داران نرخ سودی معادل ۲۰٪ بدست خواهد آورد\*.

بدینسان با چنین تردستی حیرت آوری است که لوریا نامدار همان مسئله ای را که ده سال پیش لاینحل اعلام داشته بود بایک چرخش دست حل می کند. متأسفانه وی این راز را برای ما فاش نکرده است که این "سرمایه\* فیربار آور" از کجا چنین قدرتی بچنگ آورده است که نه تنها این سود زائد بر نرخ متوسط متعلق به سرمایه داران صنعتی را از دستشان برباید بلکه خود، عیناً مانند مالک زمینی که بشکل بهره\* مالکانه سود اضافی اجاره دار خویش را به جیب می زند، این سود زائد را در جیب خویش نگاه دارد. در واقع بنا بر این گفته، باید بازرگانان خراجی که کاملاً با بهره\* مالکانه یکسان است از صنعت کاران بستانند تا بدان وسیله نرخ متوسط سود را برقرار سازند. در این امر که سرمایه\* تجاری یک عامل اساسی در ایجاد نرخ عمومی سود است شکی نیست و تقریباً همه\* کس از آن با خبر است. ولی فقط یک قلم زن ماجراجو

\* در متن، کلمه\* آلمانی Unverfrorenheit ذکر شده که بمعنای گستاخی و بی شرمی است. کلمه مزبور مشتق از مصدر frieren بمعنای یخ کردن است و استعمال آن در برابر داغ لطفیها است که انگس بکار برده است. در ترجمه\* فرانسه هم از (Nepas avoir froid aux yeux) بهمین مفهوم استفاده شده است ولی چون ترجمه\* لفظی آن بزبان فارسی نامفهوم است ترجیح داده شد بصورت فوق ترجمه شود.

\*\* (se surpasser) (فرانسه)، بمعنای عطی بالاتر übertreffen (sich) (آلمانی)، (رکورد قبلی خود را شکستن) است.

\*\*\* "Conrads Jahrbuchern", N.F., B<sup>d</sup>XX, S.272, ff.

\*\*

که در اعماق قلب خویش تمام اقتصاد را به مسخره گرفته باشد ، میتواند بخود اجازه دهد که بگوید سرمایه تجاری دارای چنان نیروی سحرانگیزی است که می تواند تمام اضافه ارزش زائد بر نرخ عمومی سود را - آنهم قبل از آنکه این اضافه ارزش بوجود آمده باشد - بخود جلب نماید و آنرا به بهره مالکانه ای بسود خودش تبدیل کند ، بدون آنکه برای چنین کاری حتی نیاز به داشتن گفتمین مالکیت ارضی داشته باشد . این ادعا نیز کمتر از ادعای شگفت آور نیست که گفته شود گویا سرمایه تجاری قادر است آن صنعت کارانی را که اضافه ارزششان درست بانرخ متوسط سود تطبیق می کند بیابد و بخود این افتخار را ارزانی دارد که تا حدودی سرنوشت این بیچاره قربانیان قانون ارزش مارکس را مجانی بدینسان بهبود بخشد که محصولاتشان را مجاناً وحتی به این دریافت هیچ کمیسونی بفروشد . انسان باید خود نرننگ باز کارگرفتهای باشد تا بتواند تصور کند که مارکس هم نیازی به استفاده از این قبیل شعبده بازیهای پست داشته است !

ولی لوریای نامدار ماهنگامی در شکوه تام خویش می درخشد که ما ویرا با هماوران همالیش مقایسه کنیم ، مثلاً با آقای پولیس ولف ، هرچند که او تازه دیروز با بعرضه نگذاشته است . شخص اخیر ، حتی در کتاب قطوری که راجع به " سوسیالیسم و نظام سرمایه داری " \* نوشته است ، در مقایسه با این ایتالیائی چه چهره کوچک ابدالی پیدا می کند !

چقدر این شخص خالی از زورنگی ، وحتی میخواهم بگویم ، بافروتنی در جنب گستاخی ارباب منشانه ای جلوه می کند که استاد ایتالیائی \*\*\* بخرج می دهد تا بطور مسلم مارکس را هم بیگم و کاست در زمره دیگر کسانی نشان دهد ، که عیناً مانند خود آقای لوریا ، آگاهانه دست به مخالطه ، قیاس پردازی کاذب ، شعبده بازی و خود ستائی بازاری می زند ، تا نشان دهد که مارکس هر بار به بن بست می افتد برای خوانندگان افسانه انتشار نتیجه گیری ثوری خویش را در جلد دیگر کتاب سازی می کند ، در حالی که خود بخوبی می داند که نه می تواند و نه می خواهد به چنین اقدامی دست زند . وقاحت بی حد ، آمیخته با نرمشی مارماهی وار برای فرار از لابلای بن بست ها ، بی اعتنائی قهرمان منشانه به تیپهای نوش جان شده ، سرعت در تصاحب کارهای دیگران ، فریاد های اعلان مانند و آشکارا بازار گرم کن ، سازماندهی شهرت بوسیله انجمن رفیقان - کیست که بتواند در تمام این اعمال بیای آقای لوریا برسد ؟

ایتالیا کشور کلاسیسیسیم \*\*\* است . از دوران بزرگی که سپیده جهان نودرتجا دیده است ، این کشور از دانه گرفته تا کارپالدی \*\*\*\* در امان خود خصائل بی نظیری

### "Sozialismus und Kapitalistische Gesellschafts - Ordnung"

مقصود پولیس ولف است.

در متن کلمه Maestro بکاررفته که در زبان ایتالیائی بمعنای آموزگار و استاد حرفه ای از قبیل موسیقی ، نقاشی و دیگر پیشه هاست.

Klassizität (آلمانی) Classicisme (فرانسه) - مجموع ویژگیهای مربوط به آثر بزرگ ادبی ، فلسفی و هنری قرن هفدهم میلادی و همچنین آثار باستانی یونان و روم . مجموع نظریات مبتنی بر تعقیب روش و سنت کلاسیک در ادبیات و هنر نیز تحت این نام خواننده میشود و از این جهت در مقابل رمانتیسم قرار می گیرد .

Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) - بزرگترین شاعر ایتالیائی که بهره زمین شاهکار معروف خود (کدی الهی) جهان بینی و چهره انسان قرون وسطائی را به بهترین وجهی نموده

Garibaldi, Giuseppe (۱۸۰۷-۱۸۸۲) - رجل انقلابی ایتالیائی ، رهبر جنبش بقیه زین نویسن در صفحه بعد

در سطح کمال کلاسیک پرورده است. ولی دوره های انحطاط و استیلاى خارجی نیز در این کشور  
چهره های اخلاقی کلاسیکی بجای گذارد مانند که بویژه دو نمونه آنها بعد کمال رسیده اند: تیپ  
اسگانرل\* و تیپ دولگا\* ما را وحدت کلاسیک این هردو را که در قالب لورهای نامدار، حلل کرده  
است بعیان می بینیم.

سرانجام مجبورم خوانندگان خود را به آنسوی اقیانوس بپریم. در نیویورک آقای دکتر  
پزشکی جرج. ث. استی بلینگ\*\*\* نیز راه حلی برای مسئله یافته است که در حقیقت يك راه حل  
فوق العاده ساده های است. ولی آنقدر ساده است که هیچکس نه از این سو و نه از آنسوی  
اقیانوس نخواسته است آنرا بپذیرد. این امر وی را به خشم آورد و ترش رویانه ضمن سلسله  
بی نهایتی از بر شوورها و مقالات که در رسوئی آبراه بزرگ انتشار داد از این بی عدالتی شکایت  
نمود. در واقع به وی در "نوبن تمایت" گفته شده بود که تمام راه حل او بر پایه يك اشتباه  
محاسباتی قرار گرفته است. ولی ویرا از این باکی نشد. مارکس هم اشتباهات محاسباتی داشت  
ولی با وجود این مانع آن نشد که در بسیاری از مسائل حق با او باشد. پس اینک راه حل  
استی بلینگ را مورد بررسی قرار دهیم.

"من دو کارخانه فرض می کنم که با سرمایه برابر و زمان برابر، کار می کنند ولی نسبت  
سرمایه ثابت به سرمایه متغیر آنها متفاوت است. کل سرمایه (c+v) را = y فرض می کنم و  
تفاوت در نسبت سرمایه ثابت به متغیر را x قرار میدهم. در کارخانه I  $y=c+v$  و در کارخانه  
II  $y=(c-x)+(v+x)$ . بنابراین در کارخانه I نرخ اضافه ارزش  $\frac{m}{c+v} = II$  و در کارخانه  
من سود را با (P) و کل اضافه ارزش را با (m) مشخص می سازم، که از آن کل سرمایه y یا  
c+v طی زمان معینی افزایش یافته است، بنابراین  $p=m$ . پس نرخ سود در کارخانه I  
ساوی با  $\frac{p}{y}$  است و همچنین در کارخانه II نرخ سود برابر با  $\frac{p}{y}$  است. مسئله بدینسان حل میشود که بر  
پایه قانون ارزش، با استفاده از سرمایه برابر و زمان برابر ولی با مقدار کارزنده نابرابر، يك  
نرخ متوسط سود از تغییر در نرخ اضافه ارزش بیرون می آید \*\*\*\*\*

هر قدر محاسبه فوق زیبا و قانع کننده باشد باز ما خود را مجبور می بینیم سئوالی را در

رهائی ملی در ایتالیا و یکی از چهره های درخشان نهضت دموکراتیک آن کشور. کارببالد ی برای  
تا مین وحدت ایتالیا مبارزات مسلحانه میهن پرستان را علیه تریش و دولت سیسیل و سناپ  
رهبری نمود.

\* Sganarelle یکی از چهره های ساخت مولییر Molière نمایش نویس معروف فرانسوی  
اسگانرل که در چند نمایشنامه مولییر نقش اصلی را در اردتجسم خوش فهمی عامیانه و در عین حال  
بد ذاتی و شیطنت است.

\*\* Dulcamara یکی از چهره های اپرای دونهزتی Donizetti آهنگ ساز معروف ایتالیایی  
تحت عنوان "نوشابه مهر" که در آن شخص مزبور به شاه نمونه نیرنگ بازی و شارلاتانی معرفی  
شد است.

\*\*\* Stiebling, George آمارگرو نویسنده آمریکائی عضو حزب سوسیالیست کارگری امریکا  
شمالی. مؤلف مقالات متعدد در باره مسائل اقتصادی و تاریخ اقتصاد.

\*\*\*\* Neuen Zeit  
\*\*\*\* (G.C.Stiebling, "Das Werthgesetz und die profitrates", New-York, John Heinrich)

برابر آقای دکتر استی بلینگ مطرح سازیم و آن اینست: وی از کجای داند که مجموع اضافه ارزش تولید شده، کارخانه I دقیقاً برابر با مجموع اضافه ارزشی است که کارخانه II تولید نموده است؟ وی صریحاً می گوید که  $c, v, w$  و لذا همه عوامل دیگر محاسبه، در مورد هر دو کارخانه سه دارای مقدار مساوی هستند ولی از III کلماتی هم نمی گوید. اما از اینکه وی هر دو کمیت اضافه ارزش را بصورت جبری III علامت گذاری می کند بهیچوجه چنین نتیجه ای حاصل نمی شود. درست بایستن دلیل نیز که آقای استی بلینگ بی درنگ p، یعنی سود را، با اضافه ارزش یکی می گیرد، لازم است که وجود این تساوی اثبات گردد. در این مورد فقط در حالت امکان پذیر است: یا هر دو III مساوی هستند و هر یک از کارخانه ها مقدار برابری اضافه ارزش تولید می کند و بنابراین نیز با سرمایه کل برابر، سود برابری بدست می آورد، در آن صورت آقای استی بلینگ آنچه را که می بایستی اثبات می شد، از پیش مفروض گرفته است. باینکه از کارخانه ها مقدار اضافه ارزشی بزرگتر از دیگری تولید می کند، در آن صورت تمام محاسبه وی ویران می گردد.

آقای استی بلینگ از هیچ زحمت و کوششی دریغ نورزیده است تا کوهی از محاسبات برپایه این حساب قلم بیاورند و آنرا در معرض تماشای عموم قرار دهد. من می توانم بوی اطمینان آرام گفتنی های بد هم صبی بر اینکه تقریباً همه حسابهای دیگر اونیز حفظ است و آنگاه که استثنائاً چنین قسمت محاسبات وی چیزی بگلی غیر از آنچه او خواستار اثبات آن بوده است به ثبوت می رسانند. و بالا چنین است که وی با مقایسه میان گزارشهای امریکائی سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، درباره آمار درائی افراد، بطور واقعی تنزل نرخ سود را ثابت می نماید، ولی توضیحی که در آن بهاره می دهد بگلی خطاست. و گمان دارد که وی باید تئوری مارکس را که گویا مبتنی بر نرخ سود همواره یکسان و ثابتی است عملاً اصلاح نماید. ولی درست از بخش سوم همین کتاب سوم چنین برمی آید که این "نرخ ثابت سود" منتسب به مارکس جز بافته ای خیالی چیز دیگری نیست و گرایش نزولی نرخ سود برطولی استوار است که درست در نقطه مقابل تحلیل دکتر استی بلینگ قرار دارد. آقای دکتر استی بلینگ بی تردید حسن نیت دارد ولی هنگامی که شخص می خواهد به مسائل علمی بپردازد باید پیش از هر چیز این نکته را بیاموزد که نوشته های مورد استفاده را در رجعتی بخواند که مصنف نگاشته است و بویژه از وارد ساختن چیزهایی که در آن نوشته ها وجود ندارد احتراز نماید. نتیجه مجموع تحقیق اینست که درباره مسئله مورد بحث، نیز فقط مکتب مارکس است که تالیف مثبتی عرضه داشته است. فیروان و کتراد اشمیت، هرگاه این کتاب سوم را مطالعه نمایند، هر یک بنوبه خود می توانند از کارهایی که انجام داده اند کاملاً راضی و خرسند باشند.

لندن، چهارم اکتبر ۱۸۹۴

# تبدیل اضافه ارزش به سود و نرخ اضافه ارزش به نرخ سود

## فصل یکم

### قیمت تمام شده و سود

در کتاب اول پدیده‌های مورد بررسی قرار گرفت که روند تولید سرمایه‌داری را بخودی‌خود و بمثابة روند تولید بلاواسطه، عرضه می‌دارند. در آن بررسی از تأثیرات کلیه عوامل فرعی‌ای که نسبت به این روند بیگانه هستند چشم‌پوشی شده و ولی این روند تولید بلاواسطه، جریان زندگی سرمایه‌رسانان را در بر نمی‌گیرد. جهان زندگی سرمایه‌داری همان واقعی بوسیله روند دوران است که موضوع بررسی‌های کتاب دوم بود. تکمیل می‌گردد. در بخش سوم کتاب دوم، به‌جز آنجا که روند دوران بمثابة واسطه روند باز تولید اجتماعی مورد توجه قرار گرفت، این نکته نمایان گردید که روند تولید سرمایه‌داری چنانچه در مجموع خود ملحوظ گردد، عبارت از وحدت روند تولید و روند دوران است. آنچه در این کتاب سوم مطرح می‌شود نمیتواند مبین اندیشه‌های کلی درباره وحدت مزبور باشد. سخن به‌جز بر سر آنست که اشکال مشخص جستجو شوند و توصیف گردند که از روند حرکت سرمایه بمثابة يك همدان ناشی می‌گردند. سرمایه‌ها در حرکت واقعی خود با چنین اشکال مشخصی در برابر هم قرار می‌گیرند و بنحویکه برای آنها سهمی سرمایه در روند بلاواسطه تولید نیز چهره آن در روند دوران فقط بمنزله مراحل ویژه‌ای از آن اشکال نمودار می‌گردند. بنابراین آن چهره‌بندی‌هایی از سرمایه که ما در این کتاب مطرح می‌سازیم تدوین‌ها به همان شکلی نزدیک می‌شوند که در سطح جامعه، در محل متقابل سرمایه‌های مختلف، در رقابت و در ضمیر عادی خود عاملین تولید ظاهر می‌گردند.

از غیر کالای  $W$  که بنا به شیوه سرمایه‌داری تولید شده باشد، در فرمول ذیل:  $W =$

\* همدان به فتح اول در زبان فارسی بمعنای کل است. روند حرکت سرمایه بمثابة يك همدان یعنی

حرکت سرمایه در مجموع، بصورت تام و يك کاسه.

$c + v + m$  بیان می‌کند. چنانچه ما از این ارزش - محصول + اضافه ارزش  $m$  را کم کنیم آنگاه فقط معادل یا جانشین ارزشی ارزش - سرمایه‌ای که بابت عناصر تولید خرج شده است بصورت کالا باقی می‌ماند + یعنی  $c + v$ .

اگر مثلاً تولید قلم معینی از کالا مستلزم خرج سرمایه‌ای بمبلغ ۵۰۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ باشد بدین ترتیب که ۲۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ بابت فرسایش وسائل تولید + ۳۸۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ برای مواد تولید + ۱۰۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ بابت نیروی کار صرف شده باشد و نرخ اضافه ارزش نیز به ۱۰۰٪ بالغ گردد + آنگاه ارزش محصول برابر با  $c + v + 100m = 600$  لیره<sup>\*</sup> استرلینگ خواهد بود.

پس از کسر اضافه ارزش ۱۰۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ آنچه باقی می‌ماند عبارت از ارزش - کالائی برابر با ۵۰۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ است که تنها ۵۰۰ لیره<sup>\*</sup> استرلینگ سرمایه<sup>\*</sup> خرج شده را جبران میکند. این جزء ارزش کالا + که جایگزین بهای وسائل تولید مصرف شده و بهای نیروی کار مورد استفاده است، فقط جانشین میلیخی است که کالا می‌زبور برای خود سرمایه دار تمام شده است و بنابراین برای وی قیمت تمام شده کالا را تشکیل می‌دهد.

البته آنچه کالا برای سرمایه دار هزینه برمی‌دارد و آنچه تولید خود کالا می‌آورد دو مقدار کاملاً متفاوتی هستند. آن جزء ارزش - کالا که از اضافه ارزش تشکیل شده درست باین دلیل که کارگردن برابر آن مزدی دریافت نکرده + برای سرمایه دار هیچ خرجی برنداشتته است. اما نظر باینکه بر اساس تولید سرمایه داری + کارگردن پس از ورود شریبه روند تولید + خود جزئی از ترکیب سرمایه<sup>\*</sup> بارآوری می‌کند + که در جریان عمل است و به سرمایه دار تعلق دارد و لذا سرمایه دار تولید کننده حقیقی کالا است + ضرورتاً چنین جلوه می‌کند که آنچه برای سرمایه دار قیمت تمام شده کالا بشمار می‌آید قیمت واقعی خود کالا است. هرگاه ما قیمت تمام شده را با علامت  $K$  نمایش دهیم آنگاه فورمول:  $W = c + v + m$  مبدل به فورمول  $W = K + m$  می‌گردد یا بدیگر سخن + ارزش - کالا = قیمت تمام شده + اضافه ارزش.

پس جمع‌بست آن اجزاء ارزشی مختلف کالا + که فقط ارزش - سرمایه<sup>\*</sup> بکار رفته در تولید را جبران میکند + تحت مقوله قیمت تمام شده + از سوشی مبین خصلت ویژه تولید سرمایه داری است. از لحاظ سرمایه داری چند درآئی<sup>\*</sup> کالا بر حسب هزینه‌ای که بصورت سرمایه<sup>\*</sup> بکار رفته است سنجیده میشود در

\* مترجم کلمه مرکب چند درآئی را در برابر کلمه آلمانی  $Kost$  و فرانسوی  $Coût$  اختیار کرده است. هیچکدام از این دو لغت اربهای آنچنانکه در فرهنگهای مختلف ترجمه کرده اند بمعنای قیمت یا هزینه نیست زیرا برای هر یک از آنها لغات جداگانه‌ای در زبانهای مزبور وجود دارد مانند  $Preis$  و  $Ausgabe$  در زبان آلمانی و  $Prix$  و  $Depense$  در زبان فرانسه و غیره.

صورتیکه چند درآش واقعی کالا از روی مصرف کار ارزشی میگردد بنا براین در سرمایه داری قیمت تمام شده کالا با ارزش آن یا با قیمت تمام شده واقعی آن، از لحاظ کمی متفاوت است. قیمت تمام شده سرمایه داری کوچکتر از ارزش - کالا است زیرا درحالیکه  $W = K + m$  است،  $K$  مساوی است با  $W - m$  از سوی دیگر قیمت تمام شده بهیچوجه ضوانی نیست که تنها در دخرداری وجود داشته باشد. استقلال پایه این جز ارزشی و علاوه بر جهان تولید واقعی کالا، پیوسته خود نمائی میکند، زیرا جز ارزشی مزبور همواره باید بوسیله روند دوران از شکل کالائی خود دوباره مبدل به شکل سرمایه با آرزو گردد و لذا ضرور است که قیمت تمام شده کالا همواره امکان بازخرید عوامل تولیدی ای را که در تولیدش مصرف شده اند فراهم سازد.

مقوله قیمت تمام شده، بعکس، بهیچوجه با ارزشیهای کالا یا با روند ارزش افزایش سرمایه سر و کاری ندارد. اگر من بدانم که  $\frac{1}{4}$  ارزش - کالای ۶۰۰ لیره ای یعنی ۵۰۰ لیره استرلینگ، فقط عمارت از معادل یا جانشین ارزش سرمایه ۵۰۰ لیره ای است که خرج شده و لذا تنها برای بازخرید عوامل مادی این سرمایه کفایت میکند، تازه برای من نه معلوم است این  $\frac{1}{4}$  ارزش کالا، که قیمت تمام شده آنرا تشکیل می دهد، چگونه تولید شده و نه میدانم  $\frac{1}{4}$  آخر آن، که اضافه ارزش را تشکیل داده به چه نحو بوجود آمده است. با وجود این، بررسی بهمان نشان خواهد داد که در اقتصاد سرمایه داری، قیمت تمام شده خود بصورت نمود کاذبی از مقوله تولید ارزش درسی آید.

به مثال خود برگردیم. فرض کنیم که بمبلغ پولی برابر با ۶ شیلینگ = ۶ مارک نماینده ارزشی باشد که یکفکر کارگر، طی یک روزانه متوسط اجتماعی کاره تولید کرده است. بدینسان سرمایه پیش ریخته ۵۰۰ لیره استرلینگ =  $400c + 100v$ ، عمارت از ارزش - محصول  $\frac{1}{4}$  ۱۶۶۶ روزانه کارده ساخته است، که  $\frac{1}{4}$  ۱۳۳۳ روزانه کار آن در ارزش وسائل تولید =  $400c$  و  $\frac{1}{4}$  ۳۳۳ آن در ارزش نیروی کار که مساوی  $100v$  است متبلور گردیده است. بنا براین با مفروض بودن نرخ اضافه ارزشی معادل با ۱۰۰٪، تولید کالائی که از نوباید بوجود آید مستلزم خرج نیروی کار =  $100v + m = 100$   $\frac{1}{4}$  ۶۶۶ روزانه های کارده ساخته خواهد بود.

چنانکه میدانیم ( نگاه کنید به کتاب اول، فصل هفتم، ص ۱۹۳/۲۰۱ ) ارزش محصول نو آفریده ۶۰۰ لیره استرلینگی مرکب است اولاً از برگشت ارزش سرمایه ثابتی که بابت وسائل تولید خرج شده است یعنی ۴۰۰ لیره استرلینگ و ثانیاً از ارزش نو آفریده ای بمبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ. قیمت تمام شده کالا = ۵۰۰ لیره استرلینگ، شامل  $400c$  بازگشته و نیمی از ارزش نو آفریده ۲۰۰ لیره استرلینگی (=  $100v$ ) می گردد، و لذا دو عنصر ارزش - کالا را که از لحاظ منشأ خود مطلقاً بیکدیگر



تفاوتند در بر میگردد .

کاری که طی  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روز مصرف شده ، به برکت خصلت هدف دار خود ، ارزش وسائل تولید بکار رفته را که بالغ بر ۴۰۰ لیره استرلینگ میشود ، از این وسائل تولید به محصول منتقل نموده است . پس این ارزش کهنه ، بمثابة جزئی ترکیب کننده ارزش - محصول ، دهاره ظاهر میشود ، ولی ارزش منور از روند تولیدی این کالا نشئت نگرفته است . ارزش منور فقط از آنجهت مانند جزئی ترکیب کننده ای از ارزش - کالا وجود دارد که سابقاً بمثابة جزئی ترکیب کننده سرمایه پیش رفته وجود داشته است . بنابراین سرمایه ثابت بکار رفته بوسیله جزئی از ارزش - کالا ، که خود سرمایه ثابت بر ارزش کالا افزوده است ، جبران میشود . پس این رکن قیمت تمام شده معنای دوگانه ای دارد : از سویی بدان جهت در قیمت تمام شده وارد میشود که جزئی ترکیب کننده ای از ارزش - کالا است که سرمایه خرج شده را جبران مینماید و از سوی دیگر فقط بدان سبب جزئی ترکیب کننده ای از ارزش - کالا را تشکیل میدهد که خود ارزشی است که بصورت سرمایه خرج شده است ، یا بدیگر سخن از آنرو که وسائل تولید فلان یا بهمان مبلغ خرج برداشته اند .

در مورد جزئی دیگری که در ترکیب قیمت تمام شده وارد میشود مطلب بکلی طور دیگر است .  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه کاری که طی تولید کالا مصرف شد ماند ، ارزش نوشی بمبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ میآورد فقط جزئی از این ارزش نو ، سرمایه متخیر پیش رفته بمبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ ، یا بدیگر سخن سرمایه نهروی کار مصرف شده را جبران میکند . ولی این ارزش - سرمایه پیش رفته بهیچوجه در تشکیل ارزش نو وارد نمیشود . در چهارچوب پیش ریز سرمایه ، نهروی کار بمثابة ارزش بحساب می آید ، ولی در روند تولید ، نهروی کار بمثابة ارزش آفرین عمل میکند . بجای ارزش نهروی کاری که در مقطع پیش ریز سرمایه نمودار میشود ، به هنگام عمل کرد واقعی سرمایه بار آور ، خود نهروی کار بصورت زنده و ارزش آفرین وارد میدان میگردد .

میان این اجزاء مختلف ترکیب کننده ارزش - کالا ، که با هم تشکیل قیمت تمام شده را میدهند ، تفاوت آنگاه فوراً بچشم میخورد که یکبار در مقدار ارزشی سرمایه ثابت خرج شده و بار دیگر در مقدار ارزشی جزئی متخیر سرمایه بکار رفته تغییر حاصل گردد . فرض کنیم که قیمت همان وسائل تولید یا جزئی ثابت سرمایه مثلاً از ۴۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ لیره استرلینگ ترقی کند و یا بالعکس به ۲۰۰ لیره استرلینگ تنزل نماید . در مورد اول نه تنها قیمت تمام شده کالا از ۵۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ c + ۱۰۰ v = ۷۰۰ لیره استرلینگ ترقی میکند ، بلکه ارزش خود کالا نیز از ۶۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ c + ۱۰۰ v + ۱۰۰ m = ۸۰۰ لیره استرلینگ ترقی میکند . در حالت دوم نه تنها قیمت تمام شده از ۵۰۰ لیره استرلینگ به ۲۰۰ c + ۱۰۰ v = ۳۰۰ لیره استرلینگ تنزل می نماید ، بلکه

ارزش خود کالا نیز از ۶۰۰ لیره استرلینگ به  $c + 200 + 100v + 100m = 400$  لیره استرلینگ  
 تنزل میکند. نظر باینکه سرمایه ثابت خرج شده ارزش خود را به محصول منتقل می سازد و هرگاه شرایط  
 دیگر یکسان مانده باشند، ارزش محصول با مقدار مطلق ارزش - سرمایه منبسط ترقی یا تنزل میکنند.  
 اکنون فرض کنیم که بعکس، با یکسان ماندن شرایط دیگر، بهای همان میزان نیروی کار از ۱۰۰ لیره  
 استرلینگ به ۱۵۰ لیره استرلینگ ترقی کرده یا بالعکس تا ۵۰ لیره استرلینگ پائین آمده باشد. البته  
 در حالت اول قیمت تمام شده از ۵۰۰ لیره استرلینگ به  $c + 400 + 150v = 550$  لیره استرلینگ  
 ترقی میکند و در مورد دوم از ۵۰۰ لیره استرلینگ به  $c + 400 + 50v = 450$  لیره استرلینگ تنزل  
 می نماید. ولی در هر دو حالت ارزش کالا که برابر با ۶۰۰ لیره استرلینگ است بی تغییر باقی می ماند،  
 زیرا یکبار مساوی  $c + 400 + 150v + 50m = 500$  است و بار دیگر  $c + 400 + 50v + 150m$  خواهد  
 بود. سرمایه متغیر پیش رفته ارزش خود را به محصول اضافه نمیکند. بلکه ارزش نوشی که بوسیله کبار  
 آفریده شده است بصورت محصول جانمیش آن ارزش می گردد. بنابراین تغییر در مقدار مطلق سرمایه  
 متغیره تا آنجا که فقط مبین تغییر در بهای نیروی کار است و کوچکترین تغییری در مقدار مطلق ارزش  
 کالا نمی دهد. زیرا در مقدار مطلق ارزش نوشی که نیروی کار وارد در حل ایجاد کرده هم تغییر  
 حاصل نشده است. در واقع چنین تغییری فقط در رابطه مقداری و جزئی تشکیل دهند. ارزش نوسه  
 مؤثر است و یعنی در رابطه میان آن جزئی که تشکیل دهند اضافه ارزش است و جزئی دیگری که  
 سرمایه متغیر را جبران می نماید و لذا در قیمت تمام شده کالا وارد می شود.

قدر مشترک بین دو رکن قیمت تمام شده، که در فرضیه ما عبارت از  $c + 400 + 100v$  است و  
 فقط در اینست که هر دو آنها اجزائی از ارزش - کالا هستند که سرمایه پیش رفته را جبران می نمایند.

ولی این اوضاع و احوال واقعی از دیدگاه تولید سرمایه داری ضرورتاً معکوس جلوه میکند.  
 تمایز شیوه تولید سرمایه داری نسبت به شیوه تولیدی که بنیایه پردگی قرار گرفته از جمله در این  
 است که در شیوه تولید سرمایه داری ارزشها قیمت نیروی کار منزله ارزشها قیمت خود کارها بمثابة  
 دستزد تجلی میکند. ( کتاب اول، فصل هفدهم ) بنابراین جزء ارزش متغیر سرمایه پیش رفته  
 بمنزله سرمایه ای که صرف دستزد شده است نمود میکند و مانند ارزش - سرمایه ای که ارزشها قیمت  
 تمام کار مصرف شده در تولید را می پردازد تجلی می گردد. مثلاً اگر فرض کنیم که یک روزانه کار متوسط  
 اجتماعی ده ساعته در مقدار پولی بمبلغ ۶ شیلینگ تجسم یافته است و آنگاه سرمایه متغیر پیش  
 رفته برای معادل ۱۰۰ لیره استرلینگ، عبارت از بیان پولی ارزشی خواهد بود که طی ۳۳۳  
 روزانه کار ده ساعته تولید شده است. ولی این ارزش نیروی کار خریداری شده که در سرمایه پیش رفته  
 وارد شده است هم جزئی از سرمایه واقعاً بکار افتاده را تشکیل نمی دهد. در خور روند تولید نیروی

کارزند و جانسپین آن می‌گردد. چنانچه مانند مثال مفروض ما، درجه بهره‌کشی از نیروی کار ۱۰۰٪ باشد، آنگاه نیروی مزبور طی  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه کارده ساخته صرف می‌شود و لذا ارزش‌نوشی بمبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ به محصول می‌افزاید. اما در پیش، نیز سرمایه آنچه بحساب آمد، عبارت از سرمایه متغیر ۱۰۰ لیره استرلینگی است که به‌شما دستمزد یا بمنزله بهای کاری گذاشته شده است که باید طوسی  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه ده ساخته انجام گیرد. اگر یکصد لیره استرلینگ به  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ تقسیم شود آنگاه بهای روزانه کارده ساخته بمیزان ۳ شلینگ بدست می‌آید که ارزش - محصول کار پنج ساخته است.

چنانچه اکنون ما سرمایه پیش ریخته را از یکسو و ارزش - کالا را از سوی دیگر مقایسه کنیم چنین خواهیم داشت:

۱. سرمایه پیش ریخته بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ = ۴۰۰ لیره استرلینگ بابت سرمایه ای که در ازا<sup>۱</sup> وسائل تولید خرج شده است (بهای وسائل تولید) + ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت سرمایه ای که در ازا<sup>۲</sup> کار مصرف گردیده است (بهای  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه کار یا دستمزد معادل آن).
۲. ارزش - کالا بمبلغ ۶۰۰ لیره استرلینگ = قیمت تمام شده بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ (۴۰۰ لیره استرلینگ بهای وسائل تولید خرج شده + ۱۰۰ لیره استرلینگ بهای  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه کاری که صرف شده است) + ۱۰۰ لیره استرلینگ اضافه ارزش.

در این فورمول آن جزئی از سرمایه که بابت کار گذاشته شده فقط از آنجهت با جزئی که بابت وسائل تولید گذاشته شده (مثلاً بابت پنجه یا ذغال) متفاوت است که جزء مزبور برای پرداخت ضرر تولیدی ای بکار میرود که از لحاظ مادی با آن دیگری فرق دارد و ولی این تفاوت بهیچوجه بدان سبب نیست که جزء مزبور از لحاظ وظیفه ای در ارزش آفرینی کالا و لذا در ارزش افزائی سرمایه نقش متفاوتی ایفا می‌کند. <sup>۳</sup> در قیمت تمام شده کالا بهای وسائل تولید، بهمان نحو که در پیش پرداخت سرمایه بحساب آمده بود، دوباره برمیگردد و این بازگشت درست بدین سبب انجام میگیرد که وسائل تولید مزبور بطور ثمربخش مورد استفاده قرار گرفته اند. بها یا دستمزد  $\frac{1}{3}$  ۶۶۶ روزانه کاری نیز که برای تولید کالا صرف شده است کاملاً بهمین قسم و آنچنانکه در پیش پرداخت سرمایه بحساب آمده بود، در درون قیمت تمام شده کالا برمیگردد و این نتیجه نیز عیناً به آن دلیل حاصل میشود که این مقدار کار بطور ثمربخش مورد استفاده قرار گرفته است. آنچه ما می‌بینیم تنها عبارت از ارزشهای حاضر و

<sup>۳</sup> توضیحات متذکر میگردد که منظور مصنف در اینجا حساب اجزای مختلفه سرمایه از نقطه نظر سرمایه دار است نه تفاوت ماهوی آنها در روند تولید و نقشن ارزش آفرینی و ارزش افزائی نیروی فعال کار که مکرراً در جلد های پیشین و نیز در جلد کنونی بیان شده است.

و موجود - یعنی اجزاء ارزشی سرمایه پیش پرداخته ای است که در تشکیل ارزش محصول وارد میشود - ولی هیچ ضرر آفرینند ارزش نود در دیدگاه ما قرار نمیگیرد. تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر ناپدید شده است. اکنون مجموع قیمت تمام شده ۵۰۰ لیره استرلینگ معنای دوگانه ای پیدا میکند. یکی اینکه جزء ترکیب کنند ه ای از ارزش - کالای ۶۰۰ لیره ای است و که سرمایه ۵۰۰ لیره ای خرج شده در تولید کالا را جبران میکند و دیگری آنکه این جزء ترکیب کنند ه ارزش - کالا خود فقط بدان جهت وجود یافته است که قبلاً بمنابیه قیمت تمام شده عناصر بکار رفته در تولید مشتمل بر وسائل تولید و کاره وجود داشته و یعنی قبلاً بصورت سرمایه پیش پرداخته هستی داشته است. ارزش - سرمایه از آنجهت متاثر اند از بصورت قیمت تمام شده کالا بر میگردد که بمنزله ارزش - سرمایه بمصرف رسیده است. این واقعیت که اجزاء ترکیب کنند ه مختلف سرمایه پیش رخته بمصرف خاص تولیدی ای رسیده اند که از لحاظ ماهوی متفاوتند و یعنی در اجزاء وسائل کاره مواد خام و مواد کمیکی و کار خرج شده اند، فقط با این امر که قیمت تمام شده کالا باید این عناصر تولیدی را ماهیتاً متفاوت را از نو باز خرید نماید ملازمه دارد. ولی از لحاظ تشکیل قیمت تمام شده نفساً فقط یک تشخیص لازم می گردد و آن مربوط است به تفاوت میان سرمایه استوار و گردان. در مثال ما ۲۰ لیره استرلینگ بابت فرسایش وسائل کار بحساب آمده بود ( ۴۰۰ = ۲۰ لیره استرلینگ بابت فرسایش وسائل کار + ۳۸۰ لیره استرلینگ بابت مواد تولیدی). چنانچه قبل از تولید کالا ارزش این وسائل کار مساوی ۱۲۰۰ لیره استرلینگ بوده پس از تولید کالا ارزش مزبور دارای چهره دوگانه ای می شود ۲۰۰ لیره استرلینگ بصورت جزئی از ارزش - کالا درمی آید و ۱۲۰۰ - ۲۰۰ یا ۱۱۸۰ لیره استرلینگ ارزش باقی ماند ه را تشکیل می دهد که مانند گذشته بصورت وسائل کار در تصرف سرمایه دار است و یا بدیگر سخن بمنابیه عنصر ارزشی کالا - سرمایه وی نیست بلکه رکن ارزشی سرمایه بار آور او بشمار می آید. مواد تولیدی و دستمزدها بر خلاف وسائل کاره تماماً در تولید کالا مصرف می شوند و بهمین سبب نیز همه ارزش آنها در ارزش کالای تولید شده وارد میشود. سابقاً دید ه ایم چگونه این اجزاء مختلفه سرمایه پیش رخته ه در ارتباط با و اگر در شکل سرمایه استوار و گردان بخود میگیرند.

بنابراین پیش ریز سرمایه برابر با ۱۶۸۰ لیره استرلینگ است بدینقرار: سرمایه استوار = ۱۲۰۰ لیره استرلینگ با اضافه سرمایه گردان = ۴۸۰ لیره استرلینگ (بقرار ۳۸۰ لیره استرلینگ بابت مواد تولیدی با اضافه ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت دستمزدها).

بعکس قیمت تمام شده کالا فقط برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ است ( بقرار ۲۰ لیره استرلینگ بابت فرسایش سرمایه استوار و ۴۸۰ لیره استرلینگ بابت سرمایه گردان). ولی این اختلاف میان قیمت تمام شده کالا و سرمایه پیش رخته جز تأیید این نکته نیست که قیمت

تمام شده کالا منحصر از سرمایه ای تشکیل می شود که واقعا در تولید کالای مزبور صرف شده است.  
 در تولید کالا وسایل کاری به ارزش ۱۲۰۰ لیره استرلینگ مورد استفاده قرار میگیرد ولی این ارزش - سرمایه پیش ریخته فقط ۲۰ لیره استرلینگ آن در تولید مصرف شده است. بنابراین سرمایه استوار بکار رفته فقط بطور قسمی در قیمت تمام شده کالا وارد میگردد. زیرا سرمایه مزبور فقط تکه تکه در تولید کالا مصرف میشود. اما سرمایه گردان بکار رفته بطور کامل در تولید کالا وارد میگردد. زیرا سرمایه مزبور تمام و کمال در تولید کالا مصرف میشود. ولی این حکم چه چیز را جز این اثبات می کند که اجزاء استوار گردان سرمایه مصرف شده، بر حسب مقدار ارزشی خود بنحو یکسان در قیمت تمام شده کالای مورد تولید وارد می شوند. و بطور کلی این جزء ترکیب کننده ارزش کالا فقط از سرمایه ای که در تولید آن مصرف شده است ناشی میگردد؟ اگر چنین نبود آنگاه مفهوم نمیشد که چرا سرمایه پیش ریخته ۱۲۰۰ لیره ای، بجای ۲۰ لیره ای که در روند تولید از دست میدهد، ۱۱۸۰ لیره استرلینگ را هم که در روند مزبور از دست نمیدهد، به ارزش محصول اضافه نمی کند.

بنابراین در رابطه با محاسبه قیمت تمام شده، تفاوت میان سرمایه استوار و گردان فقط مذهب منشاگیری آشکار قیمت تمام شده از ارزش - سرمایه بکار رفته است. یا بدیگر سخن حاکی از بهائیت است که عناصر تولید صرف شده، بانضمام کاره برای خود سرمایه دار تمام شده اند. از سوی دیگر جزء متخیر سرمایه، یعنی آن جزئی از سرمایه که در قبال نیروی کار گذاشته شده است در اینجا تحت عنوان سرمایه گردان، صراحتا با سرمایه ثابت (یعنی با جزئی از سرمایه که مرکب از مواد تولیدی است)، از لحاظ ارزش آفرینی یکی گرفته شده است و بدینسان نهرنگ چشم بندی در مورد روند ارزش افزائی سرمایه تکمیل میگردد. (۱)

ما تاکنون فقط یک عنصر از ارزش - کالا را مورد بررسی قرار دادیم که عبارت از قیمت تمام شده است. اکنون باید توجه خود را نیز به جزء ترکیب کننده دیگری از ارزش - کالا، یعنی به جزء افزوده بر قیمت تمام شده، یا اضافه ارزش، معطوف داریم. بنابراین نخست اضافه ارزش عبارت از افزودنی بر ارزش کالا، پیش از قیمت تمام شده آنست. ولی از آنجا که قیمت تمام شده برابر با ارزش سرمایه مصرف شده است و ارزش مزبور پیوسته بصورت خاصر مادی این سرمایه از نو بر میگردد. این ارزش افزوده عبارت از ارزشی است اضافه بر سرمایه ای که در تولید مصرف شده است و پس از انجام دوران کالا

#### Mystification \*

(۱) در کتاب اول، فصل هشتم، بند ۳، صفحات ۲۱۶/۲۰۶ و بعد (جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی صفحات ۲۲۲-۲۲۷) در نمونه ن. و. سنهور، نشان داده شد که این امر چه سردرگمی هائی را می تواند در مغز اقتصاد دانان برانگیزد.

باز میگردد .

سابقاً دیدیم که اضافه ارزش  $m$  ، با اینکه فقط از تغییر ارزش سرمایه متغیر  $v$  ناشی میشود و لذا در آغاز جز رهش در رض سرمایه متغیر چیز دیگری نیست ، معذک پس از پایان روند تولید ارزش افزودن ای بهمان میزان برای مجموع سرمایه صرف شده  $c + v$  ، بوجود میآورد . پس فوراً — سول  $c + (v + m)$  ، که نشان میدهد تولید  $m$  از استحاله ارزش — سرمایه معینی  $v$  ( ارزش سرمایه مشخص که بابت نیروی کار پیش نیز شده است ) ، بمقداری سیال ناشی می گردد و بنابراین در نتیجه تبدل از مقداری ثابت به مقداری متغیر بوجود می آید ، می تواند نیز بصورت فورمول  $m + (c + v)$  بیان شود . پیش از تولید ، سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ داشته ایم . پس از تولید ، سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ با اضافه ارزش افزودن ای بمیزان ۱۰۰ لیره استرلینگ <sup>(۲)</sup> در دست داریم .

ولی اضافه ارزش ، تنها برای آن قسمت از سرمایه پیش ریخته که در روند ارزش افزائی وارد میشود افزودن ، بوجود نمیآورد بلکه برای آن بخشی نیز از سرمایه پیش ریخته که وارد در روند مزبور نیست افزودن ایجاد می کند . بنابراین نه تنها برای سرمایه خرج شده ای که قیمت تمام شده کالا جای آنرا پرمی کند ، ارزش افزودن بوجود میآورد بلکه ارزش افزائی سرمایه ای میگردد که بطور کلی در تولید مورد استفاده قرار گرفته است . پیش از روند تولید ارزش — سرمایه ای داشتیم بمبلغ ۱۶۸۰ لیره استرلینگ بدین قرار : ۱۲۰۰ لیره استرلینگ بابت سرمایه استواری که برای وسائل کار گذاشته شده بود ، که فقط ۲۰ لیره آن بابت فرسایش در ارزش کالا وارد می شود ، با اضافه ۴۸۰ لیره استرلینگ سرمایه گردان بابت مواد

(۲) " در واقع ما اکنون می دانیم که اضافه ارزش فقط نتیجه تغییری است که عارض ارزش  $v$  ، یعنی آن بخشی از سرمایه میشود که بابت نیروی کار گذارد شده است ، و بنابراین  $v + \Delta v = v + m$  (یعنی  $v + \Delta v$  زائد  $v$ ) . ولی تغییر واقعی ارزش و رابطه ای که در روند آن ارزش تغییر مییابد از آنجا تا آنجا که مهم میشود که در نتیجه افزایش بخش متغیر سرمایه ، مجموع سرمایه پیش ریخته نیز افزایش پیدا میکند . سابقاً ۵۰۰ پوند و اکنون ۵۹۰ شد است . " (کتاب اول ، فصل هفتم ، بند ۱ ، صفحه ۱۹۵/۲۰۳) \* .

\* نگاه کنید به ترجمه فارسی کتاب سرمایه ، جلد اول ص ۲۱۴ .

لژیما متذکر میشود که این قسمت با ترجمه ای که در جلد اول (ص ۱۴۴) از آن داده شده کمی تفاوت یافته است و این امر از آن جهت ضرور بنظر رسید که اولاً فورمولها در آن ترجمه با حروف فارسی ذکر گردیده بود و لذا برای مطابقت دادن آن با فورمولهای بعدی لازمه بود با حروف لاتینی نمود ، شوند و ثانیاً برای انطباق بیشتر آن ترجمه با اصل کتاب بنظر آمد بهتر است جمله ذیل " یعنی آن بخشی از سرمایه که جانشین نیروی کار گردید است " بصورت جمله ای که در فوق ذکر شد ، است تغییر یابد . (مترجم)

تولیدی و دستمزد ۰ پس از روند تولید ۱۱۸۰ لیره استرلینگ ۰ همثابه جزء ترکیب کنند ۰ ارزش سرمایه ۰  
 بارآور ۰ در دست داریم با اضافه ارزش - کالای به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ ۰ هرگاه این دو مبلغ ارزشی  
 را با هم جمع کنیم ۰ آنگاه ۰ دید ۰ میشود که سرمایه دار اکنون ارزشی در اختیار دارد برابر با ۱۷۸۰ لیره  
 استرلینگ ۰ چنانچه وی از این مبلغ مجموع سرمایه پیش رفته ۱۶۸۰ لیره ای را کسر نماید ۰ در آن صورت  
 ارزش افزوده ای معادل با ۱۰۰ لیره استرلینگ باقی می ماند ۰ بنابراین اضافه ارزش یکصد لیره ای ۰  
 بهمان اندازه که برای سرمایه بکار رفته ۱۶۸۰ لیره ای ارزش افزوده ۰ بوجود می آورد برای جزء ۵۰۰  
 لیره ای آن نیز که در تولید مصرف شده است ۰ ارزش افزوده ۰ بهار می آورد ۰

از این پس برای سرمایه دار مسلم میشود که ارزش افزوده ۰ مزبور از عملیات تولیدی ای سرچشمه میگردد  
 که بوسیله سرمایه انجام یافته و لذا از خود سرمایه نشأت گرفته است ۰ زیرا ارزش افزوده ۰ مزبور پس از  
 روند تولید بوجود آمده ۰ و پیش از روند تولید هستی نداشته است ۰ از لحاظ سرمایه ای که در تولید  
 مصرف شده است بدواً چنین نمود میکند که گوش اضافه ارزش متساویا از عناصر ارزشی مختلف آن یعنی  
 وسائل تولید و کاره ناشی میشود ۰ چرا که عناصر مزبور بطور یکسان در بوجود آمدن قیمت تمام شده حرکت  
 دارند ۰ این عناصر ۰ بمنزله پیش ریزهای سرمایه ۰ ارزشهای موجود خود را بنحو یکسان به ارزش -  
 محصول می افزایند و همثابه مقدار ارزش ثابت و متغیر از یکدیگر مشخص نمیشوند ۰ این امر آنگاه  
 ملموس میشود که ما یک لحظه تصور کنیم که سرمایه صرف شده ۰ یا منحصرآ عبارت از دستمزد است و یا  
 منحصرآ از ارزش وسائل تولید ترکیب یافته است ۰ آنگاه در مورد اول بجای ارزش - کالای  $300v + 400c$   
 $+ 100m$  ۰ ارزش - کالای خواهیم داشت مرکب از  $300v + 500c + 100m$  ۰ این سرمایه ۵۰۰ لیره ای  
 که بابت دستمزد گذاشته شده عبارت از ارزش تمام کاری است که در تولید ارزش - کالای ۶۰۰ لیره ای  
 مورد استفاده قرار گرفته است و لذا در دست بهمین سبب است که قیمت تمام شده ۰ همه محصول را تشکیل  
 می دهد ۰ ولی تنها جبهانی که برای ما در مورد پدیدایش این ارزش - کالا معلوم است عبارت از تشکیل  
 این قیمت تمام شده است که بوسیله آن ارزش سرمایه مصرف شده ۰ بصورت جزء ترکیب کنند ۰ محصول  
 د چهاره پدیدار میشود ۰ این مسئله که جزء اضافه ارزشی محصول به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ از کجا  
 بیرون آمده است برای ما معلوم نیست ۰ در مورد دوم نیز آنگاه که گوش ارزش - کالا برابر با  $300v +$   
 $100m$  است وضع کاملاً بهمین نهج خواهد بود ۰ برای ما معلوم است که اضافه ارزش از ارزش شخصی  
 سرچشمه می گردد ۰ زیرا ارزش مزبور در شکل سرمایه بارآور پیش ریز شده است و این مسئله که پیش ریز  
 در شکل کاریا بصورت وسائل تولید انجام شده ۰ بی تفاوت خواهد بود ۰ ولی از سوی دیگر ۰ ارزش - سرمایه  
 پیش ریزه اساساً نمیتواند اضافه ارزش بوجود آورد ۰ بدلیل اینکه خرج شده و بدین سبب است که  
 قیمت تمام شده کالا را تشکیل میدهد ۰ دقیقاً به این دلیل که وقت ارزش - سرمایه مزبور قیمت تمام شده

کالا را بوجود می آورد اضافه ارزش نمی آفریند بلکه فقط معادل یا جانشین - ارزش برای سرمایه - مصرف شده ایجاد میکند . بنابراین ارزش - سرمایه هنگامیکه اضافه - ارزش ایجاد میکند ، نه از لحاظ خاصیت هوه آن بمثابة سرمایه خرج شده است بلکه بمناسبت آنست که بطور کلی سرمایه پیش رخته و لذا سرمایه ای است که بکار رفته است . پس اضافه ارزش هم از جزء سرمایه ای که پیش ریز شده و در قیمت تمام شده کالا وارد میشود سرچشمه میگردد و هم از جزء دیگر آن که وارد قیمت تمام شده نمیشود ناشی میگردد . خلاصه در یک کلمه : در عین حال از اجزاء استوار و گردان سرمایه بکار رفته بیرون می آید . کل سرمایه ، ام از وسائل کاره مواد تولیدی و کاره از لحاظ مادی بمثابة ایجاد کننده محصول بکار می رود . از لحاظ کل سرمایه در روند واقعی کار وارد میشود ، ولو اینکه فقط جزئی از آن در روند ارزش افزائی شرکت دارد . شاید درست بهمین علت است که سرمایه منبور فقط جزئاً در تشکیل قیمت تمام شده شرکت میکند ولی کلاً در ایجاد اضافه ارزش شرکت میکند . هرچه باشد فاکت اینست که اضافه ارزش در آن واحد از همه اجزاء سرمایه بکار رفته سرچشمه میگردد . ممکن است این نتیجه گیری را بازم خلاصتر کرد و با سادگی خشن مالتوس گفت که : " سرمایه دار از همه اجزاء سرمایه ای که پیش ریز می کند سود یکسان انتظار دارد . (۳)

در صورتیکه اضافه ارزش بیدینسان بمثابة گره کل سرمایه پیش رخته تصور شود ، آنگاه شکل قلب شده سود را بخود میگردد . بنابراین یک مبلغ از آن جهت سرمایه می شود که بمنظور تولید سود گذار شده است (۴) یا بدیگر سخن سود از آنجا بیرون می آید که مبلغی ارزش بمثابة سرمایه بکار می رود . چنانچه سود را  $P$  بخوانیم آنگاه فورمول  $W=c+v+m = K+m$  به فورمول  $W=K+P$  یا ارزش - کالا = قیمت تمام شده + سود ، مبدل می گردد .

بنابراین سود ، آنچنانکه بدواً در برابر ما قرار میگردد ، عبارت از همان اضافه ارزش است ، منتها بصورت چشم فهی که بهر حال ضرورتاً از شبهه تولید سرمایه داری بیرون روئید ، است . چونکه در تشکیل ظاهری قیمت تمام شده هیچ تفاوتی میان سرمایه ثابت و متغیر تشخیص نمیشود ، تاگزیر منشأ تغییر نیز که طی روند تولید عارض ارزش میشود ، از جزء سرمایه متغیر به کل سرمایه منتقل می گردد . چون قیمت نیروی کار در یکی از قطبین ، بصورت مسخ شده ، دستمزد ظاهر میشود ، اضافه ارزش در قطب مقابل به شکل دگرگون شده سود نمودار میگردد .

Malthus, "Principles of Pol. Econ.", 2nd edit., London 1836, p. 238 (۳)

"capital: that is expended with a view to profit", Malthus, (۴)

"Definitions in Pol. Econ., London 1827, p. 86.



چنانکه دیدیم قیمت تمام شده کالا کوچکتر از ارزش آنست. نظریه اینکه  $W = K + m$  است،  $W - m$  است.  $W = K + m$  فورمول  $W = K + m$  فقط هنگامی به  $W = K$  یعنی ارزش کالا = قیمت تمام شده کالا، و تحویل میگردد که  $m$  مساوی با صفر باشد. این موردی است که هرگز در تولید مبتنی بر سرمایه داری پیش نمی آید، و اگرچه تحت مقارنات ویژه ای از بازارها ممکن است قیمت فروش کالاها به سطح قیمت تمام شده یا حتی پائین تر از آن تنزل نماید.

بنابراین هرگاه کالا طبق ارزش خود بفروش رود، آنگاه سودی حاصل میشود که برابر است با مازاد ارزش کالا بر قیمت تمام شده آن و لذا مساوی با تمام اضافه ارزشی است که در ارزش - کالا نهفته است. ولی سرمایه دار، ولو اینکه کالا را پائین تر از قیمت آن بفروشد، می تواند از فروش کالا سود کند. تا زمانی که قیمت فروش کالا بالاتر از قیمت تمام شده است، و حتی اگر قیمت فروش پائین تر از ارزش کالا باشد، همواره قسمتی از اضافه ارزش نهفته در کالا به سامان می رسد و لذا همواره سودی حاصل میگردد. در مثال ما ارزش - کالا = ۶۰۰ لیره استرلینگ است، قیمت تمام شده = ۵۰۰ لیره استرلینگ. چنانچه کالا به ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۶۰، ۵۹۰ لیره استرلینگ فروخته شود، آنگاه کالا بمنزور به ترتیب ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰ لیره استرلینگ پائین تر از ارزشش، فروخته شده و با این وجود سودی به ترتیب برابر با ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۶۰، ۹۰ لیره استرلینگ از فروش آن بیرون کشیده شده است. آشکار است که میان ارزش کالا و قیمت تمام شده آن وجود سلسله نامعینی از قیمت های فروش امکان پذیر است. هر قدر که در ترکیب ارزش - کالا عنصر اضافه ارزش بزرگتر باشد بهمان اندازه صلاح میدان بازی این قیمت های بینابینی بزرگتر است.

با آنچه گفته شد تنها پدیده های روزمره رقابت، مثلاً از قبیل برخی موارد نازل فروشی\*، سطح پائین غیرعادی قیمت های کالا در بعضی از رشته های صنعتی<sup>(۵)</sup> و غیره، روشن نمیکرد. چنانکه بعداً خواهیم دید، قانون اساسی رقابت سرمایه داری، که تاکنون برای اقتصاد سیاسی مفهوم نبوده است و ناظم نرخ عموماً سود و آن با اصطلاح قیمت های تولیدی است که ملزوم این نرخ هستند، بهر پایه همین تفاوت میان ارزش کالا و قیمت تمام شده آن قرار گرفته و لذا بر اساس امکان ناشی از آن استوار است که بموجب آن می توان کالا را به پائین تر از ارزشش فروخت و سود برد.

پائین ترین مرز قیمت های فروش کالا را قیمت تمام شده بدست میدهد. هرگاه کالا به پائین تر از

\* در متن میان دو هلال بزبان انگلیسی (underselling) ذکر شده است.

(۵) کتاب اول، فصل هجدهم، ص ۵۶۰-۵۷۱. (نگاه کنید به جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، ص ۴۹۲-۴۹۸ و پیوسته صفحات ۴۹۷-۴۹۸).

قیمت تمام شده اثر بفروش رود ، آنگاه اجزاء ترکیب کنند ، سرمایه با آوری که مصرف گردید ، است نمیتوانند کاملاً از راه قیمت فروش جبران گردند . چنانچه این روند ادامه پذیرد در آنصورت ارزش سرمایه پیش ریخته از بین میرود . گرایش سرمایه دارد اثری بر اینکه قیمت تمام شده کالا را بجای ارزش ذاتی\* خاص کالا بکیزد از همین دیدگاه است ، زیرا قیمت تمام شده عبارت از قیمت است که برای نگهداشت ساده سر- مایه اثر واجب است . مضافاً بر اینکه قیمت تمام شده کالا عبارت از قیمت خریدی است که خود سرمایه دار برای تولید آن پرداخته و لذا قیمت خریدی بشمار می رود که بوسیله روند تولید خود کالا معین گردید . است . بنابراین ارزش افزوده ، یا اضافه ارزشی که در اثر فروش کالا عاید می شود ، بجای آنکه فزونی ارزش کالا نسبت به قیمت تمام شده تلقی گردد ، برای سرمایه دار بصورت فزونی قیمت فروش کالا بر ارزش آن جلوه می کند ، بنحویکه بنظر وی اضافه ارزش نهفته در کالا از راه فروش به سامان نرسد ، بلکه گسها اضافه ارزش منور از نفس فروش سرچشمه میگردد . ما سابقاً این پندار را در کتاب اول ، فصل چهارم ، بند دوم ( تضاد های فورمول عام سرمایه )\*\* نزدیکتر روشن ساخته ایم ، ولی اکنون برای یک لحظه به شکلی برگردیم که از جمله از جانب تورنس\*\*\* و دیگران از نو بمشابه پیشرفت اقتصاد سیاسی نسبت به بیکارد و\*\*\*\* عنوان گردیده است .

” بهای طبیعی که عبارت از مخارج تولید است و یا بدیگر سخن عبارت از سرمایه ای است که در تولید یا ساختن کالا صرف شده است ، ممکن نیست سود را در برگیرد . . . هرگاه فارماری برای زراعت اراضی خود یکصد کوارتر\*\*\*\* گندم صرف کند و از آن ۱۲۰ کوارتر بردارد ، ۲۰ کوارتری که فزونی محصول وی نسبت به خرج است ، سود او را تشکیل میدهد . ولی خطا خواهد بود اگر ما این فزونی یا سود را جزئی از مخارج وی بخوانیم . . . کارخانه دار مقدار معینی مواد خام ، کار افزار و وسائل نیست برای کار صرف میکند و در مقابل کمیتی از کالای ساخته شده بدست می آورد . این کالای ساخته شده باید دارای ارزش مبادله ای بالاتر از مواد خام ، کار افزار و وسائل زینتی باشد که در نتیجه پیش نیز آنها کالای مزبور بدست آمده است . ”

از آنجا تورنس نتیجه می گیرد که بنابراین فزونی قیمت فروش بر قیمت تمام شده ، یا سود ناشی از

\* innere Wert ( آلمانی ) - valeur intrinsèque ( فرانسه ) .  
 \*\* جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی ص ۱۷۰ .  
 \*\*\* رابرت تورنس Robert Torrens بن زینتص کتاب اول ، ترجمه فارسی سرمایه ص ۱۸۳ مراجعه شود .  
 \*\*\*\* در باره Ricardo به جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی زینتص ص ۵۵ مراجعه شود .  
 \*\*\*\*\* Quarter واحد حجم انگلیسی معادل ۲ هکتولیترو ۹۰ .

مصروف کنندگان است که: "از راه مباد له مستقیم یا غیرمستقیم (circuitous) به نسبت معینسی  
 بیش از آنچه تولید خرج برداشته است، بابت عناصر ترکیب کنند سرمایه می‌پردازند." (۶)  
 در واقع آنچه فرضی بر مقدار معینی است نمیتواند جزئی از همان مقدار باشد و لذا سود نیز،  
 که فرضی ارزش - کالا بر هزینه های سرمایه دار است، نمیتواند هیچ جزئی از این هزینه ها را تشکیل  
 دهد. بنابراین اگر در تشکیل ارزش کالا هیچ عنصر دیگری بجز ارزش بهر برخسته سرمایه دار وارد نمیشود،  
 آنگاه معلوم نیست چگونه باید از درون تولید، ارزشی بیش از آنچه در آن داخل شده است بیرون  
 آید، مگر آنکه کوشی چیزی از عدم بوجود آمده است. معذرت تورنس خود را از چنگ این خلقت از عدم  
 فقط بدینسان رها میسازد که آنرا از محیط تولید کالا به محیط دوران کالا منتقل مینماید. تورنس  
 می‌گوید که سود نمیتواند از تولید ناشی شود زیرا در غیر این صورت جزء مخارج تولید قرار میگیرد و لذا  
 هیچ فرضی ای نسبت به این مخارج نخواهد بود. رامسی<sup>۲</sup> بوی پاسخ میدهد و میگوید، تا سود قبل از  
 مباد له کالا وجود نداشته باشد نمیتواند از مباد له کالا سرزند. آشکار است که مجموع مبلغ ارزشسی  
 محصولات مباد له شده، در اثر مباد له محصولات، که خود تشکیل دهند، این مجموع ارزشی است،  
 تغییر نمیکند. این مجموع همچنانکه قبلاً بود بعداً نیز باقی می‌ماند. در اینجا باید متذکر بود که  
 مالتوس<sup>۳</sup> صحیحاً به اعتبار تورنس تکیه میکند (۷)، در حالیکه خود او مسئله فرضی فروش کالا بر ارزش  
 را بنحو دیگری توضیح میدهد، یا بهتر بگویم توضیح نمیدهد، زیرا قهراً از لحاظ ماهوی به نظریه  
 وزن منفی فلورنستون<sup>۴</sup> که در زمان خود معروفیت بسیاری داشت، می‌انجامد.  
 در درون جامعه ای که تولید سرمایه داری حاکم است، تولید کنند سرمایه دار نیز  
 تحت حکم نظریات سرمایه داری قرار می‌گیرد. در آخرین زمان خود تحت عنوان "دهقانان"

R. Torrens, "An Essay on the Production of Wealth", London 1821, p. 51-53, 349.

\* Sir George Ramsay (1800-1871) اقتصاد دان انگلیسی و یکی از آخرین  
 نمایندگان مکتب کلاسیک علم اقتصاد بورژوازی.

(۷) Malthus, "Definitions in Pol. Econ.", London 1853, p. 70, 71.

\*\* Malthus نگاه کنید به جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، زیرنویس صفحه ۱۷۵

\*\*\* Phlogiston، ماده سهالی که بنا به تصور قدما سوخت و سوز معلول آن عمود می‌شد.  
 در این باره به پیشگفتار فریدریش انگلس در جلد دوم سرمایه (ترجمه فارسی ص ۳۱-۳۲) مراجعه شود.

بالزاک که بطور کلی درک عمیقش از مناسبات واقعی عالی است و بنحو چشمگیری نشان میدهد چگونه دهقان خرد و پاهای برای آنکه حسن توجه، پرخوارش را جلب نماید و مجاناً همه گونه کار برای وی انجام میدهد و گمان میبرد که با عمل خود هیچ گذشتهی نسبت به پرخوار روا نمیدارد و زیرا کار شخصی او نفساً هیچ خرج نقدی برای وی بهار نمیآورد. با خوار نیز بنه خود بیک تیر و دو نشان میزند و وی مخارج نقدی بابت دستمزد را صرفه جوشی می کند و دهقان را که در نتیجه کاهش کار در زمزمه خفشی پیش از پیش بسوی ورشکست میرود و هرچه عمیق تر در میان تاری که با غنکوت وارد دور او می تند گرفتار می سازد.

این نظریه هیچ د اثر بر اینکه قیمت تمام شده کالا مبنای حقیقی ارزش آنست و ولی اضافه ارزش از فروش کالا به بالا تر از ارزش سرچشمه میگیرد و لذا هرگاه قیمت فروش کالاها برابر با قیمت تمام شده آنها باشد و یعنی مساوی با قیمت وسائل تولید صرف شده و اضافه دستمزد گردد و آنگاه کالاها بنا بر ارزش خود فروخته میشوند و نظریه ای است که از جانب پرودون<sup>\*\*</sup> و با شارلاتانی عادی عالم نمایانهاش بمثابه راز تازه کشف شده و سوسیالیسم با بوق و کرنا اعلام می کرد و در واقع این تحویل ارزش کالاها به قیمت تمام شده آنها پایه اساسی بانک خلقی<sup>\*\*\*</sup> پرودون را تشکیل میدهد. ما سابقاً بیان نمودیم که اجزای مختلفه ارزشی محصول میتوانند متناسباً در اجزای خود محصول نمود یابند. مثلاً (چنانکه در کتاب اول، فصل هفتم، بند ۲ ص ۲۱۱ فرض شده است) <sup>\*\*\*\*</sup> اگر ۲۰ فوند نخب ۳۰ شیلینگ باشد

\* Honoré de Balzac (۱۷۹۹-۱۸۵۰) - نهیسنده معروف فرانسوی که با قلم شیوا توانای خود طی سلسله ای از رمانهای جالب وضع واقعی جامعه فرانسه را در زمان خفشی مجسم ساخته است. رمان دهقان "Les paysans" که در رشتن مورد توجه مصنف کا بهیثال قرار گرفته در سال ۱۸۴۴ یعنی شش سال قبل از مرگش نگاشته شده است ولی آخرین نوشته او شمارنمایید زهرامان نوی تحت عنوان "Cousine Pons" در سال ۱۸۴۷ نوشته شده و قبل از آن نیز در سال ۱۸۴۶ کتاب "Cousine Bette" انتشار یافته است. <sup>\*\*</sup> Proudhon, Pierre-Joseph (۱۸۰۹-۱۸۶۵) - اقتصاد دان و جامعه شناس فرانسوی. ایده اولوگ خرد و بورژوازی یکی از بنیاد گذاران نظری آنا ریشیم. کسی که مارکس کتاب معروف "فقر فلسفه" خود را بر نقد کتاب ورد نظریات وی تحت عنوان "فلسفه فقر" نگاشته است. <sup>\*\*\*</sup> Banque populaire عبارت از بانکی است که پرودون در ژانویه سال ۱۸۴۹ تأسیس نمود و معتقد بود که این بانک با مبادله مستقیم محصولات میان تولید کنندگان کوچک مباداد ان اجبارت بی بهره به کارگران میتواند یک اصلاح اجتماعی بهار آورد. پس از دو ماه بانک من بورژوازی شکست شد. کارل مارکس در کتاب پیش گفته خود "فقر فلسفه" تحلیل و ترقی و انتقاد کهندهای نظریات وی از جمله در راین مورد نموده است. <sup>\*\*\*\*</sup> سرمایه و ترجمه فارسی، جلد اول ص ۲۲ بعد نمود ارزش محصول در اجزای متناسب محصول.

که از ۲۴ شیلینگ وسائل تولید ۳ شیلینگ نیروی کار و ۳ شیلینگ اضافه ارزش ترکیب یافته باشد آنگاه میتوان اضافه ارزش را در  $\frac{1}{3}$  محصول = ۲ فوند نخ متجسم ساخت. حالا اگر ۲۰ فوند نخ بقیمت تمام شده خود یعنی ۲۲ شیلینگ فروخته شود در آن صورت خریدار ۲ فوند نخ مجانی دریافت داشته است و با بدیگر سخن کالا در حدود  $\frac{1}{3}$  پائین تر از ارزش خود بفروخته است. ولی کارگر در این مورد نیز اضافه کار خودش را انجام داده منتها این اضافه کار بجای سرمایه دار تولید کنند و بسود خریدار نخ انجام گردیده است. خطای فاحش است اگر تصور شود هرگاه همه کالاها بنا بر قیمت تمام شده خود بفروش میرفتند صلا مثل این میبود که گوش همه آنها بالاتر از قیمت تمام شده خود و در همین حال طبق ارزش خود بفروخته اند. زیرا اگر حتی ارزش نیروی کاره طول مدت روزانه کار و درجه بهره کشی از کار هم همه جا برابر فرض شود، باز حجم اضافه ارزشی که در ارزش انواع مختلفه کالاها وجود دارد بکلی نابرابر است و بر حسب ترکیب آل سرمایه هائی که برای تولید آنها پیش نیز شده تفاوت پیدا میکند. (۸)

(۸) "حجم ارزش و اضافه ارزشی که بوسیله سرمایه های مختلفه تولید می شوند، در صورتیکه ارزش نیروی کار و درجه بهره کشی از آن مساوی باشند، با مقدار بخش متغیر این سرمایه، یعنی با آن بخشی که به نیروی کار زند تبدیل یافته است، نسبت مستقیم دارند" (کتاب اول، فصل نهم، صفحه ۳۰۳-۳۱۲) (ترجمه جلد اول سرمایه بنیان قمارس) .

## نرخ سود

فرمول عام سرمایه عبارت است از  $G - W - G$  ، پایین معنی که مبلغ ارزشی ای در کدوران ریخته می شود تا مبلغ ارزشی بزرگتری از درون آن بهیرون کشید ، شود . روندی که این مبلغ ارزشی بزرگتر را بوجود می آورد تولید سرمایه داری است ، و روندی که آنرا به سامان می رساند کدوران سرمایه است . سرمایه دار کالا را بخاطر خود کالا تولید نمی کند و آنرا بخاطر ارزش مصرفش یا برای مصرف شخصی خودش بوجود نمی آورد . در واقع محصولی که مورد توجه سرمایه دار است خود محصول بصورت ملموس نیست بلکه فروشی ارزش محصول نسبت به ارزش سرمایه ای که در آن مصرف شده است مورد توجه اوست . سرمایه دار مجموع سرمایه را ، بدون توجه به نقشی که اجزاء ترکیب کنند ، آن در تولید اضافه ارزش ایفا می نمایند ، پیش ریز میکند . وی همه این اجزاء ترکیب کند ، را بی تمایز نه تنها برای آن پیش ریزی میکند که سرمایه پیش ریخته را باز تولید نماید بلکه از آن جهت که ارزشی افزون بر سرمایه پیش ریخته تولید کند . سرمایه دار می تواند ارزش سرمایه متغیری را که پیش ریز نمود ، است فقط از طریق مبادله با کار زنده ، ابزار بهره کس از کار زنده ، به ارزش بالاتری مبدل سازد . ولی وی فقط در صورتی میتواند از کار بهره کشی نماید که در عین حال شرایط تحقق این کار را فراهم سازد ، یعنی وسائل کار و محمول کار ، ماشین آلات و مواد خام را پیش ریز نماید ، یابدیگر سخن در صورتیکه مبلغ ارزشی ای را که در اختیار اوست به شکل شرایط تولید در آورد ، اصولاً او فقط بدین جهت سرمایه دار است ، او اصلاً فقط بدین سبب می تواند تصدی روند بهره کس کار را بدست گیرد که بمثابة مالک شرایط کار در مقابل کارگر ، که فقط صاحب نیروی کار است ، قرار میگیرد . سابقاً در کتاب اول\* دیده ایم که درست همین مالکیت شرایط تولید بوسیله کارگر است که کارگر را به مزدگیر و ناکارگر را به سرمایه دار بدل می کند .

برای سرمایه دار طرح مطلب بی تفاوت است ، چه مسئله بدینسان مورد توجه قرار گیرد کوی سرمایه ثابت را از آن جهت پیش ریز میکند که از سرمایه متغیر سودی بهیرون آورد ، یا سرمایه متغیر را پیش ریز می نماید تا سرمایه ثابت را بارور سازد ، چه بدینسان که وی پول بابت دستمزد می گذارد تا به ماشین آلات و مواد خام ارزش بالاتری بدهد یا اینکه پول را بابت ماشین آلات پیش ریز میکند تا بتواند کار را مورد بهره کس قرار دهد . اگر چه فقط جزء متغیر سرمایه اضافه ارزش می آفریند ، ولی این آفرینش به

شرطی انجام پذیر است که اجزاء دیگر سرمایه ، یعنی شرایط تولید برای کار نیز پیش ریز شد ، باشند . چون سرمایه دار فقط از راه پیش ریز سرمایه ثابت می تواند از کار بهره کشی نماید و نظریات پانکسه وی سرمایه ثابت را فقط از طریق پیش ریز سرمایه متغیر بارور تواند ساخت ، در صورتی که اینها مجموعاً یکسان جلوه میکنند . این تصور از آن جهت بیشتر تقویت می شود که میزان واقعی نفع او نه در رابطه با سرمایه متغیر ، بلکه در رابطه با مجموع سرمایه ، نه بوسیله نرخ اضافه ارزش بلکه بر حسب نرخ سود ، تعیین می گردد . چنانکه خواهیم دید نرخ سود میتواند یکسان بماند و معذ لک بیانگر نرخهای گوناگون اضافه ارزش باشند .

مخارج محصول ، همه اجزاء ترکیب کننده محصول را ، که سرمایه دار بابت آن مایه رفته ، یا برای آنها معادلی در تولید فرو رفته است ، در بر می گیرد . این مخارج باید جبران شوند تا سرمایه محفوظ بماند و یا به عبارت دیگر در مقدار بدوی خود باز تولید گردد .

ارزشی که در کالا جایگزین شده است برابر با زمان کاری است که برای ایجاد آن صرف شده است و مجموع این کار مرکب از کار پرداخت شده و پرداخت نشده است . بعکس برای سرمایه دار مخارج کالا فقط عبارت از آن جزئی از کار تجسم یافته در کالا است که وی بابت آن پرداخت کرده است . اضافه کاری که در درون کالا جای گرفته است برای سرمایه دار خرجی بر نمی دارد ، با اینکه برای کارگر ، جزء مزبور عیناً مانند جزء پرداخت شده ، کار برد ، است و با وجود اینکه جزء مزبور عیناً مانند جزء دیگر ، ارزش آفرین است و بمثابة عنصر ارزش رزا در کالا وارد میشود . بنابراین سود سرمایه دار از آنجائشی میشود که وی چیزی برای فروش دارد که بابت آن چیزی نپرداخته است . اضافه ارزشی سود درست عبارت از فزونی ارزش کالا نسبت به قیمت تمام شده آن است ، یعنی عبارت از فزونی مجموع میزان کار جا گرفته در کالا نسبت به مقدار کار پرداخت شده . ای است که در آن جایگزین شده است . بنابراین اضافه ارزش ، از هر جا که سرچشمه گرفته باشد ، عبارت از افزودن ای بر کل سرمایه پیش رفته است . پس این افزودن در رابطه ای با سرمایه کل قرار میگیرد که طبق کسر  $\frac{m}{C}$  نمود می شود ، که در آن  $C$  نمایند سرمایه کل است . بدینسان نتیجه ای که در مورد نرخ سود بدست می آوریم اینست :

$$\frac{m}{C+V} = \frac{m}{C}$$

نسبت اضافه ارزش به سرمایه متغیر ، نرخ اضافه ارزش نامیده میشود و نسبت اضافه ارزش به کل سرمایه نرخ سود خوانده می شود . اینها دو اندازه گیری مختلف از همان مقدار هستند که در نتیجه تفاوت در مقیاس های سنجش ، در عین حال روابط یا نسبت های مختلف همان مقدار را بیان مینمایند . مبدل شدن نرخ اضافه ارزش به نرخ سود را باید از تبدیل اضافه ارزش به سود انتزاع نمودنه بالعکس . ولی در واقع نرخ سود است که از لحاظ تاریخی نقطه عزیمت قرار گرفته است . اضافه ارزش

و نرخ اضافه ارزش عبارت از مفاهیم نسبتاً نامرئی ای هستند که تحقیق درباره آنها جنبه جوهری دارد ، در حال ، که نرخ سود ، و لذا شکل اضافه ارزش متناهی است ، در سطح پدیده ها نمایان میگردد .  
 بدینسان روشن است که از دیدگاه تك سرمایه دار تنها چیز مورد علاقه عبارت از نسبت اضافه ارزشها ارزش افزوده کالای مورد فروش وی به کل سرمایه ای است که بابت تولید کالا پیش ریز شده است . در حالیکه رابطه مشخص این افزودن و پیوستگی درونی آن با اجزای ویژه سرمایه نه تنها به پیچیده بودن علاقه او نیست بلکه نفع خود را در این می بیند که بر فراز این رابطه مشخص و این ارتباط درونی پرنده ای از دود بدمد .

اگرچه فروزی ارزش کالا بر قیمت تمام شده آن از روند بلاواسطه تولید برمی خیزد ، ولی تنها در روند دُوران است که بسامان میرسد ، و چون در واقعیت و در درون رقابت موجود در بازار واقعی امکان یا عدم امکان سامان یابی این ارزش افزوده و میزان حصول آن وابسته به شرایط بازار است ، به سهولت چنین نمود میکند که گوش فروزی مزبور از روند دُوران سرچشمه میگردد . نیازی به بسط کلام در این مورد نیست که اگر کالائی بالاتر یا پائین تر از ارزش خود فروخته شود فقط توزیع دیگری از اضافه ارزش ، بوقوع پیوسته است و این توزیع متفاوت ، این رابطه تغییر یافتگی که بوسیله آن اشخاص مختلفی در اضافه ارزش سهیم میشوند ، به پیچیده نه در مقدار اضافه ارزش و نه در ماهیت آن تغییر می یابد .  
 نتیاً در روند واقعی دوران تنها دگرسانیهایی که ما در کتاب دوم مورد بررسی قرار دادیم پیش نمایانند ، بلکه دگرسانیهایی مزبور با رقابت واقعی ، با خرید و فروش کالاها به بالاتر یا پائین تر از ارزششان ، در هم می آمیزند ، به نحویکه برای تك سرمایه دار اضافه ارزشی که خود بسامان می رساند بهمان اندازه که وابسته به بهره کشی مستقیم از کار است بهمان اندازه نیز با کلاهبرداری متقابل بستگی پیدا میکند .  
 در روند دُوران ، در کنار زمان کاره زمان دُوران نیز وارد میدان تأثیر می شود و از اینرو حجم اضافه ارزشی را که در بهره معینی از زمان سامان پذیر است محدود می سازد . عوامل دیگری نیز که از دُوران سرچشمه میگیرند ، به نحو تعیین کننده ای در روند بلاواسطه تولید دخالت می کنند . هر دوی این دو روند ، روند بلاواسطه تولید و روند دُوران ، پیوسته در هم می روند ، در هم می آمیزند و از این طریق پیوسته وجوه ویژه تمایز یکدیگر را قلب می کنند . همچنانکه سابقاً نشان دادیم ، شده تولید اضافه ارزش همانند ارزش بطور کلی ، در روند دُوران تعیینات تازه ای بدست می آید . سرمایه دور دگرسانیهایی خود را می پیماید و سرانجام از باصطلاح زندگی درونی ارگانیک خود بهیرون آمده و وارد مناسبات خارجی می گردد ، یعنی مناسباتی که در آن سرمایه و کار در مقابل هم قرار ندارند بلکه از سوی سرمایه و از سوی دیگر افراد هستند که درباره مانند خریداران و فروشندگان ساده در برابر یکدیگر واقع می شوند . زمان دُوران و زمان کار در مسیر خود باید یکدیگر تلاقی میکنند و آنگاه چنین نمود می کشد



که گها هر دو آنها بطور یکسان تعیین کنند، اضافه ارزشند. شکل بدوی ای که در آن سرمایه و کار مزدور در برابر هم قرار میگیرند، بوسیله مداخله مناسباتی که به ظاهر مستقل از آن هستند تلبیس میگردد، خود اضافه ارزش دیگر بمثابة حاصل تصاحب زمان کار بنظر نمیآید بلکه مانند فروش کالاها بر قیمت تمام شده آنها جلوه گر می شود و از اینروست که قیمت تمام شده به آسانی بسان ارزش حقیقی آنها (ارزش ذاتی) \* نمود پیدا میکند. بنحویکه سود هم بمنزله مازاد قیمت فروش کالاها بر ارزش جوهری آنها تلقی می شود.

در حقیقت طی روند بی واسطه تولید، ماهیت اضافه ارزش پیوسته در ضمیر سرمایه دار حلول می کند، چنانکه بهنگام بررسی اضافه ارزش دیدیم که سرمایه ارجه و لیس برای تصاحب کار دیگری و غیره از خود نشان میدهد. ۱ - روند بی واسطه تولید، خود فقط لحظه زودگذری است که پیوسته در روند دوران وارد میشود، چنانکه روند دوران نیز در روند بی واسطه تولید نفوذ می کند، بنحویکه گمان کم و بیش روشنی که طی روند تولید درباره منبع نفع ایجاد شده در آن روند، یعنی درباره ماهیت اضافه ارزش پیدا میشود، حداکثر چون لحظه یکسان موجبی در رفتار این تصور جلوه میکند که گها افزودن بسامان رسیده از خود دوران مستقل از روند تولید ناشی گشته و لذا از حرکت خاص سرمایه مستقل از رابطه اش با کار سرچشمه گرفته است. بهبود نیست که این پدیده های دوران حتی از جانب اقتصاد دانان جدید مانند رامس و مالتوس و سنهور و تورنس و غیره مستقیماً بمثابة دلیل برای اثبات این امر اقامه می شود که گوئی سرمایه در وجود شئی ساده خود و مستقل از رابطه اجتماعی با کار، یعنی درست همان چیزی که موجب سرمایه شدن آن شده است، می تواند منبهم مستقل اضافه ارزش در رفتار کار مستقل از کار باشد. ۲ - در فصل مربوط به هزینه ها که تحت آن دستمزد نیز عیناً مانند قیمت مواد خام، فرسایش ماشین آلات و غیره به حساب میآید، بیرون کشیدن کار پرداخت نشده بمنزله صرفه جوشی در پرداخت یکی از اقلای جلوه میکند که در زمره مخارج بخار میروند و فقط بمنزله پرداخت کمتر در ازای قیمت معینی کار نمودار میشود. صرفه جوشی در این باره عیناً مانند موردی تلقی میشود که مواد خام ارزان تر خریداری شد و فرسایش ماشین آلات کاهش یافته است. بدینسان بیرون کشیدن اضافه کار خصلت اصلی خود را از دست میدهد، رابطه ویژه آن با اضافه ارزش محو می شود و این امر، چنانکه در کتاب اول، بخش هشتم \*\* نمود شده، با تجسم ارزش نیروی کار در شکل دستمزد، بمراتب تقویت و تسهیل می گردد.

\* در متن برابر (ارزش ذاتی) اصطلاح فرانسوی آن (Valeur intrinsèque) میان دو هلال قرار داده شده است.

\*\* سرمایه، ترجمه فارسی، جلد اول ص ۴۸۵.

چون همه اجزاء سرمایه بصورت یکسان بمنزله منبع ارزش افزوده ( سود ) تلقی میشوند ، مناسباً سرمایه داری نیز اسرار آمیز می گردد .

اما شیوه ای که موجب میشود بوسیله گذار از طریق نرخ سود ، اضافه ارزش به شکل سود مبدل گردد ، جز تقلیب گسترده تر موضوع و محمول\* که همانا طی روند تولید انجام می پذیرد ، چیز دیگری نیست . چنانکه سابقاً طی آن روند مشاهده کردیم مجموع نیروهای بارآور ذهنی\*\* کار بصورت نیروها بارآور سرمایه نمودار میگردد . از سوشی ارزش کار گذشته که هر کارزنده حاکم است در شخص سرمایه دار تجسم مییابد ، و در مقابل از سوی دیگر ، کارگر فقط بمنابۀ نیروی کار شیثیت یافته ، بمنزله کالا ، نمود می کند . از این رابطه معکوس ، حتی در همان مناسبات ساده تولید نیز ضرورتاً تصور واژگونه ای منطبق با آن بروز می کند ، تصویری که چون در ضمیر جایگزین شد ، از طریق دگرسانها و تغییرات ویژه روند دوران گسترده تر می گردد .

چنانکه می توان از مطالعه مکتب ریکاردوشی دریافت ، این خود کوشش عیش است که بخواهند قوانین نرخ سود را مستقیماً بمنزله قوانین نرخ اضافه ارزش معرفی نمایند یا بالعکس . در دماغ سرمایه دار طبعاً میان این دو فرق نیست . در رابطه  $\frac{m}{c}$  ، اضافه ارزش بر حسب ارزش تمام سرمایه ای که بسرای تولید آن پیش رو نگشته سنجیده شده است و در این تولید ، جزئی از آن سرمایه کاملاً بمصرف رسیده . در صورتیکه جزء دیگر فقط مورد استفادۀ قرار گرفته است . در حقیقت رابطه  $\frac{m}{c}$  مبین درجه ارزش افزائی مجموع سرمایه پیش ریخته است ، یعنی چنانچه آنرا از لحاظ هم بستگی درونی و مفهومی آن ماهیت اضافه ارزش مورد توجه قرار دهیم ، بیانگر آنست که مقدار تغییرات سرمایه متغیر و مقدار مجموع سرمایه پیش ریخته در چه رابطه ای قرار دارند . مقدار ارزشی سرمایه کل نفساً هیچگونه رابطه درونی ای ، لا اقل بطور مستقیم ، با مقدار اضافه ارزش ندارد .

سرمایه کل منهای سرمایه متغیر ، ولذا سرمایه ثابت ، از لحاظ عناصر مادی خود عبارتست از شرایط مادی ای که برای تحقق بخشیدن به کار لازم است ، یعنی وسائل کار و مصالح کار ، برای اینکه کیمت مشخصی کار بصورت کالا تحقق یابد و لذا تشکیل ارزش دهد . کیمت معینی مصالح و وسائل کار

---

\* موضوع و محمول در معنای منطقی کلمات ، در برابر Objekt و Subjekt یا Objekt و Subjekt .  
 در روند تولید سرمایه داری نیروی بارآور کار که موضوعیت آن مسلم است ( زیرا بوسیله شخص کارگر اعمال می شود ) به محمول خود که عبارت از سرمایه است تبدیل می گردد و بدینسان بصورت نیروی بارآور سرمایه تجلی می کند ، وارونه می شود و تقلیب می گردد . ( مترجم )  
 \*\* ذهنی در برابر عینی . در اینجا غرض همان کارزنده است در برابر وسائل کار که عینی است یا بنا به اصطلاح منطقی وضعی در مقابل حملی . ( مترجم )

لازم است. میان حجم کار و حجم وسائل تولیدی که کارزنده به آن ملحق میگردد رابطه معینی، بر حسب خصوصیت هرزه کار الحاق شده، برقرار می شود. پس در این معنی نیز رابطه مشخص میان حجم اضافه ارزش یا اضافه کار و حجم وسائل تولید بوجود می آید. مثلاً اگر کار لازم برای تولید مستمر در ۶ شش ساعت در روز بالغ گردد، برای اینکه کارگر اضافه ارزشی بمیزان ۱۰۰٪ تولید نماید باید ۶ ساعت کار اضافی انجام دهد. طی ۱۲ ساعت کارگرو وسائل تولیدی بکار میبرد که دو برابر شش ساعت است. ولی اضافه ارزشی که وی ضمن ۶ ساعت می افزاید بهیچوجه رابطه مستقیمی با ارزش وسائل تولید مورد استفاده، چه طی شش ساعت باشد و چه ضمن ۱۲ ساعت برقرار نمی سازد. ارزش مزبور در این مورد هیچگونه نقشی ندارد. مهم در اینجا فقط حجمی است که از لحاظ فنی ضرور است. مواد خام و وسائل کار چه ارزان باشند و چه گران در این مورد کاملاً بی تفاوت است. مهم فقط اینست که ارزش مصرف مورد لزوم را دارا باشند و رابطه فنی مقرر نسبت به کارزنده ای که باید جذب گردد وجود داشته باشد. با این وجود اگر من بدانم که در ظرف یکساعت  $x$  فوند پنبه رشته می شود که  $a$  شیلینگ خرج برمیآورد، طبیعتاً آنگاه نیز می دانم که طی ۱۲ ساعت  $12 \times$  پنبه  $a = 12$  شیلینگ رشته خواهد شد و سپس می توانم رابطه اضافه ارزش را نسبت به ارزش ۱۲ یا ارزش ۶ حساب کنم. ولی نسبت کارزنده به ارزش وسائل تولید فقط آنگاه در این حساب وارد میشود که  $a$  شیلینگ در مقام وصفی برای  $x$  فوند بکار رود، زیرا کمیت معینی پنبه دارای بهای مشخصی است و لذا بالعکس نیز قیمت مشخصی می تواند تا هنگامیکه در قیمت پنبه تغییری حاصل نشده باشد، بمثابة شاخص برای کمیت معینی پنبه بکار رود. اگر من بدانم که برای تصاحب ۶ ساعت اضافه کار باید کارگر را ۱۲ ساعت به کار وادارم و لذا باید پنبه برای ۱۲ ساعت آماده داشته باشم و بهای مقدار پنبه ای را که برای ۱۲ ساعت لازم است بدانم، آنگاه از راه این راهب است که میان بهای پنبه (بمنزله شاخص کمیت لازم) و اضافه ارزش رابطه ای وجود پیدا می کند. و لسی بعکس، هرگز نمیتوانم از بهای مواد خام، حجم مواد خامی را که ممکن است مثلاً در یکساعت و نه در شش ساعت رشته شود بدست آورم. بنا بر این هیچ رابطه ضرور درونی میان ارزش سرمایه ثابت و اضافه ارزش، و لذا میان کل سرمایه  $(c + v)$  و اضافه ارزش برقرار نمی شود.

اگر نرخ اضافه ارزش معلوم و مقدار آن داده شده باشد، نرخ سود هیچ چیز دیگری جز آنچه واقعاً هست نشان نمیدهد و فقط نمایانگر نوع دیگری از سنجش اضافه ارزش است. باین معنی که اضافه ارزش در رابطه با کل سرمایه اندازه گیری میشود، بجای آنکه با ارزش جزئی از سرمایه سنجید شود که در اثر مبادله اثرها کار، مستقیماً منبع اضافه ارزش است. ولی در واقعیت (یعنی در جهان پدید آمده ها) معکوس این امر بظهور می رسد. اضافه ارزش داده شده ولی بمنزله مازاد قیمت فروش هر قیمت تمام شده داده شده است. بدین سبب منشأ این افزودن بصورت مرموز باقی میماند و معلوم

نمیشود که آنها از بهره‌کشی کار طی روند تولید بوجود آمد. ما از زهرکی و تدلیس فروشند و در روند دَورَان ما از هر دوی آنها برخاسته است. داد و دیگر عمارت از نسبت این افزود و است به ارزش کل سرمایه یعنی نرخ سود. محاسبه این افزود و قیمت فروش بر قیمت تمام شده در نسبت با ارزش کل سرمایه پیش ریخته بسیار با اهمیت و طبیعی است. زیرا علاوه بر این وسیله قدر نسبتی بدست می‌آید که طبق آن کل سرمایه بارور گردیده است. یا بدیگر سخن درجه ارزش افزائی آنرا نشان می‌دهد. چنانچه میسدا حرکت را نرخ سود قرار دهیم آنگاه بهیچوجه نمیتوان رابطه هیزه میان این افزود و و جزئی از سرمایه را که بصورت دستمزد گذاشته شده است انتزاع نمود. در یکی از اصول بعدی<sup>۲</sup> خواهیم دید که مالتوس هنگامیکه میگوید از این راه راز اضافه ارزش و رابطه خاص آنرا با جزء متغیر سرمایه کشف نماید. سه چه جست و خیزهای بُز و وار و خنده آوری دست می‌زند. آنچه نرخ سود فی‌نفسه نشان می‌دهد بعکس عمارت از برخوردار یکسان این افزود و نسبت به اجزاء متحد المقدار سرمایه است. چیزی که از این دیدگاه مطلقا نمایانگر هیچ تفاوت درونی و جز تفاوت میان سرمایه استوار و گردان و نیست. و این تفاوت نیز فقط بدان جهت است که افزود و بصورتی دوگانه محاسبه می‌شود. نخست بمثابه مقداری ساده و یعنی افزود و ای بر قیمت تمام شده. در این نخستین شکل تمام سرمایه گردان در قیمت تمام شده وارد میشود. در صورتیکه از سرمایه استوار فقط قسمت مصرف شده آن در این قسمت شرکت دارد. در ثانی آنکه این ارزش افزود و در نسبت با کل سرمایه پیش‌ریخته حساب میشود. در اینجا ارزش تمام سرمایه استوار معنا مانند سرمایه گردان در محاسبه وارد می‌گردد. بنابراین در حالیکه سرمایه گردان در هر دو مورد به یک نحو در محاسبه وارد میشود. سرمایه استوار یکبار بنحو متفاوت و بار دیگر با همان شیوه سرمایه گردان بحساب می‌آید. بنابراین تنها تفاوتی که در اینجا ایجاد میشود عمارت از تفاوت میان سرمایه گردان و استوار است.

پس با اختیار شیوه بیان هگلی<sup>۳</sup>، کوئیم که این افزود و هرگاه به صورت نرخ سود دوباره در نفس خود منعکس گردد باید یکسرخ اگر خصلت آن باز هم عمیقتر متأثر از نرخ سود شود. آنگاه مانند

\* چنانکه فهد ریش انگلند ریشگفتار کتاب حاضر متذکر شده. این قبیل مسائل به جلد چهارم سرمایه شامل تاریخ ثنوری اضافه ارزش و نقد نظرات اقتصاد بون انتقال یافته است.

\*\* منتسب به هگل (Georg, Wilhelm Friedrich) Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱) فیلسوف مشهور آلمانی و مهمترین نماینده فلسفه کلاسیک آلمان (اید و آلیست معنی) و دانشمند داهی که بنا بر گفته انگلس "برای نخستین بار مجموع جهان طبیعی و تاریخی و فکری را در روند واحد و متصور ساخته یعنی آنرا بمثابه مفاهیمی که دائما در تغییر و تبدیل و تکامل هستند بیان نمود و گویند که ارتباطات درونی این حرکت و تکامل را نشان دهد."

افزودن ای جلوه میکند که گوش سرمایه سالانته با طی دوران - دوره مشخص اضافه بر ارزش خود زائیده است.  
 بنابراین اگر نرخ سود از لحاظ عددی از نرخ اضافه ارزش متمایز است، در حالی که اضافه ارزش و سود در واقع یکی هستند و از لحاظ عددی نیز برابری دارند، نتیجتاً سود عبارت از شکل مسخ شده ای از اضافه ارزش است، شکلی است که در آن منشأ اضافه ارزش و راز وجود آن مستور شد و محو گردیده است.  
 در حقیقت سود عبارت از شکل پدیده ای اضافه ارزش است که این آخری<sup>\*</sup> فقط باید از طریق تحلیل از زیر نقاب اولی<sup>\*</sup> بیرون کشیده شود. در اضافه ارزش رابطه میان سرمایه و کار عریان نموده می شود. در رابطه میان سرمایه و سود، یعنی نسبت سرمایه به اضافه ارزش، چون سود از طرفی بمنزله افزودن ای به قیمت تمام شده کالا نمایان میگردد که در روند دوران بسامان رسیده است و از سوی دیگر مانند افزودن ای جلوه میکند که گوش عیناً به رابطه میان کل سرمایه و سود بستگی دارد. سرمایه بمنزله رابطه ای با نفس خود متظاهر میگردد، یعنی رابطه ای که در آن سرمایه بمثابة مبلغ ارزشی بدوی، از ارزش جدیدی که خود افزودن است، متمایز می شود. آنچه ضمیر بر آن واقف میشود اینست که سرمایه این ارزش نورا طی حرکت خود از طریق روند تولید و روند دوران بوجود آورده است. ولی آنچه تلخیص شد عبارت از چگونگی انجام این امر است و چنین جلوه می کند که گوش این ارزش نو از خود سرمایه بیرون آمده و از خواص نهانی آن سرچشمه گرفته است.

هرچه بیشتر روند ارزش افزائی سرمایه را تعقیب کنیم، مناسبات سرمایه داری مرموزتر می شود و بهمان اندازه راز درونی ارکانیسم آن کتر عیان است.

در این بخش نرخ سود، از لحاظ عددی، با نرخ اضافه ارزش متفاوت است. ولی بعکس سود و اضافه ارزش خود بصورت مقادیر عددی یکسانی مورد مطالعه قرار گرفته اند که فقط از حیث شکل تمایز دارند. در بخش آینده خواهیم دید که چگونه این از خود بیگانگی ادامه می یابد و سود از لحاظ عددی نیز خود را مانند مقدار متفاوتی نسبت به اضافه ارزش عرضه میکند.

\* یعنی اضافه ارزش.

\*\* یعنی سود.

## نسبت نرخ سود به اضافه ارزش

چنانکه در پایان فصل پیشین متذکر شده ایم، در اینجا بطور کلی در تمام بخش اول، فرض ما بر این قرار دارد که مجموع سود یک نصیب سرمایه معینی میشود، با مجموع اضافه ارزشی، که بوسیله سرمایه مزبور طی دوران - دوره مشخص تولید میگردد برابر است. بنابراین فعلا ما از این امر چشم می پوشیم که این اضافه ارزش از سوش به اشکال فرعی مختلفی منقسم میشود: بهره سرمایه، بهره زمین، مالیات ها و غیره، از سوی دیگر از اینکه اضافه ارزش مزبور در اکثر موارد بهیچوجه با سودی که بموجب نرخ متوسط عموماً سود بچنگ می آید، و در بخش دوم از آن سخن خواهد رفت، انطباق پیدا نمی کند. تا آنجا که سود از لحاظ کسی با اضافه ارزش یکسان گرفته میشود، مقدار آن و همچنین مقدار نرخ سود منوط به نسبت های ساده عددی است که یا معلوم است یا می توان در هر مورد مشخص ساخت. بنابراین بررسی بدواً در زمینه ای صرفاً ریاضی جریان پیدا می کند.

علائمی را که در کتاب اول و دوم بکار برده ایم نگاه می داریم. کل سرمایه  $C$ ، به سرمایه ثابت  $c$  و سرمایه متغیر  $v$  تقسیم میگردد و اضافه ارزشی که  $m$  است تولید میکند. نسبت این اضافه ارزش به سرمایه متغیر پیش ریخته، یعنی  $\frac{m}{v}$  را  $m'$  ما نرخ اضافه ارزش می نامیم و آنرا بصورت  $m'$  نمایش می دهیم. پس  $m' = \frac{m}{v}$  است و از آنجا  $m'v = m$  میشود. چنانچه این اضافه ارزش بجای سرمایه متغیر با کل سرمایه در نسبت قرار داده شود، آنگاه سود  $(P)$  خوانده میشود و لذا نسبت اضافه ارزش  $m$  به کل سرمایه  $C$ ، یعنی  $\frac{m}{C}$ ، نرخ سود است که  $P'$  نامیده میشود. بنابراین چنین بدست می آوریم:

$$P' = \frac{m}{C} = \frac{m}{c+v}$$

چنانچه بجای  $m$  معادل آنرا که فوقاً یافته ایم، یعنی  $m'v$  را، بگذاریم آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$P' = m' \frac{v}{C} = m' \frac{v}{c+v}$$

و این تساوی است که نیز می توان بصورت زیرین درآورد:

$$P' : m' = v : C$$

یعنی نسبت نرخ سود به نرخ اضافه ارزش مانند نسبت سرمایه متغیر است به کل سرمایه.

از این رابطه نتیجه میشود که  $P'$ ، یعنی نرخ سود، همواره کوچکتر از  $m'$ ، نرخ اضافه ارزش، است زیرا سرمایه متغیر  $v$  همواره از  $C$  که مجموع  $v+c$  سرمایه ثابت و متغیر، را تشکیل میدهد.

کوچکتر است. تنها مورد استثنائی که علاوه بر ممکن است عبارت از حالتی است که  $v = 0$  باشد، یعنی موردی که سرمایه دار بابت سرمایه ثابت و وسائل کار هیچ پیش ریزی نکرد، بلکه فقط در ازای دستمزدهای سرمایه گذاری نمود، باشد.

ضمناً در بررسی ما یک سلسله عوامل دیگر که در مقدار  $v$  و  $c$  و  $m$  تأثیر تعیین کننده دارند، باید مورد توجه قرار گیرند و لذا باید بطور خلاصه یادآوری شوند.

اولاً ارزش پول - این ارزش را میتوانیم همه جا ثابت فرض کنیم.

ثانیاً واگرد - فعلاً ما این عامل را کاملاً کنار میگذاریم، زیرا بعداً مسئله تأثیر آن در نرخ سود در فصل ویژه ای مورد بحث قرار خواهد گرفت. (فقط اینجا در تکیه ای پیش، دستی میکنیم و آن اینست که فورمول  $P' = m'v$  تنها برای یک واگرد - دوره سرمایه متغیر دقیقاً صحت دارد، ولی ما آنرا برای واگرد سالیانه معتبر میسازیم بدینسان بجای  $m'$ ، یعنی نرخ ساده اضافه ارزش،  $m'n$  را قرار میدهم که نرخ سالانه اضافه ارزش است و  $n$  در آن تعداد واگردهای سرمایه متغیر را طی یکسال نمایش میدهد. (نگاه کنید به کتاب دوم، فصل شانزدهم، بند I\* - فهد ریش، انگلس) .

ثانیاً باید بارآوری کار را، که تأثیرش بر نرخ اضافه ارزش مشروحاً در کتاب اول، بخش چهارم، مورد تحقیق قرار گرفته است، در نظر داشت. ولی بارآوری کار همچنین میتواند، لااقل در موردی که یک تک سرمایه، تأثیر مستقیم نیز نسبت به نرخ سود اعمال نماید، و آن، چنانکه در کتاب اول، فصلی

دوم، صفحه ۳۲۳\* بیان شده است، در صورتی است که تک سرمایه مزبور با بارآوری بی بالاتر از متوسط اجتماعی کار کند و محصولات خود را به ارزشی پائین تر از ارزش متوسط اجتماعی، بفروشد. (لااقل تا زمانی که

بخش هنوز بنای ما بر این فرض قرار گرفته است که کالاها تحت شرایط علی ای اجتماعی تولید میشوند و لطیف ارزش خود بفروش میروند. پس در هر یک از موارد مشخص ما بنا را بر این فرض میگذاریم که بارآوری کار

ثابت مانده است. در واقع ترکیب ارزشی سرمایه ای که در رشته ای از محصولات گذاشته شده است، و لذا نسبت معینی که میان سرمایه متغیر و سرمایه ثابت وجود دارد، هنوز همان پیمانگی در وجه مشخصی از بارآوری کار است. بنابراین بعضی اینکه رابطه مزبور در چهار درگوشه این پیمانگی، که تا حد مشخصی سرمایه ارزش آنجا را

مادی سرمایه ثابت یا از تغییر دستمزدها ناشی نشود، استیفاء یافته و بارآوری کار نیز باید دستخوش تغییر شده باشد و از اینرو بقدر کافی به موارد متعددی برخورد خواهیم نمود که در تغییرات در عوامل  $v$  و  $c$  و  $m$  در همین حال متضمن تغییراتی در بارآوری کار نیز هست.

-----

\* سرمایه، جلد دوم، ترجمه فارسی ص ۱۰۱ (۱) فصل اول، ۱۰۱ - سرمایه، جلد اول، ص ۱۰۱

\*\* سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی ص ۱۰۱ (۱) فصل اول، ۱۰۱ - سرمایه، جلد اول، ص ۱۰۱

آنچه گفته شد در مورد سه عامل دیگر باقی ماند، یعنی طول روزانه کار و شدت آهنگ کار و دستمزده نیز صادق است. تأثیر عوامل مزبور را در حجم نرخ اضافه ارزش در کتاب اول\* بتفصیل بیان داشتیم. بنابراین مفهوم است که گرچه به خاطر ساده کردن مطلب همواره برایین فرض متکی میشوم که عوامل سه گانه مزبور ثابت میمانند، معذک تغییراتی که عارض  $v$  و  $m$  میشوند در عین حال می توانند تغییراتی را نیز در مقدار این سه عامل تعیین کنند. خود در هر دو داشته باشند. پس کافی است که در اینجا مختصراً یاد آور شوم که تأثیر دستمزده نسبت به مقدار اضافه ارزش و میزان نرخ اضافه ارزش، عکس تأثیر طول روزانه کار و شدت آهنگ کار است، یعنی ترقی دستمزده موجب کاهش اضافه ارزش میشود. در صورتیکه طول روزانه کار و بالا رفتن شدت آهنگ کار باعث افزایش آن میگردند.

مثلاً سرمایه ای را بمبلغ ۱۰۰ فرض کنیم که با ۲۰ نفر کارگر و کارده ساعت و دستمزده هفتگی ای مجموعاً بالغ بر ۲۰، اضافه ارزشی برابر ۲۰ تولید میکند. بدینسان چنین خواهیم داشت:

$$80c + 20v + 20m \text{ و } m^i = 100\% \text{ و } P^i = 20\%$$

چنانچه روزانه کاره بدون افزایش دستمزده، به ۱۵ ساعت بالا رود و آنگاه کل ارزش - محصول ۲۰ نفر کارگر از ۴۰ به ۶۰ ترقی خواهد کرد (۱۰ : ۱۵ = ۴۰ : ۶۰)\*\*\*. چون  $v$  که عبارت از مزد پرداخت شده است، بهمان میزان باقی میماند، اضافه ارزش از ۲۰ به ۴۰ ترقی میکند و چنانچه خواهیم داشت:

$$80c + 20v + 40m \text{ و } m^i = 200\% \text{ و } P^i = 40\%$$

در عرض اگر با کارده ساعت و دستمزده از ۲۰ به ۱۲ تنزل نماید، آنگاه ارزش - محصول کلی خواهیم داشت که مانند سابق ۴۰ است ولی بنحوی دیگر توزیع میگردد، یعنی  $v$  تا ۱۲ تنزل میکند و لذا ۲۸ تای بقیه نصیب  $m$  میشود. در اینصورت چنین خواهیم داشت:

$$80c + 12v + 28m \text{ و } m^i = 233\frac{1}{3}\%$$

$$P^i = \frac{28}{44} = 30\frac{1}{4}\%$$

بنابراین مشاهده میکنیم که تطویل روزانه کار (یا تشدید آهنگ کار که همانند آنست) و نیز تنزل دستمزده موجب افزایش حجم اضافه ارزش و بالنتیجه ترقی نرخ آن میگردد. بعکس در صورتیکه دستمزده با وجود یکسان ماندن شرایط دیگر ترقی نماید، این امر موجب کاهش نرخ اضافه ارزش میشود. بنابراین چنانچه  $v$  در نتیجه بالا رفتن دستمزده نمود نماید، بمعنای افزایش کیفیت کار نیست بلکه فقط مبین

\* سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی، فصل پانزدهم از صفحه ۴۷۱ تا ۴۷۹.

\*\* زیرا ۵ ساعت اضافه شده نصف ۱۰ ساعت است و لذا در همان نسبت ۴۰ به ۶۰ قرار دارد یعنی

آنجا هم ۲۰ که نصف ۴۰ است به ۴۰ بدوی افزود می شود (۰ م)



آنست که کمیت مزبور گران تر پرداخت شده است و  $m'$  و  $p'$  ترقی نمی کنند بلکه کاهش می یابند .  
 از همین جا آشکار است که تغییرات در روزانه کاره شدت آهنگ کار و دستمزد نمیتواند روی دهد  
 مگر آنکه در همین حال در  $v$  و  $m$  و در نسبت میان آنها و لذا در  $p'$  که نسبت  $m$  به  $c + v$   
 یعنی کل سرمایه است ، نیز تغییر حاصل گردد . و همچنین واضح است که هر تغییر در نسبت میان  
 $m$  و  $v$  نیز متضمن تغییر در لااقل یکی از شرایط کاره گانه ای است که ذکر گردید .

دقیقا هم اینجاست که رابطه آلی خاص میان سرمایه متغیر و حرکت و ارزش افزائی سرمایه کل ، و  
 همچنین تفاوت آن با سرمایه ثابت نمایان میگردد . سرمایه ثابت از لحاظ ارزش آفرینی فقط از جهت  
 ارزشی که دارد واجد اهمیت است پس ولذا از لحاظ ارزش آفرینی مطلقا بی تفاوت است که سرمایه ثابت  
 ۱۵۰۰ لیره ای فی المثل بیانگر ۱۵۰۰ تن آهن از قرار تنی ۱ لیره استرلینگ یا معرف ۵۰۰ تن آهن  
 از قرار تنی ۳ لیره استرلینگ بوده باشد . کمیت مصالح واقعی ای که ارزش سرمایه ثابت را مجسم میسازد  
 از لحاظ ارزش آفرینی و از جهت نرخ سود مطلقا بی تفاوت است . نرخ مزبور در جهت معکوس این ارزش  
 تغییر میکند ، اعم از هر رابطه ای که افزایش یا کاهش ارزش سرمایه ثابت نسبت به حجم ارزشهای مصرف  
 مادی بی داشته باشد که سرمایه مزبور در آن تجسم یافته است .

در مورد سرمایه متغیر وضع بکلی طور دیگر است . آنچه نخست حائز اهمیت است ارزش سرمایه  
 مزبور و کاری که در آن تجسم یافته است نسبت بلکه مهم عارت از این ارزش میباشد شاخص مجموع کاری  
 است که سرمایه متغیر به حرکت در می آورد و در سرمایه متغیر منعکس نیست ، یعنی شاخص مجموع کاری  
 است که تفاوتش با کار بیان شده در سرمایه متغیره و لذا کار پرداخت شده ، همانا جزئی است که  
 اضافه ارزش ایجاد می کند ، یعنی درست همان جزئی که هر قدر میزان کار جا گرفته در خود سرمایه  
 متغیر کمتر باشد بهمان اندازه مقدارش بزرگتر است . روزانه کار ده ساعته ای را فرض کنیم که برابر با  
 ده شیلینگ = ۱۰ مارک باشد . چنانچه کار لازم ، یعنی آن کاری که دستمزد و لذا سرمایه متغیر  
 را جبران می کند ، برابر با ۵ ساعت = ۵ شیلینگ باشد آنگاه کار اضافی = ۵ ساعت اضافه ارزش ،  
 = ۵ شیلینگ خواهد بود ، اگر کار لازم ۴ ساعت برابر با ۴ شیلینگ باشد در آنصورت کار اضافی = ۶  
 ساعت و اضافه ارزش = ۶ شیلینگ خواهد بود .

بنابراین به محض آنکه مقدار ارزشی سرمایه متغیره دیگر شاخص حجم کاری که به حرکت در میآورد  
 نهاده و بالعکس اندازه خود این شاخص تغییر نماید ، آنگاه نرخ اضافه ارزش در خلاف جهت آن و در  
 نسبت معکوس آن تغییر می کند .

اکنون به اینجا میرسیم که معادله فوق الذکر نرخ سود ، یعنی  $\frac{v}{c+v} = m'$  را ، در حالات  
 مختلفه ممکن بکار بندیم . ما ارزش هر یک از عوامل  $\frac{v}{c+v}$  را بی دربی تغییر می دهیم تا تأثیر این

تغییرات را بر نرخ سود تعیین نمائیم . بدینسان سلسله های مختلفی از حالات را بدست می آوریم و که میتوانیم آنها را خواه به مثابه تغییرات متوالی در شرایط عمل سرمایه واحدی تلقی کنیم و یا بمنزله سرمایه های گوناگون صنعت و یا کشورهای مختلف و اختیار شده اند . پس اگر درک برخی از مثالها ی ما که مربوط به حالات زماناً بی دین سرمایه واحدی هستند و بنظر تحمیلی یا عملاً غیرممکن آیند ، به مجرد اینکه نمونه های مزبور بمنزله مقایسه میان سرمایه های مستقل از یکدیگر تلقی شوند این ابراد منتفی میگردد .

بنابراین ما مضروب  $m^{\frac{v}{c}}$  را به دو عامل آن  $m^{\frac{v}{c}}$  و  $\frac{v}{c}$  تجزیه میکنیم و نخست  $m^{\frac{v}{c}}$  را مقداری ثابت فرض نمودیم و تاثیر تغییرات ممکنه  $\frac{v}{c}$  را مورد بررسی قرار میدهم ، سپس کسر  $\frac{v}{c}$  را بمنزله مقدار ثابت فرض می نمائیم و تغییرات ممکنه را بر  $m^{\frac{v}{c}}$  وارد می سازیم ، و سرانجام مجموع عوامل را متغیر فرض کرده و بدینسان جمیع حالاتی را که قوانین نرخ سود از آنها انتزاع میشوند به اتمام رسانده ایم .

$$I. m^{\frac{v}{c}} \text{ ثابت ، } \frac{v}{c} \text{ متغیر}$$

برای این مورد ، که شامل حالات فرضی بسیاری است ، میتوان فورمول عامی قرار داد . هرگاه ما دو سرمایه  $C$  و  $C1$  را فرض کنیم که اجزای متغیر ترکیب کنند آنها به ترتیب  $v$  و  $v1$  هستند و نرخ اضافه ارزش برای هر دو آنها  $m^{\frac{v}{c}}$  است و نرخهای سودی بصورت  $p$  و  $p1$  دارند ، - آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$p^{\frac{v}{c}} = m^{\frac{v}{c}}; p^{\frac{v1}{c1}} = m^{\frac{v1}{c1}} .$$

حالا اگر  $C$  و  $C1$  و نیز  $v$  و  $v1$  را با یکدیگر در رابطه قرار دهم و فرض کنیم که مثلا مقدار کسر  $E = \frac{C1}{C}$  و مقدار کسر  $e = \frac{v1}{v}$  است ، در آنصورت  $C1 = EC$  و  $v1 = ev$  خواهد بود . اکنون اگر در تساوی فوق مقداری را که برای  $p^{\frac{v1}{c1}}$  ،  $C1$  و  $v1$  بدست آورده ایم قرار دهم چنین خواهیم داشت :

$$p^{\frac{v1}{c1}} = m^{\frac{ev}{EC}} .$$

چنانچه ما دو تساوی فوق را بصورت رابطه در آوریم می توانیم باز فورمول دومی از آنها انتزاع نمائیم ، بدینسان :

$$p^{\frac{v}{c}} : p^{\frac{v1}{c1}} = m^{\frac{v}{c}} : m^{\frac{v1}{c1}} = \frac{v}{c} : \frac{v1}{c1} .$$

نظر باینکه اگر صورت و مخرج کسر در عدد واحدی ضرب یا تقسیم شوند مقدار کسریکسان می ماند . می توانیم  $\frac{v}{c}$  و  $\frac{v1}{c1}$  را به درصد تحویل کنیم ، یعنی  $C$  و  $C1$  را برابریا ۱۰۰ فرض کنیم . از اینجا  $\frac{v1}{100} = \frac{v}{c} = \frac{v}{100c}$  را بدست می آوریم و در اینصورت می توانیم در رابطه فوق مخرجها را حذف کنیم و چنین بدست آوریم :

$$p^1 : p^1 1 = v : v 1 .$$

یا چنین :

در هر دو سرمایه مفروض که نرخ اضافه ارزش برابر عمل میکنند ، نسبت نرخهای سود به یکدیگر در صورتی مانند نسبت اجزا<sup>۱</sup> متغیر سرمایه خواهد بود که اجزا<sup>۲</sup> منبور در نسبت با هر یک از سرمایه های کل بر حسب درصد حساب شده باشند .

این دو فورمول همه حالات تغییر  $\frac{v}{p}$  را شامل می شوند .

پیش از آنکه این موارد را یک یک بررسی کنیم باز تذکری لازم است . نظریاتی که حاصل جمع  $c$  و  $v$  ، یعنی سرمایه ثابت و متغیر است و چونکه نرخ اضافه ارزش مانند نرخ سود معمولاً بر حسب درصد بیان می شود ، بنابراین بطور کلی راحت تر است که حاصل جمع  $c + v$  را نیز برابری با درصد قرار دهیم ، یعنی  $c$  و  $v$  را نیز بر حسب درصد بیان نمائیم . برای تعیین نرخ سود ، ولی البته نه برای تعیین حجم آن ، یکسان است که گفته شود : سرمایه ای به مبلغ ۱۵۰۰۰ که از آن ۱۲۰۰۰ سرمایه ثابت و ۳۰۰۰ سرمایه متغیر است ، اضافه ارزشی به مبلغ ۳۰۰۰ تولید می کند ، یا آنکه سرمایه منبور را به درصد تحویل نمائیم بدینسان :

$$15000 \cdot C = 12000 \cdot c + 3000 \cdot v (+ 3000 \cdot m)$$

$$100 \cdot C = 80 \cdot c + 20 \cdot v (+ 20 \cdot m)$$

در هر دو حالت نرخ اضافه ارزش ،  $m^1 = 100\%$  و نرخ سود =  $20\%$  است .

هم این چنین است چنانچه ما  $d$  و سرمایه را با یکدیگر بسنجیم ، مثلاً سرمایه پیش گفته را با سرمایه دیگری مقایسه نمائیم :

$$12000 \cdot C = 10800 \cdot c + 1200 \cdot v (+ 1200 \cdot m)$$

$$100 \cdot C = 90 \cdot c + 10 \cdot v (+ 10 \cdot m)$$

باز در این دو فورمول  $m^1 = 100\%$  و  $p^1 = 10\%$  و مقایسه با سرمایه قبلی به شکل درصد بسیار روشن تر است .

بعکس اگر سخن بر سر تغییراتی باشد که عارض هر سرمایه واحدی می شود ، آنگاه شکل درصدی فقط بندرت مورد استفاده قرار می گیرد زیرا این شکل تقریباً همیشه تغییرات منبور را در برده ، ابهام قرار می دهد . هرگاه سرمایه واحدی از شکل درصدی زمین :

$$80 \cdot c + 20 \cdot v + 20 \cdot m$$

به شکل درصدی دیگری بقرار ذیل تغییر کند :

$$90 \cdot c + 10 \cdot v + 10 \cdot m$$

آنگاه روشن نیست که ترکیب درصدی  $v + 10c$  و  $10c$  در نتیجه کاهش مطلق  $v$  بوجود آمده یا از افزایش مطلق  $c$  و یا از هر دو آنها ناشی گردیده است. برای این منظور لازم است که مقدار عددی مطلق را داشته باشیم. ولی برای بررسی جداگانه حالات تغییر  $v$  که ذیلا ذکر میشود همه چیز منوط به آنست که چگونه هر یک از این تغییرات بوجود آمده است. آیا  $10c + 20v$  از آنجهت مبدل به  $10v + 10c$  شده اند که مثلا  $12000c + 2000v$  با وجود یکسان ماندن شرایط دیگر در نتیجه از پاد سرمایه ثابت به  $27000c + 2000v$  (یعنی اگر بر حسب درصد حساب شود  $90c + 10v$ ) تغییر یافته است. یا آیا با یکسان ماندن مقدار سرمایه ثابت و این شکل درصدی را بدان سبب یافته اند که سرمایه متغیر تقلیل پذیرفته است و لذا بصورت  $12000c + 1333\frac{1}{3}v$  درآمدند (که باز از لحاظ درصد همان  $90c + 10v$  می شود) یا بالاخره در نتیجه تغییر هر دو جزء مثلا بصورت  $13500c + 1500v$  (که باز بر حسب درصد  $90c + 10v$  میشود) ترکیب پذیرفته اند. ولی درست همین حالات است که ما باید هم اکنون یکی پس از دیگری بررسی کنیم و لذا ناگزیر با پاد از تسهیلاتی که شکل درصد فراهم می سازد صرف نظر نمائیم و شکل مزبور را فقط در درجه دوم مورد استفاده قرار دهیم.

۱ -  $m'$  و  $c$  ثابت و  $v$  متغیر است

چنانچه مقدار  $v$  تغییر نماید  $c$  در صورتی می تواند بی تغییر بماند که جزء دیگر ترکیب کنند  $c$  یعنی سرمایه ثابت  $c$  مقدار خود را به همین مبلغ مانند  $v$  ولی در جهت عکس تغییر داده باشد. اگر  $c$  بدواً  $80c + 20v = 100$  بوده باشد و  $v$  به  $10$  تقلیل پذیرد، آنگاه  $c$  فقط در صورتی  $100$  باقی خواهد ماند که  $c$  تا  $90$  ترقی نموده باشد  $90c + 10v = 100$ . بطور کلی مطلب از این قرار است: چنانچه  $v$  مبدل به  $v \pm d$  شود، یعنی  $v$  به میزان  $d$  افزایش یا کاهش یابد، آنگاه  $c$  باید به  $c \mp d$  مبدل گردد، یعنی برای آنکه شرایط حالت تحت بررسی فراهم شود باید  $c$  بهمان میزان ولی در جهت معکوس تغییر کند.

به همین قرار در صورتیکه نرخ اضافه ارزش  $m'$  یکسان بماند، ولی سرمایه متغیر  $v$  تغییر نماید، حجم اضافه ارزش  $m$  نیز باید تغییر کند، زیرا  $m'v = m$  است و در  $m'v$  یکی از عوامل که  $v$  باشد مقدار دیگری بدست می آورد.

از مقدمات مفروضه در حالت مورد بررسی ما، در کنار معادله بدوی  $p' = m' \frac{v}{c}$ ، عملت تغییر  $v$  معادله دومی بدست می آید:

$$p'1 = m' \frac{v^1}{c^1}$$

که در آن  $v$  به  $v^1$  مبدل شده است و باید  $p'1$ ، یعنی نرخ سود تغییر یافته ای را که از آن نتیجه

می شود و پیدا نمود .

نرخ سود منبسط از راه تناسب منبسط به آن پیدا می شود :

$$p' : p' \cdot 1 = m' \frac{v'}{c} : m' \frac{v'}{c} = v' : v_1$$

یا چنین : در صورت یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش و یکسان ماندن کل سرمایه ، نسبت نرخ بدوی سود به نرخ سودی که در نتیجه تغییر سرمایه متغیر بوجود آمده است مانند نسبت بدوی سرمایه متغیر به سرمایه متغیر یافته است .

چنانچه سرمایه بدوی مانند فرضیه فوق عبارت از :

$$I. \quad C = 15000 = 12000c + 3000v + (3000m + ) \text{ بوده است و اکنون عبارتست از :}$$

$$II. \quad C = 15000 = 13000c + 2000v + (2000m + ) \text{ در آن صورت } C = 15000 \text{ و}$$

$m'$  در هر دو حالت = ۱۰۰٪ است و نسبت نرخ سود حالت یکم به ۲۰٪ به نرخ سود حالت دوم ،  $\frac{1}{3}$ ٪ ، مانند نسبت سرمایه متغیر حالت یکم ، یعنی ۳۰۰۰ به سرمایه متغیر حالت دوم ، یعنی ۲۰۰۰ ، است و لذا  $\frac{1}{3}$ ٪ : ۲۰٪ = ۳۰۰۰ : ۲۰۰۰ .

حالا سرمایه متغیر می تواند افزایش پیدا کند یا کاهش یابد . بدواً مثالی را اختیار کنیم که طبق آن سرمایه متغیر ترقی کرده است . فرض کنیم که سرمایه ای از ابتدا بصورت زمین تشکیل و وارد عمل گردیده است :

$$I. \quad C = 100c + 20v + 10m = 120 \text{ است } m' = 50\% \text{ ، } p' = \frac{1}{8}\% .$$

اکنون فرض کنیم که سرمایه متغیر تا ۳۰ ترقی کرده باشد . در آن صورت بنا بر مقدمات مفروضه باید سرمایه ثابت از ۱۰۰ به ۹۰ تنزل کرده باشد تا سرمایه کل بی تغییر همچنان = ۱۲۰ باقی بماند . اضافه ارزش تولید شده باید بنا بر همان نرخ اضافه ارزش ۵۰٪ تا ۱۵ ترقی نماید . بنا بر این چنین خواهیم داشت :

$$II. \quad C = 90c + 30v + 15m = 150 \text{ ، } m' = 50\% \text{ ، } p' = \frac{1}{2}\% .$$

نخست فرض کنیم که دستمزد بی تغییر مانده است . سپس باید عوامل نرخ اضافه ارزش ، یعنی روزانه کار و شدت آهنگ کار ، نیز یکسان باقی مانده باشند . بنا بر این ترقی  $v$  (از ۲۰ به ۳۰) فقط به این معنی خواهد بود که به میزان نصف بر تعداد کارگران مورد استخدام افزوده شده است . آنگاه ارزش - محصول کل نیز به نسبت نصف ترقی می کند و از ۳۰ به ۴۵ می رسد و کاملاً مانند سابق بصورت  $\frac{1}{8}$  برای دستمزد و  $\frac{1}{3}$  بابت اضافه ارزش تسهیم می گردد . ولی همزمان با آن ، درجه افزایش تعداد کارگران ، سرمایه ثابت ، یعنی ارزش وسائل تولید ، از ۱۰۰ به ۹۰ تنزل کرده است . بنا بر این حالتی را در برابر داریم که بار آوزی کار ، در ارتباط با تنزل همزمان سرمایه ثابت ، کاهش می پذیرد . آیا

چنین موردی از لحاظ اقتصادی امکان پذیر است؟

تنزل بارآوری کارولندا از پدید آمدن کارگران شاغل، که در کشاورزی و صنایع استخراجی مستعمل  
 قابل درک است، روندی است که - در درون مرزهای تولید سرمایه داری و برهمنای آن - با کاهش  
 سرمایه ثابت بستگی ندارد بلکه به افزایش آن مربوط می شود. حتی اگر کاهش تنها معلول تنزل  
 قیمت می بود باز یک تک سرمایه فقط تحت شرایطی کاملاً استثنائی امکان می داشت که گذار از حالت اول  
 به دوم را انجام دهد. ولی در مورد دوم سرمایه مستقل که در کشورهای مختلف یا در رشته های مختلف  
 کشاورزی یا صنایع استخراجی گذاشته شده باشند، به هیچ وجه شکست آور نیست که در یکی از آنها پیش  
 از دیگری کارگزار استخدام شده باشد (ولندا سرمایه متخیر بیشتری بکار رفته باشد) و کارگران مزبور بسا  
 وسائل تولیدی کم ارزش تر و محقرتر از دیگری مشغول بکار بود باشند.

ولی چنانچه ما فرض ثابت ماندن دستمزد را کنار بگذاریم و افزایش سرمایه متخیر از ۲۰ به ۳۰  
 را از راه بالا رختن دستمزد به میزان نصف توضیح دهیم و آنگاه حالتی کاملاً جور دیگر پیدا میشود. همان  
 تعداد کارگر - بگوئیم مثلاً ۲۰ نفر - با همان وسائل تولیدی با وسائلی که فقط بمقدار ناچیز کمتر  
 است بکار ادامه می دهند. اگر روزانه کار بهلا متخیر ماند باشد - مثلاً ده ساعت - در آن صورت ارزش  
 محصول کل نیز بهی متخیر باقی می ماند و مانند گذشته برابری است. لیکن این ۳۰ تماماً بایسد  
 صرف آن شود که سرمایه متخیر پیش رفته را جبران نماید. در این صورت اضافه ارزش منتفی گردید ۲۵ است.  
 ولی قبلاً چنین فرض شده بود که نرخ اضافه ارزش مانند حالت اول در حدود ۵۰٪ ثابت مانده است.  
 این امر فقط هنگامی امکان پذیر است که روزانه کار به میزان نصف امتداد یابد و تا ۱۵ ساعت بالا برود.  
 آنگاه ۲۰ نفر کارگر طی ۱۵ ساعت ارزش کلی به میزان ۴۵ تولید کرده اند و جمیع شرایط تحقق یافته  
 است:

$$II. \quad 90c + 30v + 15m + G = 120, \quad m' = 50\%, \quad p' = 12\frac{1}{2}\%$$

در این حالت ۲۰ نفر کارگر، بهی از حالت اول به وسائل کاره کارافزاره ماشین آلات و غیره  
 احتیاج ندارند، فقط مواد خام کمی باید به میزان نصف اضافه شود. بنابراین در صورت تنزل قیمت  
 این مواد، گذار از حالت اول به دوم، در مقطع مفروضات ما، حتی میتواند برای یک تک سرمایه دار از  
 لحاظ اقتصادی به مراتب پذیرفتنی تر باشد. و سرمایه دار می تواند، لا اقل تا حدود معینی، نهانی  
 را که در نتیجه ارزش گاهی سرمایه ثابت اغری محتمل شده است از راه سود بزرگتری که بدست می آورد جبران  
 نماید.

اکنون فرض کنیم که سرمایه متخیر بجای آنکه افزایش یابد تنزل نماید. در آن صورت کافی است که  
 مثال فوق الذکر خودمان را وارونه کنیم و حالت دوم را بمثابة سرمایه بدوی قرار داده و از حالت دوم

به حالت اول حرکت نمائیم .

پس II.  $10c + 20v + 10m$  ، مبدل به I می‌گردد :

I.  $100c + 20v + 10m$  ، و بنحو چشمگیری روشن است که از راه این تبدل ،

شرایط حاکم بر نرخهای سود طرفین و رابطه متقابل شان دستخوش کوچکترین تغییر نمی‌شود .

چنانچه  $v$  از  $30$  به  $20$  باین علت تنزل نماید که با افزایش سرمایه ثابت  $m$  کمتر کارگر بکار گسارده

شده اند ، آنگاه با حالت عادی صنعت معاصر مواجه می‌گردیم ، یعنی حالتی که با آروزی کار ترقی

می‌کند و انبوه بزرگتری از وسائل تولید تحت استیلاي تعداد کمتری کارگر قرار می‌گیرد . این مسئله که حرکت

مهیور ضرورتاً با تنزل همزمان نرخ سود بستگی دارد ، در بخش سوم این کتاب روشن خواهد شد .

ولی اگر  $v$  باین علت از  $30$  به  $20$  تنزل کند که همان تعداد کارگر ولی با مزد کمتر مشغول بکار

هستند ، آنگاه ، در صورت بی‌تغییر ماندن روزانه کاره ارزش - محصول کل همچنان مانند گذشته =

$100c + 30v + 10m$  ، اما چون  $v$  به  $20$  تنزل کرده است اضافه ارزش تا  $20$

بالا می‌رود و نرخ اضافه ارزش از  $50\%$  به  $120\%$  ترقی می‌نماید ، چیزی که مغایر فرض ما خواهد بود .

برای اینکه در دایره شرایط حالتی که مورد بحث ماست مانده باشیم لازم است که اضافه ارزش با  $50\%$

به  $10$  تنزل نماید و لذا ارزش - محصول کل از  $40$  به  $30$  پائین آید و این فقط بوسیله کوتاه کردن

روزانه کارمیزان  $m$  امکان پذیر است . در اینصورت مانند بالا چنین خواهیم داشت :

$$100c + 20v + 10m = m' , p' = 80\% , p = 50\%$$

البته نه‌ای به تذکر نیست که این کوتاه سازی زمان کار همراه با تنزل دستمزد در عمل پیش نیاید .

ولی این امر مهم نیست . نرخ سود تابعی است از متغیرهای بسیارو اگر ما خواسته باشیم بدانیم چه

تأثیری این متغیرها بر روی نرخ سود اعمال می‌کند ، برای ما ضرور است که تأثیر جد آگانه هر يك از آنها

را به ترتیب تحت بررسی قرار دهیم . این مسئله که آیا چنین عمل جد آگانه ای در مورد يك و همان سرمایه

واحد از لحاظ اقتصادی مجاز است یا نیست ، در این امر بی‌تفاوت است .

$$2 - m' \text{ ثابت } v \text{ متغیر است } c \text{ در نتیجه}$$

### تغییرات $v$ تغییر می‌کند

تفاوت این حالت با حالت پیشین فقط از لحاظ درجه و میزان است .  $c$  بجای آنکه درست به

میزانی که  $v$  افزایش یا کاهش می‌یابد کاهش یا افزایش پیدا کند ، در اینجا ثابت می‌ماند . ولی در شرایط

کوشی صنعت بزرگ و کشاورزی ، سرمایه متغیر فقط جزء نسبتاً کوچکی از سرمایه کل را تشکیل می‌دهد و

لذا کاهش یا افزایش سرمایه کل نیز تا آنجا که با تغییر در سرمایه متغیر بستگی پیدا می‌کند ، نسبتاً

کوچک است . باز بهائیم و سرمایه ای را مبدأ قرار دهیم :

$$I. 100c + 20v + 10m = C + 120 = m' + 50\% = p' = 8\frac{1}{4}\% \text{ فرضا سرمایه}$$

مذکور مثلاً بقرار زیرین تغییر یافته باشد :

$$II. 100c + 30v + 15m = C + 130 = m' + 50\% = p' = 11\frac{1}{4}\% \text{ حالت}$$

معکوس این فرض ، یعنی موردی که سرمایه متغیر کاهش یافته باشد ، ممکن است دهماره از طریق حرکت معکوس از II به I متصور گردد .

در اینصورت شرایط اقتصادی بطور اساسی نظیر مورد پیشین خواهد بود و لذا نیازی به تکرار شرح و تفصیل آن نیست . گذار از حالت I به حالت II متضمن تقلیل بارآوری کار به میزان نصف است . راه اندازی ۱۰۰c مستلزم آنست که در II نیمی بیشتر از I کار انجام شود . این حالت ممکن است در کشاورزی پیش آید . (۹)

ولی درحالیکه در مورد پیشین سرمایه کل ثابت می ماند ، بسبب اینکه مقداری از سرمایه ثابت به سرمایه متغیر مبدل میشد یا بالعکس ، در اینجا ، بنسبیت افزایش جز ، متغیر ، سرمایه اضافی حبس می شود و در مورد تقلیل جز ، مزیور ، مقداری از سرمایه ای که قبلاً بکار میرفت آزاد میگردد .

۳ - m' و v ثابت ، c و نتیجه C نیز متغیر است

در این حالت معادله بقرار زیر تغییر می کند :

$$m' \frac{v}{C} = p' \text{ مبدل به } m' \frac{v}{C_1} = p' \text{ میشود ، پس از حذف فاکتورهای مشترک هر دو طرف ، به}$$

تناسب ذیل می انجامد :

$$p' : 1 : p' = C : C_1$$

یعنی در صورت برابری نرخهای اضافه ارزش و تساوی اجزا ، متغیر سرمایه ها ، نرخهای سود به نسبت معکوس سرمایه های کل قرار می گیرند .

مثلاً چنانچه سه سرمایه یا سه وضع مختلف سرمایه واحدی را بصورت زیر داشته باشیم :

$$I. 100c + 20v + 80m = C + 100 = m' + 100\% = p' = 20\%$$

$$II. 100c + 20v + 20m = C + 120 = m' + 100\% = p' = 16\frac{2}{3}\%$$

$$III. 100c + 20v + 60m = C + 80 = m' + 100\% = p' = 25\%$$

آنگاه رابطه هائی بشرح زیر خواهیم داشت :

$$20\% : 16\frac{2}{3}\% = 120 : 100 \text{ و } 20\% : 25\% = 80 : 100$$

(۹) در اینجا دست نوشته تصریح می کند : " بعداً بررسی شود چگونه این مورد با بهره زمین ارتباط پیدا می کند " ( ف . ۱۰ )



فورمول عمومی پیش گفته در مورد تغییرات  $\frac{V}{P}$  که در صورت ثابت بودن  $m^1$  چنین بود :

$$p^1 = m^1 \frac{eV}{EC}$$

اکنون بصورت  $p^1 = m^1 \frac{V}{EC}$  درمی آید ، زیرا هیچ تغییری عارض  $v$  نمی شود ولذا فاکتور

$$e = \frac{v^1}{v} \text{ در اینجا } 1 \text{ خواهد بود .}$$

نظر باینکه  $m = m^1 v$  ، یعنی برابر با حجم اضافه ارزش است ، و چون  $m^1$  و  $v$  هر دو ثابت می مانند آنگاه  $m$  نیز از تغییراتی که عارض  $C$  می شود متأثر نمیگردد . حجم اضافه ارزش همان می ماند که پیش از تغییر بود .

هرگاه  $C$  به صفر تقلیل یابد آنگاه  $m^1 = p^1$  می شود ، یعنی نرخ سود برابر نرخ اضافه ارزش خواهد بود .

تغییر  $C$  ممکن است یا بطور ساده از تغییر ارزش خاصر مادی سرمایه ثابت ناشی گردد و یا در نتیجه تغییر در ترکیب نفی سرمایه کل بوجود آید ولذا ناشی از تغییری باشد که در بارآوری کار در رشته تولیدی<sup>۲</sup> مورد نظر حاصل شده است . در حالت اخیر ، افزایش بارآوری کار اجتماعی که باگسترش صنعت بزرگ و کشاورزی توأم است موجب می شود که ( در مثال بالا ) گذار به ترتیب از III به I و از I به II انجام پذیرد . کفایت کاری که با ۲۰ پرداخته میشود و ارزشی همیزان ۴۰ تولید مینماید ، بدو آتود<sup>۳</sup> وسائل کاری به ارزش ۶۰ را تحت استیلا دارد . هنگامی که بارآوری ترقی می کند و ارزش یکسان مانده است ، وسائل کاری که تحت اختیار قرار دارد مثلاً بدو تا ۸۰ ترقی می کند و سهیم به ۱۰۰ میرسد . ترتیب معکوس منوط به آنست که بارآوری کاهش یافته باشد . در آنصورت همان مقدار کار ممکن است وسائل کار کمتری را به حرکت درآورد ، آنگاه کار بهنگاه محدود می گردد ، چنانکه این حالت می تواند در کشاورزی و معادن و غیره پیش آید .

صرفه جوش در سرمایه ثابت از سوی نرخ سود را بالا میبرد و از سوی دیگر سرمایه آزاد می کند و لذا برای سرمایه دار شایان اهمیت است . این نکته و همچنین مسئله تأثیر تغییر قیمت خاصر ، سرمایه ثابت ، از جمله مواد خام را بعد از نزدیکتر مورد بررسی قرار خواهیم داد . در اینجا باز دیده میشود که تغییرات سرمایه ثابت بطور یکسان بروی نرخ سود تأثیر میکند ، خواه این تغییرات معلول افزایش یا کاهش اجزای مادی<sup>۴</sup> می باشند که  $C$  را ترکیب میکنند یا از تغییرات ساده<sup>۵</sup> ارزشی آنها ناشی شده باشند .

۴ -  $m^1$  ثابت و  $v$  و  $C$  و  $C$  جملیک تغییر فرض میشوند

در این حالت فورمول عمومی فوق الذکر در مورد نرخ سود تغییر یافته نیز صادق است :

\* در چاپ اول ، " رشته مولد " ، ذکر شده است .

$$p^*1 = m^* \frac{EV}{EC}$$

از اینجا چنین نتیجه میشود که در صورت یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش :

(الف) در صورتیکه E از ۵ بزرگتر باشد ، یعنی اگر افزایش سرمایه ثابت بنحوی باشد که سرمایه کل به نسبتی بیشتر از سرمایه متغیر رشد کند ، آنگاه نرخ سود تنزل میکند . چنانچه سرمایه ای با ترکیب  $20m + 20v + 80c$  مبدل به ترکیبی چون  $30m + 30v + 170c$  گردد در آن صورت  $100\% = \frac{20}{30}$  باقی می ماند ولی با اینکه v مانند C افزایش یافته است ،  $\frac{v}{c}$  از  $\frac{20}{80}$  به  $\frac{30}{170}$  تنزل می کند و نرخ سود نیز به این نسبت از ۲۰٪ به ۱۵٪ کاهش می یابد .

(ب) نرخ سود فقط هنگامی بی تغییر می ماند که  $E = e$  باشد یعنی اگر کسر  $\frac{v}{c}$  با وجود تغییر صوری خود همان ارزش را حفظ کند ، یعنی چنانچه صورت و مخرج در همان عدد ضرب شوند یا به همان عدد تقسیم گردند . بدیهی است که  $20m + 20v + 80c$  و  $40m + 40v + 160c$  دارای نرخ سودی برابر با ۲۰٪ هستند زیرا  $100\% = m^* = \frac{20}{40}$  باقی می ماند و  $\frac{v}{c} = \frac{20}{80} = \frac{40}{160}$  در هر دو مثال ناپایانگر همان ارزش هستند .

(ج) در صورتیکه e بزرگتر از E باشد ، یعنی اگر در رابطه با سرمایه کل سرمایه متغیره نسبت بزرگتری نمود نماید ، نرخ سود ترقی می کند . اگر فرضاً  $20m + 20v + 80c$  مبدل به  $40v + 120c + 20m$  گردد آنگاه نرخ سود از ۲۰٪ به ۲۵٪ ترقی می نماید ، زیرا با ثابت ماندن  $m^* = \frac{20}{40}$  که برابر با  $\frac{20}{40}$  بود به  $\frac{20}{40}$  مبدل شده ، یعنی از  $\frac{1}{2}$  به  $\frac{1}{3}$  ترقی نموده است .

در صورتیکه v و C در یک جهت تغییر نمایند میتوانیم این تغییر مقداری را چنین انگاریم که گویا هر دوی آنها تا درجه معینی به نسبت واحدی تغییر می کنند بنحوی که تا آن حد  $\frac{v}{c}$  ثابت باقی می ماند . سپس فراتر از این حد ممکن است فقط یکی از آن دو تغییر پذیرد ، آنگاه بدین صورت این حالت پهنج تر را یکی از حالات ساده تر پیشین تحویل می نمائیم .

مثلاً اگر  $20m + 20v + 80c$  به  $30m + 30v + 100c$  مبدل گردد آنگاه نسبت v به c ولذا همچنین به C در این تغییر تا آنجا ثابت می ماند که به  $25m + 25v + 100c$  نرسیده باشد . بنابراین تا آن حد نرخ سود نیز پابرجا می ماند . پس اکنون می توانیم  $25m + 25v + 100c$  را بمثابة نقطه همبستگی کنیم . آنگاه می بینیم که  $25v$  واحد افزایش یافته و به  $120v$  مبدل شده و بدین سبب C از ۱۲۵ به ۱۳۰ ترقی نموده است و بدینسان با حالت دوم یعنی تغییر ساده v مواجهه می شویم و تغییراتی را که از آن راه عارض C می شود در برابر خود خواهیم داشت . نرخ سود که بدو ۲۰٪ بود در نتیجه این افزایش  $25v$  ، با یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش ، به  $\frac{1}{3} 23\%$  ترقی می نماید . چنین تحویل به حالت ساده تر می تواند در موردی نیز انجام گیرد که v و C مقادیر خود را در

جهت عکس یکدیگر تغییر دهند. مجدداً همان مثال  $80c + 20v + 20m$  را مجدداً حرکت قرار میدهند و فرض میکنیم که به شکل  $110c + 10v + 10m$  درآمد باشد، هرگاه فرضاً تغییری بصورت  $40c + 10v + 10m$  انجام می‌یافت آنگاه نرخ سود مانند پیش یعنی بهمان میزان  $20\%$  باقی می‌ماند. در نتیجه اضافه شدن  $70c$  به این فورمول بنابراین، نرخ سود به  $8\%$  تنزل خواهد کرد. پس دوباره ما حالت مزبور را به تغییر یکی از متغیرها که همانا  $c$  است تحویل نموده ایم.

بنابراین تغییرات همزمان  $v$  و  $c$  و هیچ مسئله‌نوشی را پیش‌نیس آورد و در مرحله آخر همواره به حالتی می‌انجامد که فقط یکی از فاکتورها متغیر است.

اینک در واقع حتی تنها حالتی که هنوز برای بررسی باقی مانده بود یعنی حالتی که  $v$  و  $c$  از لحاظ عددی دارای همان مقدار هستند ولی عناصر مادی آنها دچار تغییرات ارزشی می‌شوند و لذا نمایانگر کمیت تغییر یافته‌ای از کار بحرکت درآمد است و  $c$  کمیت تغییر یافته‌ای از وسائل تولید بکار رفته را نمایش می‌دهد. حل شده است.

در  $80c + 20v + 20m$  بدو  $20v$  نمایند. دستمزد  $20$  کارگری بود که روزانه ده ساعت کار میکردند. فرض کنیم که دستمزد هر یک از آنها از  $1$  به  $1\frac{1}{2}$  ترقی نموده باشد. در آنصورت  $20$  بجای آنکه مزد  $20$  کارگر باشد فقط مزد  $16$  نفر را می‌پردازد. ولی اگر  $20$  نفر کارگر در  $200$  ساعت کاره ارزشی به میزان  $20$  تولید میکردند  $16$  نفر با  $16$  ساعت کار روزانه و لذا جمعاً در  $160$  ساعت کار فقط ارزشی به میزان  $32$  تولید می‌نمایند. آنگاه پس از کسر  $20$  بابت دستمزد از  $32$  فقط  $12$  برای اضافه ارزش باقی می‌ماند. نرخ اضافه ارزش در آنصورت از  $100\%$  به  $60\%$  تنزل کرده است. ولی نظریه‌ای که بنا بر فرض نرخ اضافه ارزش باید کماکان ثابت بماند ناچار باینستى روزانه کار به میزان  $1\frac{1}{2}$ ، یعنی از  $20$  ساعت به  $12\frac{1}{2}$  ساعت امتداد پیدا کند. هرگاه  $20$  کارگر طی  $10$  ساعت کار روزانه  $200$  ساعت کاره ارزشی به میزان  $80$  تولید میکنند، آنگاه  $16$  نفر کارگر طی کار روزانه  $12$  ساعت و نیم =  $200$  ساعت کار همان مقدار ارزش را تولید می‌نمایند و لذا سرمایه  $80c + 20v$  بعداً مانند پیش اضافه ارزشی به میزان  $20$  تولید کرده است.

بالعکس اگر دستمزد پنحوی تنزل نماید که  $20v$  دستمزد  $30$  نفر کارگر را تأمین کند و آنگاه  $m$  فقط در صورتی میتواند ثابت بماند که روزانه کار از ده ساعت به  $6$  ساعت و  $m$  تنزل کرده باشد.

$$20 \times 10 = 30 \times 6 = 200 \text{ ساعت کار است.}$$

فوقاً بر پایه این فرضیات متعکس بطور اساسی توضیح داده‌ایم که چگونه ممکن است بیان ارزشی  $c$  به پول ثابت بماند و با وجود این، در انطباق با تغییر شرایط، نمایندگی مقدار دیگر شده‌ای از وسائل تولید باشد. این حالت در شکل خالص خود تنها ممکن است پنحو کاملاً استثنائی پیش‌آید.

در مورد آنچه مربوط به تغییر ارزشی عناصر C میشود ، یعنی تغییری که حجم عناصر مبرور را بزرگتر یا کوچکتر میکند ولی مبلغ ارزشی C را ثابت نگاه میدارد ، چنین است که تا این امر تغییری در مقدار v بوجود نیاورد ، است ، این تغییر نه در نرخ سود و نه در نرخ اضافه ارزش تأثیری نمیکند . بدینسان ما مطالعه همه حالات ممکن تغییرهای v و c و C را در معادله خود به انجام رسانیده ایم . دیدیم که نرخ سود میتواند با یکسان باقی ماندن نرخ اضافه ارزش تنزل کند ، همان که بود باقی بماند و یا ترقی نماید ، در حالیکه کوچکترین تغییر در رابطه میان v و c و لذا در C کافی است تا نرخ سود را نیز تغییر دهد . علاوه بر این نشان داده شد که در تغییرات v همه جا مرزی پیدا می شود که در ورا آن ثابت ماندن m از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است . نظر باینکه هر تغییر يك جانبه c نیز ضرورتاً باید به مرزی برسد که در ورا آن v دیگر بیش از آن نمیتواند ثابت بماند ، مسلم میگردد که در مورد همه تغییرات ممکنه  $\frac{v}{C}$  حدودی وجود دارد که در ورا آن m نیز باید ناگزیر متغیر گردد . در مورد تغییرات m ، که اینک به بررسی آن می پردازیم ، این تأثیر متقابل متغیرها معادله ما باز روشن تر نموده می شوند .

II. m' متغیر است

يك فورمول صوری برای نرخهای سود در برابر نرخهای مختلفه اضافه ارزش ، هم از اینکه  $\frac{v}{C}$  ثابت بماند یا آن نیز دستخوش تغییر شود ، بدین صورت بدست می آید که ما معادله

$$p' = m' \frac{v}{C}$$

را مبدل به معادله دیگری نمائیم بقرار زیر :

$$p'1 = m'1 \frac{v1}{C1}$$

که در آن p'1 و m'1 ، v1 و C1 بمعنای ارزشهای تغییر یافته p' ، m' ، v و C هستند . آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$p' : p'1 = m' \frac{v}{C} : m'1 \frac{v1}{C1}$$

و از آنجا چنین :

$$p'1 = \frac{m'1}{m'} \times \frac{v1}{v} \times \frac{C}{C1} \times p'$$

1 - m' متغیر ،  $\frac{v}{C}$  ثابت است

در این حالت معادلات زیرین را در دست داریم :

$$p' = m' \frac{v}{C} , \quad p'1 = m'1 \frac{v}{C} ,$$

که در هر دو معادله  $\frac{v}{C}$  هم ارزند و لذا تناسب زیرین بدست می آید :

$$p' : p'1 = m' : m'1$$

نسبت نرخهای سود و سرمایه ای که دارای ترکیب برابر هستند مانند نسبت نرخهای اضافه ارزش آن دو بیکدیگر است. نظریاتیکه در کسر  $\frac{v}{c}$  مقادیر مطلق  $v$  و  $c$  مورد توجه نیستند بلکه فقط نسبت میان آن دو مطرح است. حکم مزبور برای همه سرمایه های برابر ترکیب اعم از هر مقدار مطلق که دارا باشند، صادق است.

$$\begin{aligned} 80c + 20v + 20m \quad , \quad C=100 \quad , \quad m' = 100 \quad , \quad p' = 20\% \\ 160c + 40v + 20m \quad , \quad C=200 \quad , \quad m' = 50 \quad , \quad p' = 10\% \\ 100 : 50 = 20 : 10 \end{aligned}$$

علاوه بر این چنانچه در هر دو حالت مقادیر مطلق  $v$  و  $c$  یکسان باشند، آنگاه نسبت نرخ های سود مانند نسبت حجم اضافه ارزشها بیکدیگر خواهد بود:

$$p' : p'1 = m'v : m'1v = m : m1$$

بطور مثال:

$$\begin{aligned} 80c + 20v + 20m \quad , \quad m' = 100 \quad , \quad p' = 20\% \\ 80c + 20v + 10m \quad , \quad m' = 50 \quad , \quad p' = 10\% \\ 20 : 10 = 100 \times 20 : 50 \times 20 = 20m : 10m \end{aligned}$$

بنابراین اکنون روشن است که در مورد سرمایه هائی با ترکیب مطلقا برابر یا آنهایی که از لحاظ درصد برابر یکدیگرند، نرخ اضافه ارزش فقط در صورتی میتواند مختلف باشد که با دستمزد، یادرازی روزانه کارها شدت آهنگ کار متفاوت باشد. درحالات سه گانه ذیل:

$$\begin{aligned} \text{I} \quad 80c + 20v + 10m \quad , \quad m' = 50 \quad , \quad p' = 10\% \\ \text{II} \quad 80c + 20v + 20m \quad , \quad m' = 100 \quad , \quad p' = 20\% \\ \text{III} \quad 80c + 20v + 40m \quad , \quad m' = 200 \quad , \quad p' = 40\% \end{aligned}$$

محصولی با ارزش کل  $30(10m + 20v)$  درحالت اول و  $40$  درحالت دوم و  $60$  درحالت سوم تولید میگردد. این امر ممکن است به سه شکل وقوع یابد.

اولا در صورتیکه دستمزد ها مختلف باشند ولذا  $20v$  در هر کدام از سه حالت نمایانگر تمسجداد متفاوتی کارگراست. فرض کنیم درحالت اول  $15$  کارگر ده ساخته با مزدی بمبلغ  $1$  لیره استرلینگگه گمارده شده اند و ارزشی معادل  $30$  لیره استرلینگگه تولید می کنند که از آن مبلغ  $20$  لیره استرلینگگه دستمزد را جبران می نماید و  $10$  لیره استرلینگگه بابت اضافه ارزش باقی می ماند. هرگاه دستمزد به یک لیره استرلینگگه تنزل کند، آنگاه ممکن است  $20$  کارگر ده ساخته گماشته شوند و سپس ارزشی بمبلغ  $40$

لیبره استرلینگ تولید نمایند که ۲۰ لیبره استرلینگ آن بابت دستمزد و ۲۰ لیبره استرلینگ بابت اضافه‌ارزش باشد. در صورتیکه دستمزد بازم بهیچ از این تنزل کند و به ۳ لیبره استرلینگ برسد آنگاه ۳۰ کارگر در هفته گمارد می‌شوند و ارزش مبالغ ۶۰ لیبره استرلینگ تولید می‌نمایند که از آن مبلغ پس از وضع ۲۰ لیبره استرلینگ برای دستمزد، باز ۴۰ لیبره استرلینگ برای اضافه‌ارزش باقی می‌ماند.

این حالت یعنی ثابت ماندن ترکیب سرمایه از لحاظ درصد، ثابت ماندن روزانه‌کاره، ثابت بودن شدت آهنگ کاره، که در آن تغییر نرخ اضافه‌ارزش در نتیجه تغییر در مزد کار حاصل می‌شود، تنها موردی است که فرض بیکار و را تأیید می‌کند.

" سودها دقیقاً بهمان نسبتی که مزدها بالا و پائین هستند بالا و پائین خواهند بود. "

ثانیا چنانچه شدت آهنگ کار مختلف باشد. آنگاه که مثلا ۲۰ نفر کارگر با همان وسائل کار می‌سازند که هر قطعه آن، علاوه بر ارزش وسائل تولید که در ساخت آن بکار رفته است، نمایند، ارزش نوش به مبلغ یک لیبره استرلینگ است. چون هر بار ۲۰ قطعه = ۲۰ لیبره استرلینگ جایگزین دستمزد است، بابت اضافه‌ارزش در حالت یکم ۱۰ قطعه = ۱۰ لیبره استرلینگ، در حالت دوم ۲۰ قطعه = ۲۰ لیبره استرلینگ و در حالت سوم ۴۰ قطعه = ۴۰ لیبره استرلینگ باقی می‌ماند.

ثالثا طول روزانه‌کار متفاوت است. چنانچه با شدتی یکسان ۲۰ نفر کارگر در حالت اول روزانه ۹ ساعت، در حالت دوم دوازده ساعت و در حالت سوم ۱۸ ساعت کار کنند آنگاه نسبت محصول کل

آنها ۳۰ : ۴۰ : ۶۰ مانند ۹ : ۱۲ : ۱۸ خواهد بود و چون چهارمزد برابر ۲۰ است باز بابت اضافه‌ارزش به ترتیب ۱۰، ۲۰ و ۴۰ باقی می‌ماند.

بنا بر این ترقی یا تنزل دستمزد در جهت معکوس عمل می‌کند و ترقی یا تنزل شدت آهنگ کار و دراز شدن یا کوتاه‌گشتن روزانه‌کار در جهت مستقیم میزان نرخ اضافه‌ارزش و لذا میزان نرخ سود تأثیر می‌نماید، بشرطی که  $\frac{v}{c}$  ثابت بماند.

$$2 - m' \text{ و } v \text{ متغیر و } C \text{ ثابت}$$

در این حالت تناسب ذیل صادق است :

(Principles of Political Economy, ch. I sec. III, p. 18 "Works" of D. Ricardo, ed. Mac Culloch, 1852) "Profits would be high or low, exactly in proportion as wages be low or high".

$$p^1 : p^1 v = m^1 \sqrt{v} : m^1 \sqrt{v}^1 = m^1 v : m^1 v^1 = m : m^1$$

نسبت نرخ های سود مانند نسبت حجم ارزش های مربوطه است .

تغییرهای نرخ اضافه ارزش و در صورت یکسان ماندن سرمایه متغیره بمعنای تغییر در مقدار و توزیع ارزش - محصول است .<sup>\*</sup> تغییرهای همزمان v و m در همین حال مستلزم توزیع دیگری است ولی همیشه بمعنای تغییر مقدار ارزش - محصول نیست . سه حالت ممکن است پیش آید :

الف) تغییرهای v و m در جهت معکوس یکدیگر انجام می گیرد ولی مقدار یکسان ، مثلا

$$100c + 20v + 10m \quad m^1 = 50\% \quad p^1 = 10\%$$

$$90c + 10v + 20m \quad m^1 = 200\% \quad p^1 = 20\%$$

ارزش - محصول در هر دو مورد یکسان است و لذا کیفیت کاری نیز که در آن انجام یافته برابر است .  
 $100m + 20v = 100m + 10v = 20m + 30$  تفاوت فقط در این است که در مورد اول 20 بابت دستمزد پرداخته میشود و 10 بابت اضافه ارزش می ماند ، در حالیکه در مورد دوم دستمزد فقط به 10 و لذا اضافه ارزش به 20 بالغ می گردد . این تنها موردی است که با تغییرهای همزمان v و m تعداد کارگران شدت آهنگ کار و طول روزانه کار دست نخورده باقی می ماند .

ب) تغییرهای m و v همچنان در جهت عکس یکدیگر است ولی در هر دو بیهک مقدار نیست . بنابراین یا تغییرهای v و یا از آن m برد دیگری پیش میگیرد .

$$100c + 20v + 20m \quad m^1 = 100\% \quad p^1 = 20\% . I$$

$$72c + 28v + 20m \quad m^1 = 71\frac{2}{3}\% \quad p^1 = 20\% . II$$

$$84c + 16v + 20m \quad m^1 = 125\% \quad p^1 = 20\% . III$$

در مورد اول یک ارزش - محصول 40 تاشی با 20v در مورد دوم یک ارزش - محصول 48 تاشی با 28v و در مورد سومی یک ارزش - محصولی 36 تاشی با 16v پرداخت میشود . هم ارزش - محصول و هم دستمزد تغییر کرده است . ولی تغییر ارزش - محصول بمعنای تغییر در کیفیت کار انجام شده است و لذا ایما معلول تعداد کارگره یا طول مدت کارها شدت آهنگ کارها نتیجه تغییر چند تاشی این عوامل سه گانه است .

ج) تغییرهای m و v در یک جهت است و لذا هر یک از این تغییرات موجب تقویت تأثیر دیگری است .

$$90c + 10v + 10m \quad m^1 = 100\% \quad p^1 = 10\%$$

$$80c + 20v + 30m \quad m^1 = 150\% \quad p^1 = 30\%$$

$$92c + 8v + 6m \quad m^1 = 75\% \quad p^1 = 7\%$$

\* مقصود توزیع داخلی ارزش - محصول بر حسب اجزای ترکیب کننده آنست . ( مترجم )

در اینجا نیز سه ارزش - محصول باید یکدیگر متفاوتند ، یعنی بصورت ۲۰ ، ۵۰ و ۱۴ و این تفاوت در هر کدام از کمیت های کار باز به اختلاف در مورد تعداد کارگرن ، مدت کار ، شدت کار ، در مورد چند عامل یا همه این عوامل با هم ، تحویل میگردد .

$$۳ - m' + v + C \text{ متغیر هستند}$$

این حالت نقطه نظر تازه ای عرضه نمیکند و با فورمول عمومی که ضمن فقره II در مورد  $m'$  متغیر داده شده است حل می شود .

بنابراین حالات زیرین تأثیر تغییر مقداری نرخ اضافه ارزش بر نرخ سود را بیان می کنند :

۱ - در صورت ثابت ماندن  $\frac{v}{c}$  ،  $p'$  بهمان نسبتی که  $m'$  تغییر می کند افزایش یا کاهش می پذیرد .

$$۸۰c + ۲۰v + ۲۰m \quad m' = ۱۰۰\% \quad p' = ۲۰\%$$

$$۸۰c + ۲۰v + ۱۰m \quad m' = ۵۰\% \quad p' = ۱۰\%$$

$$۱۰۰\% : ۵۰\% = ۲۰\% : ۱۰\%$$

۲ - در صورتیکه  $\frac{v}{c}$  در همان جهت  $m'$  حرکت نماید ، یعنی با افزایش یا کاهش  $m'$  افزایش و کاهش یابد ، آنگاه  $p'$  به نسبت بزرگتری از  $m'$  ترقی و تنزل می کند .

$$۸۰c + ۲۰v + ۱۰m \quad m' = ۵۰\% \quad p' = ۱۰\%$$

$$۷۰c + ۳۰v + ۲۰m \quad m' = ۶۶\frac{2}{3}\% \quad p' = ۲۰\%$$

$$۵۰\% : ۶۶\frac{2}{3}\% < ۱۰\% : ۲۰\%$$

۳ - هرگاه  $\frac{v}{c}$  در جهت عکس  $m'$  تغییر نماید ولی در نسبتی کمتر از آن ، آنگاه  $p'$  به نسبت کتری از  $m'$  ترقی و تنزل می کند .

$$۸۰c + ۲۰v + ۱۰m \quad m' = ۵۰\% \quad p' = ۱۰\%$$

$$۹۰c + ۱۰v + ۱۵m \quad m' = ۱۵۰\% \quad p' = ۱۵\%$$

$$۵۰\% : ۱۵۰\% > ۱۰\% : ۱۵\%$$

۴ - در صورتیکه  $\frac{v}{c}$  در جهت عکس  $m'$  و به نسبت بزرگتری از آن تغییر نماید ، آنگاه  $p'$  با وجود تنزل  $m'$  ترقی میکند و یا با وجود ترقی  $m'$  تنزل می نماید .

$$۸۰c + ۲۰v + ۲۰m \quad m' = ۱۰۰\% \quad p' = ۲۰\%$$

$$۹۰c + ۱۰v + ۱۵m \quad m' = ۱۵۰\% \quad p' = ۱۵\%$$

$m'$  از ۱۰۰ به ۱۵۰ ترقی کرده و  $p'$  از ۲۰ به ۱۵ تنزل نموده است .



۵- سرانجام : چنانچه  $\bar{v}$  در عکس جهت  $m^1$  ولی همتا در همان نسبت مقدار خود را تغییر می دهد ، آنگاه  $p^1$  ، با وجود اینکه  $m^1$  بالا و پائین می رود ، ثابت میماند .

فقط این حالت اخیر است که هنوز توضیحاتی ایجاد می کند . همچنانکه فوقاً در مورد تغییرهای های  $\bar{v}$  دیدیم که نرخ اضافه ارزش واحدی میتواند در مختلف ترین نرخهای سود بیان گردد ، همانطور در اینجا می بینیم که نرخ سود واحدی می تواند بر پایه نرخهای اضافه ارزش بسیار متفاوتی قرار گرفته باشد . ولی در حالیکه در مورد ثابت ماندن  $m^1$  هر تغییر در خواهی در نسبت میان  $v$  و  $C$  کافی بود تا تفاوتی در نرخ سود ایجاد نماید ، در مورد تغییر مقدار  $m^1$  لازم است که یک تغییر مقداری معکوس و دقیقاً متناسبی از  $\bar{v}$  بمیان آید تا نرخ سود ثابت باقی بماند . این امر در مورد یک سرمایه واحد  $v$  و دو سرمایه مربوط به کشور واحد فقط بصورت بسیار استثنائی امکان پذیر است .

بطور مثال سرمایه زهرین را فرض کنیم :

$$A \cdot 0 \cdot c + 20 \cdot v + 20 \cdot m \quad C = 100 \quad m^1 = 100\% \quad p^1 = 20\%$$

و آنگاه فرض نمائیم که در ستمزد بنحوی تنزل کند که از آن پس با  $16v$  بتوان همان تعداد کارگرانی را که با  $20v$  میسر بود بکار گماشت . در اینصورت با یکسان ماندن شرایط دیگر آزاد ساختن  $4v$  ، چنین خواهیم داشت :

$$A \cdot 0 \cdot c + 16v + 24m \quad C = 96 \quad m^1 = 150\% \quad p^1 = 25\%$$

اکنون برای اینکه مانند گذشته  $p^1 = 20\%$  گردد لازم می آید که سرمایه کل به  $120$  ولذا سرمایه ثابت تا  $104$  ترقی نماید :

$$1 \cdot 0 \cdot c + 16v + 24m \quad C = 120 \quad m^1 = 150\% \quad p^1 = 20\%$$

چنین وضعی فقط آنگاه امکان پذیر خواهد بود که توأم با تنزل در ستمزد تغییراتی نیز در بهار آوری کار بنحوی انجام شده باشد که چنین تغییری را در ترکیب سرمایه ایجاد نماید و یا آنکه ارزش پولی سرمایه ثابت از  $80$  به  $104$  ترقی نموده باشد ، یعنی خلاصه یک تقارن تصادفی شرایط که فقط در مورد استثنائی پیش می آید ، بوقوع پیوندد . در واقع یک تغییر  $m^1$  که در همین حال مستلزم تغییری در  $v$  ولذا در  $\bar{v}$  نباشد فقط تحت شرایط کاملاً مشخصی متصور است ، مثلاً آن رشته هائی از صنعت که در آنها فقط سرمایه استوار و کار مورد استفاده قرار می گیرد و محمول کار را طبیعت ارزانی میدارد . ولی در مورد مقایسه نرخهای سود در دو کشور مسئله طور دیگر است . در این مورد نرخ واحد سود در واقع غالباً مبین نرخهای اضافه ارزش متفاوت است .

بنابراین از مجموع پنج حالت مذکور چنین نتیجه میشود که یک نرخ افزایش یافته سود ممکن است با نرخ کاهش یافته یا افزایش یافته اضافه ارزش انطباق داشته باشد ، یک نرخ سود کاهش پذیرفته

می‌تواند با نرخ افزایش یافته یا کاهش یافته ای از اضافه ارزش منطبق باشد ، يك نرخ ثابت ماند سود  
 ممکن است با نرخ افزایش یافته یا کاهش پذیرفته ای از اضافه ارزش تطبیق نماید . این مورد را که نرخ  
 افزایش یافته ، کاهش پذیرفته یا ثابت ماند ، ای از سود نیز می‌تواند بایک نرخ ثابت ماند ، اضافه ارزش  
 مطابقت داشته باشد در حالت I دیده ایم .

بنابر آنچه گفته شد نرخ سود به دو عامل عدد بستگی دارد : نرخ اضافه ارزش و ترکیب ارزش  
 سرمایه . تأثیرات این هر دو عامل بشروع زمین خلاصه میشود ، بنحویکه ما بتوانیم ترکیب سرمایه را  
 بصورت درصد بیان نمائیم ، زیرا در این مورد تفاوتی نمیکند که تغییر از کدامیک از دو بخش سرمایه  
 ناشی گشته است .

نرخهای سود و سرمایه ، یا از آن همان سرمایه واحد درد و وضع مختلف متوالی ، در موارد  
 زمین باهم پراپرتند :

۱ - هرگاه درصد ترکیب سرمایه ها و نرخهای اضافه ارزش برابر باشند .

۲ - هرگاه باوجود نابرابری ترکیب سرمایه ها ( برحسب درصد ) \* و باوجود عدم تساوی نرخ  
 های اضافه ارزش ، حاصل ضرب های نرخهای اضافه ارزش در اجزای متغیر سرمایه ها ، که بر حسب  
 درصد حساب شده اند ، ( حاصل ضرب های  $m^1$  و  $v$  ) ، مساوی باشند ، یعنی آنگاه که نسبت  
حجم های اضافه ارزش بکل سرمایه از لحاظ درصد برابری داشته باشند ، یا بدیگر سخن در صورتیکه  
 در هر دو مورد عوامل  $m^1$  و  $v$  به نسبت معکوس یکدیگر قرار گرفته باشند .

در موارد زمین نرخهای سود نابرابر هستند :

۱ - هرگاه باوجود برابری در درصد ترکیب ، نرخهای اضافه ارزش نابرابر باشند ، که در اینصورت  
 نسبت نرخهای سود بیکدیگر مانند نسبت نرخهای اضافه ارزش بیکدیگر است .

۲ - هرگاه نرخهای اضافه ارزش برابر و ترکیب از حیث درصد نابرابر باشد ، که در اینصورت  
 نسبت نرخهای سود بیکدیگر مانند نسبت اجزای متغیر سرمایه هاست .

۳ - هرگاه نرخهای اضافه ارزش و ترکیب درصد حساب شده سرمایه ها نابرابر باشند ، که  
 در اینصورت نسبت نرخهای سود مانند نسبت حاصل ضربهای  $m^1 v$  است ، یعنی مانند نسبت حجم های  
 اضافه ارزش ( برحسب درصد ) به کل سرمایه است . ( ۱۰ )

\* برحسب درصد از طرف مترجم میان دو هلال قرار داده شده تا از پیچیدگی جمله کاسته شود .  
 ( ۱۰ ) دردست نوشته بازهم محاسبات مفصلی درباره تفاوت میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود (  $m^1 - p^1$  )  
 بقیه زمین بر دو صفحه بعد

## تأثیر واگرد در نرخ سود

تأثیر واگرد در تولید اضافه ارزش، و لذا نیز تأثیر آن در سود، در کتاب دوم مورد بررسی قرار گرفته است. بطور خلاصه این تأثیر را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که در نتیجه مدت زمانی که بسرای واگرد لازم است نمیتوان تمام سرمایه را بطور همزمان در تولید مورد استفاده قرار داد و لذا بخشی از سرمایه، چه در شکل سرمایه نقدی یا بصورت مواد خام ذخیره شده، چه در شکل کالا - سرمایه آماد و ولی هنوز بفروش نرفته و چه بصورت مطالباتی که هنوز مود وصول آنها سرنرسید، است، و دانشمانی استفاده می‌ماند. بنابراین از سرمایه ای که در تولید فعال وارد میشود و لذا بمنظور ایجاد و تصاحب اضافه ارزش عمل میکند، پیوسته میزان بخش مزبور کسر میشود و اضافه ارزش ایجاد گشته و تصاحب شده نیز دانشم بهمین نسبت کاهش می‌یابد. هر قدر زمان واگرد کوتاه تر باشد بهمان اندازه این بخش بلا استفاده سرمایه، در نسبت با مجموع سرمایه کوچکتر است و لذا بهمان اندازه نیز اضافه ارزش مورد تصاحب، در صورتیکه شرایط دیگر ثابت ماند، باشند، بزرگتر خواهد بود.

در کتاب دوم بتفصیل بیان شده است که چگونه کوتاه شدن زمان واگرد یا کوتاه شدن یکی از دو بخش آن، یعنی زمان تولید و زمان دوران، بر حجم اضافه ارزش تولید شده می‌افزاید. اما از آنجا که نرخ سود فقط بهانگر نسبت حجم اضافه ارزش تولید شده به کل سرمایه ای است که برای تولید آن بکار رفته است منضم است که هر کوتاه شدن زمان واگرد موجب بالا رفتن نرخ سود میگردد. آنچه که سابقاً در بخش دوم کتاب دوم در مورد اضافه ارزش بیان شده در باره سود و نرخ سود نیز صادق است و لذا در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. فقط میخواهیم چند نکته اساسی را در اینجا برجسته سازیم.

بقیه زهرنهی صفحه قبل

وجود دارد که دارای ویژگیهای جالبی است و حرکت آنها حالاتی را نشان میدهد که در نرخ مزبور از یکدیگر دور یا بهم نزدیک میشوند. این حرکات را میتوان با منحنی‌هایی نیز مجسم ساخت. من از آوردن این مصالح صرفنظر میکنم زیرا برای هدفهای بعدی این کتاب اهمیت کتری دارند و در این مقام فقط کافی است نظر آن خوانندگان را که بخواهند این نکته را گسترده تر مورد بررسی قرار دهند به آن جلب نمایم. (فریدریش انگلس)

عد و وسیله کوتاه سازی زمان تولید عبارت از بالا بردن بارآوری کاراست ، که معمولاً آنرا پیشرفت صنعت میخوانند . در صورتیکه این امر در همین حال مستلزم افزایش فوق العاده سرمایه گذاری از راه استقرار ماشین آلات گران قیمت و غیره نباشد و بدان سبب کاهش در نرخ سود ، که به نسبت کل سرمایه حساب میشود ، پیش نیارد ، آنگاه ضرورتاً باید نرخ سود ترقی نماید . و این امری است که بی شک در مورد بسیاری از تازه ترین پیشرفت های فلزکاری و صنعت شیمیائی رخ میدهد . شیوه های نوکشف شده آهن و فولاد سازی به سه میر<sup>\*</sup> ، زی ونس<sup>\*\*</sup> ، کپل کپست - توماس<sup>\*\*\*</sup> و غیره با مخارج نسبتاً کمی روند های فوق العاده طولانی گذشته را تا حداقل کوتاه می سازند . تحصیل آلی زاین<sup>\*\*\*\*</sup> یا ماده رنگین روناس را از غیر ذغال سنگ موجب میشود که با همان تأسیسات کارخانه ای که در گذشته برای رنگهای قطرانی بکار میرفت طی چند هفته همان نتایجی بدست آید که سابقاً سالها لازم داشت . یکسال لازم بود تا روناس برسد و سپس ریشه های آن ، پیش از آنکه برای رنگزایی مورد استفاده قرار می گرفت ، بایستی چندین سال می ماند تا برسد .

پیشرفت ارتباطات وسیله عد و برای کوتاه کردن زمان دوران است . و در این زمینه پنجاه سال اخیر چنان انقلابی بوجود آورده است که فقط میتواند با انقلاب صنعتی نیمه آخرسده گذشته تا بسمل مقایسه باشد . در خشکی راه آهن را ههای سنگ فرش شده را بمقرب رانده و در دریا خطوط سریع و منظم کشتی های بخار جای کشتی های کند و نامنظم بادی را گرفته است و شبکه ای از سیم های تلگراف سراسر کره زمین را فرا گرفته است . در واقع کانال سوئز است که هم اکنون راه کشتی رانی بخار را با آسیای خاوری و استرالیا باز کرده است . زمان دوران یک محموله بمقصد آسیای خاوری که هنوز در ۱۸۴۷ لااقل دو اوزه ماه طول می کشید ( به کتاب دوم ، ص ۲۳۵ مراجعه کنید )<sup>\*\*\*\*\*</sup> اکنون تقریباً بطور تخمین همیزان همانقدر در هفته تقلیل پذیر شده است . این دگرگونی در وسائل ارتباطیه ، هر دو کانون بحران سالیهای ۱۸۲۵-۱۸۵۸ ، یعنی امریکا و هندوستان ، را در حدود ۷۰ تا ۹۰٪ کشورهای صنعتی اروپا نزدیک ساخت و از این راه دو کشور مزبور قسمت اعظم انفجار پذیری خود را از دست دادند . زمان واگرد مجموع داد و ستد جهانی بهمین میزان کوتاهتر شده و امکان عمل سرمایه ای که در این زمینه

Bessemer \*

Siemens \*\*

Gilchrist - Thomas \*\*\*

Alizarine \*\*\*\* ماده رنگین قوی که از ریشه روناس گرفته می شود .

\*\*\*\*\* سرمایه ، ترجمه فارسی ، جلد دوم ، ص ۲۱۷-۲۱۸ .

بکار میرود به بیشتر از دوتا سه برابر افزایش یافت است. اینکه چنین وضعی نمیتواند در نرخ سود بی تأثیر بماند خود بخود قابل درک است.

برای آنکه تأثیر واگرد کل سرمایه در نرخ سود را بطور خالص مطرح سازیم لازمست در مورد دوسرمایه که میخواهیم با هم مقایسه کنیم، سایر شرایط را یکسان فرض نماییم. بنا بر این علاوه بر تساوی نرخ اضافه ارزش و روزانه کار، فرض میکنیم که ترکیب سرمایه ها از لحاظ درصد نیز یکسان است. اکنون سرمایه A را با ترکیب  $c + 80 + 20v = 100c$  فرض کنیم، که با نرخ اضافه ارزشی بمیزان ۱۰۰٪ دهار در سال واگرد دارد. <sup>۱</sup> آنگاه محصول سالانه عبارت خواهد بود از:  $0.4m + 40v + 160c$  ولی برای آنکه نرخ سود را بدست آوریم این ۴۰٪ را در رابطه با ارزش سرمایه واگرد یافته که ۲۰۰ است حساب میکنیم، بلکه آنرا در رابطه با سرمایه پیش ریخته که ۱۰۰ است قرار می دهیم و بدینسان چنین بدست می آوریم:  $p' = 40\%$

حالا بیائیم و سرمایه B را که مساوی  $c + 160 + 40v = 200$  است با آن مقایسه کنیم و فرض کنیم که همان نرخ اضافه ارزش بمیزان ۱۰۰٪ را داراست ولی فقط یکبار در سال واگرد میکند. آنگاه محصول سالانه همانند مورد پیشین خواهد بود:  $0.4m + 40v + 160c$  ولی این بار  $40m$  را باید در رابطه با سرمایه پیش ریخته ای برابر با ۲۰۰ حساب نمود و در نتیجه نرخ سودی بدست می آید که فقط ۲۰٪. ولذا فقط نصف نرخ A است.

بنابراین نتیجه ذیل حاصل می شود: هرگاه سرمایه ها از لحاظ درصد ترکیب، یکسان باشند و نرخ اضافه ارزش و روزانه کار آنها هم یکسان باشند، آنگاه نسبت نرخهای سود آن دو سرمایه بیکدیگر عکس زمان واگرد آنها خواهد بود. چنانچه در دو حالت مورد مقایسه، خواه ترکیب، خواه نرخهای اضافه ارزش، خواه روزانه کار و یا دستنزد یکسان نباشند در آن صورت بدیهی است که تفاوتها دیگری بدین سبب در نرخهای سود حاصل می گردد. ولی این تفاوتها مستقل از واگرد هستند ولذا در این مقام به موضوع مورد بحث ما مینویسند. ونیز مسائل منور پیش از این در فصل سوم مطرح شد مانند تأثیر مستقیم کوتاه شدن زمان واگرد در تولید اضافه ارزش و لذا در تولید سود، ناشی از بالا رفتن قابلیت تحرکی است که از این راه به جزء متخیر سرمایه داده می شود، مطلبی که اینجا میباید به کسب دوم، فصل شانزدهم (واگرد سرمایه متخیر)، مراجعه شود. در آن بحث نمود، شده است که یک

\* چون بنا بر فرض سرمایه پیش ریخته  $100 = (c + 80 + 20v)$  دهار در سال واگرد میکند، از آنجا که د ۲۰۰ بدست می آید ولی نرخ سود که از تقسیم اضافه ارزش بر کل سرمایه پیش ریخته حساب می شود نمیتواند بنا بر تقسیم آن به سرمایه دهار واگرد یافته  $200 = 200$ ، محاسبه شود. (مترجم)

سرمایه متغیر به میزان ۵۰۰ ، هرگاه ده بار در سال واگرد داشته باشد ، در این مدت باندازه یک سرمایه متغیر ۵۰۰۰ تایی که دارای نرخ اضافه ارزش و دستمزد برابر است ولی فقط یکبار در سال واگرد دارد ، اضافه ارزش بدست می آورد .

سرمایه ای فرض کنیم ( I ) مرکب از ۱۰۰۰۰ سرمایه استواره که فرسودگی سالانه آن به میزان ۱۰٪ بالغ هر ۱۰۰۰ می شود ، و ۵۰۰ سرمایه گردان ثابت و ۵۰۰ سرمایه متغیر . فرض کنیم که با نرخ اضافه ارزش به میزان ۱۰۰٪ ، سرمایه متغیر ده بار در سال واگرد می کند ؛ بخاطر ساده کردن مطلب قرار دهیم که در کلیه مثالهای که از این پس خواهیم آورد سرمایه گردان ثابت طی همین مدت مانند سرمایه متغیر واگرد داشته باشد ، امری که در عمل نیز غالباً بهمین قرار واقع میشود . آنگاه محصول چنین واگرد - دوره ای چنین خواهد بود :  $100c$  ( فرسایش )  $+ 500v + 500m = 1600$  و در تمام طول سال که ده چنین واگرد هائی انجام میگیرد :

$$16000 = 10000c + 5000v + 5000m$$

$$C = 11000 , m = 5000 , p' = \frac{5000}{11000} = 45\frac{5}{11}\%$$

اکنون فرض کنیم که سرمایه II مرکب است از : ۹۰۰۰ سرمایه استواره فرسایش سالانه آن ۱۰۰۰ ، سرمایه گردان ثابت ۱۰۰۰ ، سرمایه متغیر ۱۰۰۰ ، نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ ، تعداد واگرد های سالانه : ۵ ، بنابراین محصول هر یک از واگرد - دوره های سرمایه متغیر چنین خواهد بود :

$$3200 = 1000c + 1000v + 1000m$$

و کل محصول سالانه در ۵ واگرد :

$$16000 = 5000c + 5000v + 5000m$$

$$C = 11000 , m = 5000 , p' = \frac{5000}{11000} = 45\frac{5}{11}\%$$

باز سرمایه سومی III را فرض کنیم که در آن هیچ سرمایه استواری بکار نرفته ولی بالعکس از ۱۰۰۰ سرمایه گردان ثابت و ۵۰۰۰ سرمایه متغیر ترکیب شده است . با ۱۰۰٪ نرخ اضافه ارزش فرض می کنیم که یکبار در سال واگرد می کند . در آن صورت کل محصول سالانه بدین قرار است :

$$16000 = 5000c + 5000v + 5000m$$

$$C = 11000 , m = 5000 , p' = \frac{5000}{11000} = 45\frac{5}{11}\%$$

بنابراین در هر سه حالت ، همان حجم اضافه ارزش سالانه = ۵۰۰۰ را در هر دو و چون کل سرمایه نیز در هر سه حالت برابر یکدیگر یعنی = ۱۱۰۰۰ است نرخ سود یکسانی که  $45\frac{5}{11}\%$  است بدست میدهد . بعکس هرگاه در سرمایه I فوق الذکر بجای ۱۰ واگرد ۵ واگرد برای جزء متغیر داشته باشیم ،

آنگاه وضع طور دیگر می شود ؛ در آن صورت محصول یک واگرد عمارت خواهد بود از :

$$۱۷۰۰ = ۵۰۰۰m + ۵۰۰۰v + ۵۰۰۰c \text{ (فرسایش)} + ۲۰۰c$$

یا محصول سالانه چنین :

$$۱۰۰۰c + ۲۵۰۰۰c + ۲۵۰۰۰v + ۲۵۰۰۰m = ۸۵۰۰۰$$

$$c = ۱۱۰۰۰, m = ۲۵۰۰, p' = \frac{۲۵۰۰۰}{۱۱۰۰۰} = ۲۲\frac{۸}{۱۱}\%$$

نرخ سود به نصف تنزل نمود. زیرا زمان واگرد دو برابر شده است.

بنابراین حجم اضافه ارزشی که در جریان سال بدست می آید برابر با حجم اضافه ارزشی است که طی یک واگرد - دوره سرمایه متغیر بدست آمده است. ضرب در تعداد چنین واگردهائی در عرض سال. چنانچه اضافه ارزشی را که طی یکسال تصاحب میشود  $M$  بنامیم و اضافه ارزشی را که طی

یک واگرد - دوره مورد تصاحب قرار می گیرد  $m$  و تعداد واگردهای سالانه سرمایه متغیر را  $n$  قرار دهیم. آنگاه  $M = mn$  و نرخ اضافه ارزش سالانه، چنانکه سابقاً در کتاب دوم فصل شانزدهم بیان شده است\*، عبارت از  $M' = m'n$  خواهد بود.

بدیهی است که فورمول نرخ سود،  $p' = m' \frac{v}{c+v} = m' \frac{v}{c}$  فقط هنگامی درست است که  $v$  صورت کسر عین  $v$ ی مخرج باشد. در مخرج کسر  $v$  عبارت از تمام آن جز از کل سرمایه است، که بمثابة سرمایه متغیر، بطور متوسط در ازاای ستمزد بکار رفته است.  $v$ ی صورت کسر در مرحله اول فقط وابسته به آنست که کیفیت مشخصی اضافه ارزش  $m$  تولید شده و مورد تصاحب قرار گرفته است و نسبت اضافه

ارزش مزبور به  $v$  یعنی  $\frac{m}{v}$  همانا نرخ اضافه ارزش  $m'$  است. فقط از اینراست که معادله  $\frac{m}{c+v} = p'$  مبدل به معادله دیگر، یعنی  $p' = m' \frac{v}{c+v}$  گردیده است. اکنون دقیقتر  $v$ ی صورت

کسر متوسط به ضرورت تساوی با  $v$ ی مخرج کسر، یعنی با مجموع جز متغیر سرمایه  $C$  است. بدیگر سخن، معادله  $p' = \frac{m}{c}$  فقط در صورتی ممکن است بی اشتباه به معادله دیگر یعنی  $p' = m' \frac{v}{c+v}$  مبدل گردد که  $m$  نمایانگر اضافه ارزش تولید شده طی یک دوران - دوره سرمایه متغیر باشد. هرگاه  $m$

فقط جزئی از این اضافه ارزش را در برگیرد، آنگاه با اینکه  $m = m'v$  درست است ولی  $v$ ی مزبور در اینجا کوچکتر از  $v$ ی است که در  $C = c+v$  قرار دارد، زیرا کوچکتر از مجموع سرمایه متغیری است که بابت ستمزد گذاشته شده است. ولی اگر  $m$  بیشتر از اضافه ارزش حاصل از یک واگرد  $v$  باشد در آنصورت جزئی از این  $v$  یا حتی مجموع آن دو وارد عمل شده است، یکبار بدوا در واگرد اولی و سپس در دومی یا آنکه بدوا در واگرد دومی و سپس در واگرد متعاقب آن، و لذا  $v$  ای که اضافه ارزش تولید می کند و نمایانگر مجموع ستمزد های پرداخت شده است، بزرگتر از  $v$  ای درمی آید که در  $c+v$  قرار

دارد بنابراین حساب نادرست خواهد بود .

برای اینکه فورمول نرخ سود دقیقاً درست باشد باید بجای نرخ ساده اضافه ارزش نرخ سالانه<sup>\*</sup> اضافه ارزش را قرار دهیم بنابراین بجای  $m^t$  و  $M^t$  یا  $m^n$  را بگذاریم . بمعبارت دیگر لازم است که ما نرخ اضافه ارزش یا چیزی که من آنست یعنی جزئی از سرمایه متغیر را که در  $C$  قرار دارد و  $v$  است  $e$  در  $n$  که تعداد واگرد های این سرمایه متغیر در عرض سال است  $e$  ضرب کنیم و بدینسان چنین بدست میآوریم :  $p^t = m^n v^t$  یعنی فورمولی که برای محاسبه نرخ سالانه سود بکار میرود .

اما اینکه سرمایه متغیر در یک بنگاه به چه میزان بالغ میشود ، خود سرمایه دار هم در اغلب موارد نمیداند . در فصل هشتم کتاب دوم دیدیم و در آینده هم باز خواهیم دید که تنها تفاوتی  $e$  که بمشابه تشخیص اساسی در درون سرمایه اش  $e$  به سرمایه دار تحمیل میشود عبارت از تفاوت میان سرمایه استوار و گردان است . از همان صندوقی که جز گردان سرمایه در آن نگاهداری می شود و شکل پول در دست سرمایه دار موجود است - مگر آنکه پول مزبور به بانک سپرده شده باشد - وی پولی را که بابت دستمزد ها بابت مواد خام و ککی پرداخت می نماید هر دو را زیر قلم واحدی به حساب صندوق وارد میکند . وقتی آگروی حساب هزینه های برلی دستمزد های پرداخت شده نگاه داشته باشد  $e$  اگرچه در پایان سال حساب مزبور پولهایش را که از این بابت پرداخته است  $e$  یعنی  $vn$  را معین میکند  $e$  ولی باز سرمایه متغیر  $v$  را فی نفسه نشان نمیدهد . برای آنکه سرمایه متغیر را روشن سازد سرمایه دار باید به محاسبه هزینه ای دست زند که نمونه آنرا در اینجا بدست می دهیم .

همان پنجه ریسی ۱۰ هزار دو کی ای را که در کتاب اول صفحات ۲۰۶ / ۲۰۱ توصیف شد<sup>\*</sup> است در اینجا برای دادن نمونه اختیار می نمائیم و فرض میکنیم که ارقام داده شده در مورد یک هفته آوریل ۱۸۷۱ برای تمام سال معتبر باشند . سرمایه گردانی که در ماشین آلات قرار گرفته بود به ۱۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می شد . سرمایه گردان ذکر نشد بود  $e$  فرض میکنیم که برابر ۲۵۰۰ لیره استرلینگ بود  $e$  باشد  $e$  مبلغی که تا حدودی زیاد است  $e$  ولی موجه بودن آن بمناسبت فرضی است که ما همواره باید در این مورد داشته باشیم مبنی بر این که هیچگونه اقدامات اعتباری رخ نمیدهد و لذا هیچ استفاده دراز مدت با کوتاه مدتی از سرمایه خارجی نمیشود ترکیب محصول هفتگی بر حسب ارزشش عبارت بود از ۲۰ لیره استرلینگ بابت فرمایش ماشین آلات  $e$  ۳۵۸ لیره استرلینگ بابت پیش ریز سرمایه بحساب سرمایه ثابت گردان  $e$  ( اجاره بها ۶ لیره استرلینگ  $e$  پنجه ۳۴۲ لیره استرلینگ  $e$  ذغال  $e$  گاز و روغن ۱۰ لیره استرلینگ )  $e$  ۵۲ لیره استرلینگ بابت سرمایه متغیری که جهت دستمزد گذاشته شده است و ۸۰ لیره استرلینگ اضافه ارزش  $e$  لذا چنین :

\* سرمایه  $e$  ترجمه فارسی  $e$  جلد اول  $e$  ص ۲۱۸ - ۲۱۹ .



$$20c + 358c + 52v + 80m = 510$$

بنابراین پیش‌ریز هفتگی بابت سرمایه‌گردان عبارت بود از  $358c + 52v = 410$  و ترکیب درصدی آن  $= 87.3c + 12.7v$  چنانچه این درصد را بر مبنای مجموع سرمایه‌گردان  $470$  لیره حساب کنیم، نتیجه‌ای که بدست می‌آید عبارت خواهد بود از  $218.2$  لیره استرلینگ بابت سرمایه ثابت و  $31.8$  لیره استرلینگ بابت سرمایه متغیر. نظر بر اینکه کل هزینه سالانه بابت دستمزد عبارت از  $52$  بار  $52$  لیره استرلینگ و لذا برابر با  $2704$  لیره استرلینگ بود لذا چنین نتیجه می‌شود که سرمایه متغیر  $31.8$  لیره استرلینگ با دقت تقریبی  $8\frac{1}{4}$  بار در سال واگرد نموده است. نرخ اضافه ارزش‌بالغ بر  $\frac{1}{3}$  می‌دهد  $= \frac{1}{3} \times 153 = 51$  بر پایه این اجزا، نرخ سود را محاسبه کنیم، پنجه‌که در فورمول  $m'n$   $= p'$  بجای علامات ارزش‌ها را بنشانیم:  $m = 153 \frac{1}{3}$ ،  $n = 8 \frac{1}{4}$ ،  $v = 31.8$ ،  $c = 12500$  و بنابراین:

$$p' = 153 \frac{1}{3} \times 8 \frac{1}{4} \times \frac{31.8}{12500} = 33.27\%$$

این نتیجه را با استفاده از فورمول ساده  $p' \times \frac{m}{c}$  امتحان می‌کنیم. کل اضافه ارزش‌ها سود سالانه بالغ بر  $80$  لیره استرلینگ  $\times 52 = 4160$  لیره استرلینگ می‌شود، که تقسیم آن به سرمایه کل  $12500$  لیره‌ای تقریباً همان نتیجه فوق و یعنی  $33.27\%$  را بدست می‌دهد. این نرخ سود فوق‌العاده بالایی است که فقط با شرایط فوق‌العاده مساعد آزمون (قیمت بسیار نازل پنجه در جنب قیمت بسیار بالای نخ) توضیح پذیر است و محققاً قیمتش است که در واقع طی سال پاهرجا نمانده است.

در فورمول  $p' = m'n$ ، چنانکه گفته شد، عبارت از آن چیزی است که در کتاب دوم بصورت نرخ سالانه اضافه ارزش‌مورد تذکر قرار گرفته است. در حالت مذکور در فوق نرخ سالانه اضافه ارزش به  $\frac{1}{3} \times 153 = 51$  یا بحساب دقیق به  $50.7$  بالغ می‌شود. بنابراین اگر (بیدرمن) <sup>۲</sup> آدمی در باره نرخ دهشت‌آور اضافه ارزش سالانه بپیزان  $100\%$ ، که ضمن مثالی در کتاب دوم ذکر شده است، به سروکله خود کوبیده باشد، آنگاه شاید ذکر این واقعیت که ماخوذ از براتیک زنده شهر منچستر دایر بوجود نرخ سالانه اضافه ارزشی بیش از  $1300\%$  است او را آرام سازد. در دوران عالی رونق، که در واقع مدت‌هاست دیگر روی آنرا ندیده‌ایم، چنین نرخی بهیچوجه چیز نادری نیست.

\* Biedermann در زبان آلمانی بمعنای آدم ساده لوح است. مصنف با بکار بردن این کلمه خواسته است ضمناً به کارل بیدرمن (۱۸۱۲-۱۹۰۱) تاریخ دان و روزنامه نگار لیبرال آلمانی که از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۹ سردبیر روزنامه Deutsche Allgemeine Zeitung بود، و این نرخ اضافه ارزش را شگفت‌آور و غیر واقع تلقی کرده است، نیز اشاره‌ای کرده باشد.

ضمناً خاطر نشان سازیم که در اینجا سرکار ما با ترکیب واقعی از سرمایه در درون صنعت بزرگ جدید است. کل سرمایه بدینسان تقسیم میگردد که ۱۲۱۸۲ لیره استرلینگ سهم سرمایه ثابت و ۳۱۸ لیره استرلینگ سهم سرمایه متغیر است یعنی مجموعاً ۱۲۵۰۰ لیره استرلینگ و بصورت درصد  $۹۷\frac{1}{4} + ۱۰۰C = ۱۰۰C$  می شود. فقط یک چهارم از سرمایه صرف پرداخت ستمزد میشود ولی این پرداخت همیشه از هفت بار در سال تکرار میشود.

البته نظریاتی که بدین اندک سرمایه دارانی خطوط میکند که از این قبیل محاسبات درباره امور خود بدست دهند، آمارها نیز تقریباً بصورت مطلق در مورد نسبت میان جزء ثابت و جزء متغیر کل سرمایه اجتماعی سکوت اختیار میکنند. فقط خزانه داری امریکاست که آنچه تحت شرایط مناسبات امروزی امکان پذیر است، یعنی جمع و ستمزد های پرداخت شده و سود های به کف آمد، را در هر یک از رشته های کسب و کار بدست میدهد. هر اندازه هم این ارقام مورد تردید باشند، زیرا فقط بر پایه اظهاریه های بررسی نشده خود صاحبان صنعت قرار گرفته اند، معذک فوق العاده ارزشمند همچنان مدارکی هستند که ما در این باره در دست داریم. در اروپا نزاکت ما زیادتر از آنست که از کلان صنعت کاران کشف چنین اسراری را توقع داشته باشیم. - ف ۱۰۰\* ]

---

\* چنانکه قلابهای آغاز و انجام این فصل نشان میدهند تمام فصل چهارم وسیله فرید ریش انگلس از روی یادداشت های کارل مارکس تنظیم و تحریر شده است.

## صرفه جوئی در کاربرد سرمایه ثابت

## I کلیات

افزایش اضافه ارزش مطلق یا طولانی کردن اضافه کار و تطهیل روزانه کار بدین منظوره، در عین یکسان باقی ماندن سرمایه متغیر و لذا با اشتغال همان تعداد کارگر که اساساً همانند ستمز را دریافت مینماید - اعم از این که مدت اضافه کار پرداخت شده یا نشده باشد - ارزش نسبی سرمایه ثابت را نسبت به کل سرمایه و سرمایه متغیر تنزل می دهد و از آنجا سبب می شود که حتی با صرف نظر از نمو اضافه ارزش و حجم آن و قطع نظر از امکان بالا رفتن نرخ اضافه ارزش و نرخ سود ترقی نماید. ابعاد و میزان جزء استوار سرمایه ثابت از قبیل ساختمانهای کارخانه، ماشین آلات و غیره، کماکان همان که بودند باقی میمانند، خواه بوسیله آنها ۱۶ یا ۱۲ ساعت کار انجام گیرد. و از اثر ساختن روزانه کار هیچ مخارج تازه ای را در مورد این پرهزینهترین جزء سرمایه ثابت ایجاب نمیکند. مضافاً بر اینکه ارزش سرمایه استوار بدینسان در یک سلسله از واگرد - دوره های کوتاهتر باز تولید می گردد و بنابراین مدتی که پیش ریز سرمایه استوار برای تحصیل سود معین واجب است کوتاهتر میشود. بنابراین تطهیل روزانه کار، حتی چنانچه مدت اضافی کار هم پرداخت شده باشد، سود را بالا میبرد و تا حدود معینی حتی اگر مدت اضافی کار بالاتر از مزد ساعتی عادی هم پرداخت شود باز سود ترقی میکند. پس ضرورت پیوسته فزاینده افزایش سرمایه استوار در سیستم صنعت جدید برای سرمایه داران تشنه سود انگیزه عمده ای در مورد تطهیل روزانه کار بود، است. (۱۱)

در صورتیکه روزانه کار ثابت بماند چنین شرایطی وقوع نمی یابد. در این صورت لازم میشود که با بر تعداد کارگران افزود، و با آن تا اندازه معینی حجم سرمایه استوار، ساختمانها، ماشین آلات و غیره را نیز افزایش داد، تا مقدار بزرگتری کار مورد بهره کشی قرار گیرد (در اینجا از کسر دستمزدها

(۱۱) نظریاتی که در همه کارخانه هامبالغ گزافی سرمایه استوار در ساختمانها و ماشین آلات نهفته است، هر قدر تعداد ساعاتی که در اثای آن ماشین آلات منور به کار واداشته میشوند بیشتر باشد آنگاه سود بزرگتر خواهد بود.

پائین آوردن دستمزد به پائین تر از سطح عادی آن چشم پوشی میشود) با هرگاه تشدید آهنگ کار زیاد شود همه تناسب آن نیروی بارآور کار بالا رود و بطور کلی آنگاه که باید اضافه ارزش نسبی بیشتری تولید گردد و در آن صورت کاربرد مواد خام و حجم جزء گردان ثابت سرمایه در رشته های صنعت افزایش می یابد زیرا در هر مدت مشخص روی مواد خام و مواد دیگر بیشتر کار انجام میگردد و در ثانی ماشین آلاتی که بوسیله همان عدد کارگر بحرکت درمی آیند افزایش می پذیرد و لذا این جزء از سرمایه ثابت نیز نمومیکند بنا بر این نمو اضافه ارزشها نمو سرمایه ثابت همراه است و افزایش بهره کشی از کار بهاگران شدن شرایط تولیدی که بوسیله آن کارگر استثمار میشود و یعنی با هزینه های سرمایه ای بیشتری قهین است پس بر این اساس نرخ سود اگر از سوشیالیا مبرود از سوی دیگر کاهش پیدا میکند

سلسله کاملی از هزینه ها و چه با روزانه کار کوتاهتر و چه با روزانه کار درازتر با تقریباً بطور کامل یا تقریباً یکسان باقی می ماند . مخارج نظارت برای ۵۰۰ کارگری که هجده ساعت کار میکنند کمتر از مخارج ۷۵۰ کارگر است که ۱۲ ساعت کار می نمایند .

"مخارج عمومی کارخانه ای با کار ده ساعته و تقریباً در سطح برابری با کار ۱۲ ساعته قرار دارد ." ("Rep. Fact. Oct. 1844" p. 37)

مالیاتهای دولتی و عوارض شهرداری، بیمه آتش سوزی و حقوق کارمندان دائمی مختلفه ارزش کاستی ماشین آلات و دیگر هزینه های متنوع یک کارخانه چه زمان کار دراز یا کوتاه باشد و بی تغییر بجهت خود ادامه میدهند . به نسبتی که تولید کاهش می یابد و هزینه های مزبور در نقطه مقابل سود ترقی میکنند . ("Rep. Fact. Oct. 1862", p. 19)

مدت زمانی که طی آن ارزش ماشین آلات و دیگر اجزاء ترکیب کنند سرمایه استوار باز تولید میگردد و عملاً وابسته به زمان عمر ساده آنها نیست بلکه منوط به کل مدت روند کاری است که در اثنای آن وسائل مزبور کار می کنند و مورد استعمال قرار میگیرند . چنانچه کارگران بجای ۱۲ ساعت باید ۱۸ ساعت عرق بپزند و این امر در هر هفته سه روز بیشتر میشود و هفته را بدل به یک هفته و نیم میکند و دو سال را به ۳ سال مبدل میسازد . در صورتیکه مدت اضافی پرداخت نشود آنگاه بر این قرار علاوه بر مدت اضافه کار عادی و کارگران در هر دو هفته یک هفته و در هر دو سال یکسال کار مجانی تحویل می دهند . و بدین سان باز تولید ارزش ماشین آلات بمیزان ۵۰٪ بالا رفته و طی مدت کمی که در غیر این صورت برای آن لازم بود رسید است .

بمنظور اجتناب از پیچیدگی های بهبود و در این بررسی و همچنین در مورد نوسانات قیمت مواد خام (مطروحه در فصل ششم) ، مبنای تحقیق را بر این فرض قرار میدهم که حجم و نرخ اضافه ارزش معلوم می باشد .

چنانکه سابقاً در مورد بیان همکاری و تقسیم کار و ماشین آلات متذکر شدیم\*، صرفه جویی در شرایط تولیدی که خصلت نمای تولید بمقیاس گسترده است بطور عمد از آنجا ناشی میشود که این شرایط پستگاه شرایط کار اجتماعی و مانند کاری که از لحاظ اجتماعی بهم پسته است و لذا همچون شرایط اجتماعی کاره عمل نمایند. شرایط مزبور و بجای آنکه بشکل پراکنده شود، ای از کارگرانی که با هم ارتباطی ندارند و دست بالا همکاری مستقیم آنها در مقیاس کوچکی انجام میگردد، مورد استفاده قرار گیرند و بوسیله کارگر جمعی مشترکاً در روند تولید مصرف میشوند. در یک کارخانه بزرگ که دارای یک یا دو موتور مرکزی است و هزینه موتورهای مزبور به نسبت نیروی اسباب آنها و لذا به نسبت امکانات محیط تأثیرشان ترقی نمیکند و افزایش هزینه های دستگاههای انتقال و بهمان نسبت تولید ماشین های کار نیست که حرکت را از دستگاههای مزبور میگیرند حتی بیکر ماشین کار به نسبت افزایش تعداد افزارهایی که ماشین مزبور مانند اعضا تن خود بکار می آید از گرانتر نشود و غیره. علاوه بر این تمرکز وسائل تولید موجب صرفه جویی در انواع بناها میگردد و این صرفه جویی نه تنها در مورد کارگاهها بمعنای ویژه است بلکه در بهره انبارها و بناهای دیگر نیز صدق میکند. هم این چنین است در مورد مخارج مربوط به حرارت و نور و غیره. دیگر شرایط تولید و ام از اینکه بوسیله تعداد کم یا زیاد از افراد مورد استفاده قرار گرفته باشند و همان که بودند میمانند.

ولی همه این صرفه جویی ها که از تمرکز وسائل تولید و از کاربرد تولید آنها سرچشمه میگردد یک شرط اساسی را مفروض می دارد و آن تجمع و همکاری کارگران و لذا هم پست اجتماعی کار است. بنا بر این صرفه جوییهای مزبور از خصلت اجتماعی کار ناشی میشود و عیناً همانطور که اضافه ارزش از کار اضافی هر کارگر تنهایی که نفساً و منفرداً ملحوظ شده باشد، سرچشمه میگردد. حتی اصلاحات پیوسته که در اینجا ممکن و لازم است تنها و فقط از تجربیات و مشاهدات اجتماعی ای برمیخیزد که تولید گسترده بهم پسته کارگر جمعی فراهم نموده و امکان پذیر میسازد.

همین استدلال در مورد دوین دسته از صرفه جویی در شرایط تولید صادق است. منظور ما از دسته دوم صرفه جوییها تبدیل مجدد فضولات تولید، یعنی استفاده از آنچه آشفالهای تولید خوانده می شود و بصورت عناصر جدید تولیدی است و خواه در همان رشته صنعت باشد و خواه در رشته ای دیگر. مقصود آن روند هائی است که بدان وسیله این باصطلاح فضولات، مجدداً در جهان تولید افکنده میشوند و لذا در مصرف - بارآور یا انفرادی - وارد میگردند. این دسته از صرفه جویی ها نیز که بعداً کمی نزدیکتر به آن میپردازیم و منتجه کار اجتماعی بمقیاس گسترده است. همانا جنبه تولید و آسا بودن این فضولات در ارتباط با کار اجتماعی گسترده است که آنها را در چهاره مبدل بهاشیا\*

\* سرمایه و جلد اول و ترجمه فارس و بخش چهارم و ص ۳۰۷-۳۱۹-۳۴۸ و بعد.

مورد داد و ستد میکند و لذا آنها را بصورت عناصر تازه تولید در میآورد. تنها بمنابۀ فضولات تولید جمعی و لذا تولید بمقیاس گسترده است که مدفوعات مزبور چنین اهمیتی را در روند تولید بدست میآورند و حاملین ارزش مواد له میگرددند. این فضولات صرف نظر از خدمتی که بمنابۀ عناصر جدید تولید انجام میدهند، در حدی که مجدداً قابل فروش میگردند، هزینه های مواد خام را ارزانتر میکنند زیرا ضمن هزینه مواد مزبور همواره فضولات عادی آنها، یعنی کیتی که بطور متوسط بهنگام کاربردشان ضرورتاً از دست میرود بحساب گذاشته میشود. کاهش هزینه های این جزء از سرمایه ثابت، در صورت معلوم بودن مقدار سرمایه متخیر نرخ اضافه ارزش، نرخ سود را متناسباً بالا میبرد.

هرگاه اضافه ارزش معلوم باشد آنگاه نرخ سود فقط هنگامی می تواند افزایش یابد که ارزش سرمایه ثابتی که برای تولید کالا لازم است کاهش پذیرد. تا آنجا که در تولید کالاها سرمایه ثابت وارد میشود، آنچه مورد توجه قرار میگیرد عمارت از ارزش مواد له آن نیست بلکه تنها ارزش مصرف آنست که ملحوظ می گردد. مقدار کثانی که در یک پیسندگی بوسیله کار جذب میشود مربوط به ارزش آن نیست بلکه چنانچه درجه بارآوری کار، یعنی مقیاس پیشرفت فنی معلوم باشد، وابسته به کثیت آنست. هم این چنان که کمکی که مثلاً یک ماشین به سه نفر کارگر میکند منوط به ارزش ماشین نیست بلکه وابسته به ارزش مصرف آن بصورت ماشین است. ممکن است در مرحله ای از پیشرفت فنی، ماشین بدی گران قیمت باشد و در مرحله دیگر ماشین خوبی ارزان قیمت.

افزایش سود یک سرمایه دار مثلاً از آن جهت بدست میآورد که پنبه و ماشین آلات پیسندگی ارزان تر شده اند، نتیجه بالا رفتن بارآوری کاری است که البته نه در پیسندگی بلکه در ماشین سازی و کشت پنبه بوجود آمد، است. برای آنکه کثیت معینی از کار تیلور یابد و لذا مقدار معلومی اضافه کار مورد تصاحب قرار گیرد نیاز به مقدار کمتری سرمایه گذاری بابت شرایط کار است. مخارجی که برای تصاحب این کثیت معین اضافه کار لازم است تنزل می کنند.

سابقاً درباره صرفه جوشی ای که در روند تولید از استفاده مشترک وسائل تولید بوسیله کارگر جمعی یعنی کارگرانی که اجتماعاً بهم پیوند یافته اند، ناشی میشود سخن گفته ایم. صرفه جوشی دیگری که در هزینه سرمایه ثابت پیدا می شود و ناشی از کوتاه شدن زمان دوران است (موردی که در آن تکامل وسائل نقلیه عامل مادی اساسی بشمار می آیند) و پائین تر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ولی در اینجا باید فوراً از صرفه جوشی سخن گفت که از بهسازی پیوسته ماشین آلات ناشی میگردد از جمله ۱ - در مورد مصالح ماشین آلات، مثلاً آهن بجای چوب، و ۲ - ارزان شدن ماشین آلات از راه اصلاحات کلی در ماشین سازی، و بنحویکه گرچه ارزش جزء استوار سرمایه ثابت پیوسته با تکامل کار بمقیاس گسترده

افزایش می‌باید، معذک خیلی می‌خواهد تا ارزش مزبور بهمان آهنگ ترقی نماید. (۱۲) ۳- اصلاحاً بهره‌ای که امکان می‌دهند ماشین آلات موجود ارزان تر و مؤثرتر کار کنند، مثلاً اصلاحاتی که در دیگ بخار و غیره انجام می‌گیرد، مسئله‌ای که در باره آن باز بعداً کسی مشروح تر سخن خواهیم گفت؛ ۴- تقلیل فضولات از راه تکمیل ماشین آلات.

هرآن چیزی که از فرسایش ماشین آلات و بطور کلی از فرسایش سرمایه‌آستوار برای دوره معینی از تولید بنگاهد، نه تنها موجب ارزان شدن هر کالا بطور جداگانه می‌گردد، و نهرا هر کالای جداگانه سهم متناسبی از جزء فرسایش یافته را در قیمت خود باز تولید میکند، بلکه سهم متناسبی از مخارج سرمایه‌ای را برای این دوره تقلیل می‌دهد. تعمیرکارها و امثال آن تاحدی که ضرور میشوند، در جمع مخارج اصلی ماشین آلات به حساب می‌آیند. تقلیل این مخارج در نتیجه امکان بیشتر ادامه کاری ماشین آلات، قیمت آنها را متناسباً کم می‌کند.

در باره قسمت اعظم همه صرفه جوئیهای از این قبیل باز باید گفت که تنها در مورد کارگران بهم بسته امکان پذیر است و غالباً فقط هنگامی می‌تواند تحقق یابد که کار در مقیاس بزرگتری گسترش یافته باشد و لذا همبست باز هم بیشتر کارگران را در روند بلاواسطه تولید ایجاب نماید:

ولی از سوی دیگر، تکامل نیروی بارآور کار در یک رشته صنعت، مثلاً در تولید آهن، ذغال، ماشین، در ساختمان و غیره - که باز قسماً می‌تواند با پیشرفت‌های در عرصه فکری تولید بهره در علوم طبیعی و کاربری آن، بستگی داشته باشد - بمثابه شرط تقلیل ارزش و لذا کاهش مخارج در رشته‌های دیگر صنعت مانند صنعت نساجی یا کشاورزی نمایان می‌شود. این خود بخود امری بدیهی است زیرا کالایی که از یک شعبه صنعت بصورت محصول بیرون می‌آید، در باره در رشته دیگر بصورت وسائل تولید وارد میشود. کم و زیاد شدن ارزانی کالای مزبور وابسته به بارآوری کار در رشته صنعتش است که محصول از آن بیرون می‌آید و این امر در عین حال نه تنها شرط ارزان گشتن کالاها در تولیدی است که در آن

بمثابه وسائل تولید وارد می‌شوند، بلکه شرط کاهش ارزش سرمایه ثابتی نیز هست که در این حال محصول مزبور بصورت عنصر ترکیب کننده آن در می‌آید، و لذا باعث بالا رفتن نرخ سود می‌گردد. صفت بهره این نوع صرفه جوئی در سرمایه ثابت، که از تکامل بالنده صنعت برمیخیزد، اینست که در مورد مزبور بالا رفتن نرخ سود در یک رشته صنعت مرهون پیشرفت بارآوری کار در رشته دیگر است. آنچه در اینجا نصیب سرمایه دار میشود باز عبارت از نفعی است که گرچه محصول کارگران مورد استثمار مستقیم خود او نیست، حاصل کار اجتماعی است. این پیشرفت در نیروی بارآور همواره در آخرین تحلیل

به خصلت اجتماعی کار وارد در عمل ، به تقسیم کار در درون جامعه ، به تکامل کار فکری از جمله در علوم طبیعی ، منتهی میگردد . آنچه در این مورد سرمایه دار استفاده می کند عبارت از مؤامنه است کله مجموع سیستم تقسیم کار اجتماعی بدست میدهد . در این مورد پیشرفت نیروی با آوری کار در بخش خارجی یعنی در بخشی که وسائل تولید به سرمایه دار تحویل می دهد ، موجب میشود که ارزش سرمایه ثابت مورد کاربرد سرمایه دار نسبتاً تنزل کند و لذا نرخ سود بالا رود .

نوع دیگر افزایش در نرخ سود نه از صرفه جوشی منوط به کاری که در آن سرمایه ثابت تولید میشود ، بلکه از صرفه جوشی در کار برد خود سرمایه ثابت سرچشمه میگردد . با گرد آئی و همکاری کارگران به مقیاس بزرگ ، از آنکه سود سرمایه ثابت صرفه جوشی میشود . همان ساختن آنها ، همان تأسیسات سوخت و روشنائی و غیره در سطح تولید بزرگتر بطور نسبی کمتر از تأسیسات مزبور در سطح کوچکتر خرج برمی دارند . همین حکم درباره ماشین های محرک و ماشین های کار نیز صادق است . با اینکه ارزش آنها بطور مطلق افزایش مییابد ولی در رابطه با گسترش فزاینده تولید و مقدار سرمایه متخیر یا حجم نیروی کاری که بحرکت درمیآید ، ارزش مزبور بطور نسبی تنزل میکند . صرفه جوشی ای که یک سرمایه معینی در رشته تولیدی هوه خود انجام میدهد در مرحله اول و مستقیماً عبارت از صرفه جوشی در کار است ، یعنی در تقلیل کار برد اخت شده کارگرانی است که خود این سرمایه بکار میگارد . در صورتیکه صرفه جوشی مذکور در فوق بعکس عبارت از اینست که هر قدر بیشتر ممکن باشد کار نبرد اخته غیر به صرفه جهانته ترین شیوه ممکن مورد تعاحب قرار گیرد ، یعنی تعاحب کار بی اجرت غیر در چهارچوب مقیاس مشخص تولید با کترین مخارج ممکن انجام پذیرد . هرگاه این صرفه جوشی بر پایه با آوری کار اجتماعی ای نباشد که در تولید سرمایه ثابت بکار رفته است و فوقاً به آن اشاره شد ، بلکه عبارت از صرفه جوشی در کاربرد خود سرمایه ثابت باشد ، آنگاه چنین صرفه جوشی یا مستقیماً از همکاری و شکل اجتماعی کار در درون خود رشته مشخص تولید سرچشمه میگردد یا از تولید ماشین آلات و غیره در مقیاسی که ارزش آنها بهمان میزان ارزش مصرفشان ترقی نکرد باشد .

در اینجا دو نکته را نباید از مدنظر دور داشت : هرگاه ارزش  $c$  مساوی صفر باشد در آن صورت  $p' = m'$  خواهد بود و نرخ سود در حد اکثر خود قرار میگردد . و اما ثانیاً : آنچه در مورد بهره کشی مستقیم خود کار مهم است بهیچوجه عبارت از ارزش وسائل بهره کشی بکار رفته ، عام از سرمایه استوار و مواد خامی که نیست . تا آنجا که این وسائل بمثابة جذب کنند ، کاره مانند واسطه هائی بکار می روند که در آنها و بوسیله آنها کار و لذا اضافه کار تجسم پیدا می کند ، ارزش مبادله ماشین آلات ، ساختمانها ، مواد خام و غیره کاملاً بی تفاوت است . آنچه منحصرأ در این مورد واجد اهمیت است از سوشی حجم آنهاست که از لحاظ پیوند با این فنی با کمیت معین کار زنده لازم است ، از سوشی دیگره نمندی آنهاست و لذا نه



تنها ما عین آلات خوب بلکه مواد خام کمکی خوب نیز اهمیت دارند . نرخ سود قسماً با مزه‌س مواد خام بستگی دارد . مصالح کمتر فضولات بجای میگذارد و بنابراین برای جذب همان مقدار کاره حجم کثرتی ماده خام لازم میشود . علاوه بر این ما عین کار با مقاومت کثرتی مواجه میگردد . این امر تا حدودی روی اضافه ارزش نرخ اضافه ارزش تأثیر میگذارد . هرگاه ماده خام پد باشد ، کارگر برای تبدیل کمیته معین به صرف وقت بیشتری احتیاج دارد . چنانچه دستمزد یکسان بماند از این امر کاهش در اضافه کار حاصل می‌شود . علاوه بر این ، وضع مزبور تأثیر بسیار با اهمیت روی بازتولید و انباشت سرمایه اعمال می‌کند . زیرا چنانکه در کتاب اول صفحه ۶۲۲ / ۶۱۹ توضیح داده شد بازتولید و انباشت بیشترها با آآوری بستگی دارند تا با حجم کاری که مورد استفاده قرار گرفته است .

از اینجاست که تمصب سرمایه دار برای صرفه جویی در وسائل تولید قابل درک میگردد . اینک هیچ چیز تلف نشود ، یا مورد اسراف قرار نگیرد ، اینک وسائل تولید فقط بنا به خواسته‌های خود تولید بکار روند ، مسئله ای است که قسماً وابسته به پرورش و آموزش کارگران است و قسماً منوط به انضباطی است که سرمایه دار به کارگران بهم پسته تحمیل میکند . این انضباط در یک نظم اجتماعی ای که در آن کارگران برای خود کار میکنند زائد میگردد ، و آنچنانکه هم اکنون در مورد کارمندی (قطعه کاری) تقریباً زائد گردیده است . تمصب مزبور متقابلاً بصورت تقلب در وسائل تولید نیز تظاهر می‌کند ، و این خود یکی از طرق عدّه پائین آوردن ارزش سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر و بالا بردن نرخ سود از این راه است . در پیوند با این تقلب باید این نکته را افزود که فروش خاصر تولید مزبور به بالاتر از ارزشش تا حدی که این ارزش مجدداً در محصول ظاهر میگردد ، عنصر مهم تعدیس شمار می‌رود . این عمل نقش تعیین کننده ای ، از جمله در صنعت آلمان ، دارد که اصل راهنمایش چنین است : حتمت رضایت خاطر مردم جلب میشود اگرما پد و نمونه های خوبی برای آنها بفرستیم و سپس کالای پد تحویل دهیم . ولی این مطلب که منوط به پدیده های عرصه رقابت است در این مقام مورد توجه ما نیست .

لازم بتذکر است که این ترقی نرخ سود از راه پائین آوردن ارزش و ولداً از طریق کاهش گران قیمتی سرمایه ثابت ، مطلقاً مستقل از آنست که رشته صنعت مورد وقوع عمل ، سازنده محصول تجلی یا وسائل نهشی باشد که در مصرف کارگران وارد میشود ، یا آنکه اصلاً سازنده وسائل تولید باشد . وضع اخیر فقط در صورتی ممکن است اهمیت پیدا کند که مسئله نرخ اضافه ارزش مطرح باشد ، زیرا نرخ اضافه ارزش اصولاً وابسته به ارزش نیروی کاره یعنی وابسته به ارزش وسائل نهستی کارگران است . در مورد بحث ما بعکس اضافه ارزش و نرخ اضافه ارزش پستابه داده های معلوم فرض شده اند . در چنین شرایطی

نسبت اضافه ارزش به کل سرمایه - که مشخص نرخ سود است - منحصرآ وابسته به ارزش سرمایه ثابت است و بهیچوجه منوط به ارزش مصرف عوامل ترکیب کنند ه آن نیست .

بدیهی است که ارزان گشتن نسبی وسائل تولید با ترقی مطلق مبلغ ارزشی آنها منافات ندارد . زیرا با ترقی با آوری کار و با گسترش مقیاس تولید که همراه آنست ، دامنه مطلق کاربرد وسائل تولید بنحو فوق العاده ای افزایش می یابد . صرفه جوشی در کاربرد سرمایه ثابت از هر سو که ملحوظ شده باشد ه از طرفی منحصرآ نتیجه آنست که وسائل تولید بمثابه وسائل تولید مشترک کارگران بهم بسته عمل میکند و بکار میرود ، و بدین نحو خود این صرفه جوشی بمنزله محصول ناشی از خصلت اجتماعی کار مستقیماً مولد جلوه گر می شود . ولی از سوی دیگر صرفه جوشی مزبور ثمره گسترش با آوری کار در عرصه هائی است که وسائل تولید سرمایه را تأمین میکنند ، ه بنحوی که اگر کل کار در برابر کل سرمایه قرار داده شود و تنها کارگران بکارگاشته سرمایه دار X در مقابل همین سرمایه دار X مورد توجه قرار نگیرند ، آنگاه این صرفه جوشی نیز مانند ثمره ترقی نیروی با آوری کار اجتماعی نمایان میگردد ، ه فقط با این تفاوت که سرمایه دار X نه تنها از با آوری کار در کارگاه متعلق بخود سود میبرد بلکه از کارگاههای غیر نیز منتفع میگردد . ولی معذ لك صرفه جوشی در سرمایه ثابت در نظر سرمایه دار بمنزله امری که كاملاً برای کارگر بیگانه است و وضعی است که مطلقاً به وی مربوط نیست و کارگر بهیچوجه سروکاری با آن ندارد جلوه میکند . در صورتیکه همواره برای سرمایه دار بسیار روشن است که کارگر را با این امر سروکاری هست ، چه کارگر میخواهد بداند که آیا سرمایه دار با همان پول ه کار بیشتری خریداری می کند یا نه ( زیرا معامله میان سرمایه دار و کارگر بدین صورت در ضروری متجلی است ) . این صرفه جوشی در کاربرد وسائل تولید ، این اسلوب حصول نتیجه مشخص با کترین صرف هزینه ، بدرجائی بمراتب بالاتر از نیروهای دیگری که در سرشت کار خفته اند ، بمنزله نیروی ذاتی سرمایه و بمثابه اسلحهی که خاص شیوه تولید سرمایه داری و خصلت نمای آنست تجلی می کند .

این شیوه دریافت ه از آنجهت کتر شگفت انگیز است که ظاهر واقعیات با آن تطبیق میکند و در واقع بدان سبب که مناسبات سرمایه ای پیوند درونی خود را در پسین تفاوتی کامل ، در پس ظاهر نگری و از خود بیگانگی ای که در میان آن کارگر را با شرایط تحقق کار خود ش مواجه می سازد ، پنهان می کند .

اولا : وسائل تولیدی که سرمایه ثابت از آن تشکیل میشود ، فقط بصورت پول سرمایه دار نمایان میگردد ( همچنانکه بنا بقول لنگه\* ه تن بد هکار روس نمایند ه پول بستانکاریش بود ) ، و فقط با سرمایه

\* Linguet, Simon Nicolas-Henri (1731-1794) - وکیل دعاوی ، نهیسنده متاریخ

سرمایه دار در ارتباط قرار میگیرند. در حالیکه کارگر، تا آنجا که در روند واقعی تولید با وسائل مزبور تماس حاصل میکند، فقط بمنابۀ ارزشهای مصرف تولید یعنی وسائل کار و مصالح کار است که با آنها سر و کار دارد. بنابراین کاهش یا افزایش این ارزش امری است که تأثیرش در رابطه او با سرمایه دار بهمان اندازه اندک است که گوش وی با مس کار کند یا با آهن. با وجود این، چنانکه بعداً نشان خواهیم داد، سرمایه دار دوست دارد آنگاه که ارزش وسائل تولید ترقی میکند و با نتیجه تنزلی در نرخ سود رخ میدهد، مسائل را بنحو دیگری تصویر نماید.

ثانیا: از آنجا که در روند تولید سرمایه داری، این وسائل تولید در همین حال وسائل بهره‌رکنش از کار هستند، غم کارگر از ارزان شدن یا گران شدن نسبی این وسائل استثمار بهمان اندازه اندک است که فی‌المثل گوش یک اسب‌غم این داشته باشد که لکام و افسار هدایت کند، اگر گران قیمت باشد یا ارزان قیمت.

سرانجام، چنانکه سابقاً دیدیم\*، برخورد کارگر به خصلت اجتماعی کارش، به هم بست کارش با کار دیگری بمنظور هدف مشترک، در واقع مانند برخورد به نیروی است که برای وی بیگانه است. برای او شرایط تحقق این هم بست، یک دارائی بیگانه است که اگر مجبوره صرفه جویی در آن نمیشد، فقط آن برایش مطلقاً بی تفاوت می‌بود. در مورد کارخانه‌هایی که به خود کارگران تعلق دارد، از قبیل **روچ دیل**\*\*، این برخورد بکلی طور دیگر است.

بنابراین نیاز زیادی به تذکر نیست که وقتی با آوری کار در رشته‌ای از تولید بصورت ارزان شدن و بهتر گشتن وسائل تولید در رشته دیگر نمایان میشود و لذا موجب بالا رفتن نرخ سود میگردد، این

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

نگارواقتصاد دان فرانسوی. لنگه که از مخالفین فیهوکر آنها بود آزاد بهای بیوزروائی و مناسبات مالکیت سرمایه داری را نه‌بمورد تحلیلی انتقادی قرارداد. وی در جهان انقلاب فرانسه اعدا کردید. آثار مهم او "خطرات باستیل" و "تئوری قوانین مدنی یا اصول اساسی جامعه" است که در لندن در سال ۱۷۶۲ انتشار یافتند. متن نقل قولی که مارکس از او نموده مربوط به جلد دوم کتاب خیره‌دهنده پنجم، فصل بیستم همین کتاب است.

\* سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی، فصل یازدهم، ص ۳۰۹.

\*\* Rochdale. منظوره مصنف توافق است که در سال ۱۸۴۴ تحت نفوذ افکار سوسیالیستهای پنداری میان کارگران **روچ دیل** (ناحیه واقع در شمال منچستر) به وقوع پیوست و منجر به تشکیل شرکتی تحت عنوان "Society of Equitable Pioners" گردید. بدو این یک تعارض مصرف بود ولی بی‌زودی موجب پیدایش تعارضهای تولید و سرمنشأ جنبش تعاونیها در انگلستان و دیگر کشورهای سرمایه داری گردید.

پیوستگی عمومی کار اجتماعی بمنزله چیزی که بکلی نسبت به کارگران بیگانه است ، مانند چیزی که در واقع فقط مربوط به سرمایه دار است ، ظهور می کند زیرا تنها خود اوست که این وسائل تولید را میخرد و تصاحب می نماید . این امر که سرمایه دار محصول کارگران رشته تولیدی غیر را بوسیله محصول کارگران رشته تولیدی خود خریداری میکند و لذا فقط در صورتی محصول کارگران غیر را تحت اختیار درمی آورد که محصول کارگران خود را بی خرج متصرف شده باشد ، خود ربط و اتصالی است که بوسیله روند دوران و غیره کامیاباً پوشیده شده است .

علاوه بر این ، نظر به اینکه تولید بمقیاس بزرگ بدو در شکل سرمایه داری گسترش پیدا می کند ، بنحویکه از یکسو ولع سود و از سوی دیگر رقابت ، اجباراً موجب آن می شوند که تا ممکن است کالاها ارزانتر تولید گردند ، این صرفه جویی در کاربرد سرمایه ثابت بمنزله هرگز شیوه تولید سرمایه داری و لذا بصورت چیزی جلوه گر میشود که گوش از عمل سرمایه دار ناشی شده است .

همچنانکه شیوه تولید سرمایه داری از سوشی به گسترش نیروهای پارآر کار اجتماعی می رانده ، همانطور نیز از سوی دیگر به صرفه جویی در کاربرد سرمایه ثابت می کشاند .

ولی با وجود این مطلب در حدود رابطه از خود بیگانگی پس تفاوتی میان کارگره حامل کار زند ، ، از یکسو و کاربست مقتصدانه یعنی استفاده عقلانی و صرفه جویانه از شرایط کار از سوی دیگر ، ختم نمیشود . شیوه تولید سرمایه داری بنا بر طبیعت متضاد و متناقض خود به آنجا میکشاند که حتی اسراف و تفریط در مورد زندگی و سلامت کارگره تضييق در شرایط زیست وی را نیز در زمره صرفه جویی در کاربرد سرمایه ثابت و لذا وسیله ای برای بالا بردن نرخ سود ، می شمارد .

از آنجا که کارگر قسمت اعظم زندگی خود را در روند تولید میگذراند ، شرایط روند تولید بخش بزرگی از شرایط روند فعال زندگی او و شرایط زیست وی ، بشمار میروند و لذا صرفه جویی در این شرایط زیست خود اسلوسی است برای بالا بردن نرخ سود ، عیناً همانند آنچه سابقاً دیده ایم که کار فوق العاده و مبدل ساختن کارگر به یک دام کاره ، خود شیوه ای برای تسهیل در باروری سرمایه ، برای شتابان ساختن تولید اضافه ارزش است . این صرفه جویی تا آنجا میکشد که موجب آنگذگی بی حد و سرز کارگران درامتنه تنگ و ناسالم می گردد ، هلی که در زمان سرمایه داری صرفه جویی در ساختمانها خوانده میشود ، موجب درهم فشردگی ماشین آلات خطرناک در جای واحد ، مسامحه در بکار بردن وسائل ایمنی در مقابل سوانح می شود و اهمال در مراعات قواعد پیشگیری را در آن روند های تولیدی پیش می آورد که ماهیتاً برای سلامت زمان آورند ،ها مانند معادن خطر خیزند و غیره . تازه حالا بهیچوجه سخن بر سر نقد آن انواع تأسیساتی که می تواند روند تولید را برای کارگر انسانی سازد ، آنها برای وی مطبوع نماید و یا

فقط قابل تحمل کند، نیست. هرگاه چنین مسائلی مطرح می‌شد از نقطه نظر سرمایه داری مانند افراطی کاملاً نامعقول و بیهوده تلقی می‌گردد. بطور کلی تولید سرمایه داری با همه خست نفرت آوری که دارد، در مورد مصالح انسانی کاملاً مبذراست، عیناً هم آنچنانکه از سوی دیگر در مورد مصالح مادی نیزه پوسهله شیوه توزیع محصولاتش از راه تجارت و نحوه رقابتش، راه تفریط می‌پیماید و آنچه را که تولید مزبور از طرفی موجب میشود که جامعه از دست بدهد از سوی دیگر بسود تک سرمایه داران بدست می‌آورد.

چون سرمایه چنین گرایشی دارد که در مورد کاربرد مستقیم کارزند، آنرا تا حد کار لازم تقلیل دهد و کار لازم برای ساختن محصول را همواره از راه غارت نیروی پارآور اجتماعی کارکوتاهتر سازد و لذا تا سرحد امکان در کاربرد مستقیم کارزند، صرفه جوش نماید، این گرایش دیگر نیز در سرمایه هست که کارتنزل یافته تا حد لازم را با صرفه آمیزترین شرایط مورد استفاده قرار دهد، یعنی ارزش سرمایه ثابت بکار بسته راتا آنجا که ممکن است به حداقل کاهش بخشد. اگر درست است که ارزش کالاها برپایه زمان کار لازمی که در آنها جا گرفته است تعیین میشود و نه براساس زمان کاری که بطور کلی در آنها نهفته است، آنگاه بدوا سرمایه است که به این تعیین تحقق می‌بخشد و در عین حال زمان کاراجتماعی لازمی را که برای تولید کالا ضرور است پیوسته کوتاهتر میکند. از اینراه قیمت کالا به حداقل خود تقلیل مییابد لہذا هر یک از اجزاء کاری که برای تولیدش لازم است به حداقل کاهش می‌پذیرد.

در مورد صرفه جوش نسبت به کاربرد سرمایه ثابت باید به تفاوتهای ذیل توجه داشت. هرگاه حجم سرمایه بکار برد و همراہ آن مبلغ ارزشی سرمایه مزبور نمو نماید، آنگاه بدواً فقط عبارت از گردآئی مقدار بیشتری سرمایه در دست واحد است. ولی درست همین حجم بزرگ سرمایه بکار رفته از جانب یک نفر است. در اکثر موارد با مقدار بطور مطلق بزرگتر ولی بطور نسبی کوچکتری از کار مورد استفاده نیز تطبیق میکند. که صرفه جوش در سرمایه ثابت را امکان پذیر می‌سازد. چنانچه تک سرمایه دار را مورد توجه قرار دهیم آنگاه دیدیم میشود که دامنه هزینه های سرمایه ای وی، بهیژه در مورد سرمایه استوار وسعت می‌یابد ولی نسبت به حجم مواد بکار رفته و کاری که مورد بهره کشی است ارزش آنها بطور نسبی کاهش می‌پذیرد.

اینک لازم است که این مطلب را مختصراً با برخی نمونه هانمایش دهیم. برای این منظور از آخر یعنی از صرفه جوش در شرایط تولید، تا آنجا که شرایط مزبور در عین حال نمایانگر زیست و زندگی کارگر هستند، آغاز میکنیم.

## II. صرفه جوش در شرایط کار بحساب کارگران

معادن ذغال سنگ، بی‌توجهی به ضرورتین هزینه ها

"بعلت رقابتی که میان صاحبان معادن ذغال وجود دارد... بخیر از مخارجی که مضطرابی

است و برای غلبه بر مملوس‌ترین دشواریهای فیزیکی لازم است، هزینه‌های دیگری صرف نمی‌شود و به سبب رقابت میان کارگران معدن، که معمولاً بتعداد زیاد از حد وجود دارند، اینان خهشتن را با میل در معرض مخاطرات جدی و زیان‌آورترین تأثیرات قرار میدهند تا مزدی دریافت نمایند که فقط کم‌بیشتر از مزد روزمزدان کشاورزی نقاط مجاور است و زیرا کار در معدن به آنها اجازه میدهد که علاوه بر این فرزندان شان را نیز سودجهانه مورد استفاده قرار دهند. این رقابت دوگانه کاملاً کافی است. تا موجب شود که قسمت اعظم معدن با ناقص‌ترین شرایط رطوبت‌زدائی و تهویه کارکنند و غالباً با حفره‌های بد ساخته، با چوب‌بست‌های بد، با ماشین‌کاران بی‌مهارت و با تونل‌ها و پله‌های نامجهز و بد ساخته، سروکار داشته باشند. و این اوضاع و احوال موجب آنچنان تلفات جانی، قطع‌اعضای بدن و اختلال در سلامت کارگران میگردد، که اگر آمارهای آنها تنظیم شود منظره وحشتناکی را مجسم خواهد نمود.

("First Report on Children's Employment in Mines and Collieries etc., 21 April 1829", p. 102)

در معدن ذغال انگلستان طی سال ۱۸۶۰ هر هفته بطور متوسط ۱۵ نفر کشته شده‌اند. بنا بر گزارش راجع به سوانح معدن ذغال "Coal Mines Accidents" (۶ فوریه ۱۸۶۷) طی دهه ۱۸۵۲-۱۸۶۱ مجموعاً ۸۶۶۶ نفر کشته شده‌اند. ولی همچنانکه خود گزارش تصریح میکند این رقم به مراتب کمتر از واقعیت است زیرا در رساله‌های اول هنگامیکه تازه بازرسان دست‌بکار شده بودند و مناطق هل آنها زیاد از حد وسیع بود، تعداد زیادی از سوانح و تلفات جانی بهیچوجه اعلام نشد، است. درست همین واقعیت که علی‌رغم قصایب‌های هنوز بسیار زیاد موجود و با وجود تعداد کم و قدرت ناچیز بازرسان، معدنک از زمان استقرار بازرسی میزان سوانح کاهش بسیار یافته است. خود نشان دهند که گزارش طبیعی استثمار سرمایه‌داری است. این قربانی‌های انسانی در قسمت اعظم معسول آرزندی ناپاک معدن داران است که مثلاً اغلب اجازه حفر فقط یک چاه را میدادند، بنحویکه نه تنها هیچگونه تهویه مؤثری وجود نداشت بلکه بمجرد معدود شدن چاه مژور هیچ امکان خروجی هم نبود. چنانچه تولید سرمایه‌داری را در واحد‌های جداگانه آن مورد توجه قرار دهم و از روند دوران واز رخت و پوشای مربوط به رقابت چشم‌پوشیم، آنگاه دیدم میشود که تولید مژور با چه خست و قناعت فوق‌العاده‌ای نسبت به کارتحقق یافته و در کالا مجسم گشته برخوردار میکند. بالعکس، تولسد

" البته خواننده توجه دارد که در اینجا مقصود مصنف از برخورد شیوه تولید سرمایه‌داری به کارتحقق

یافته در کالا مجسم گشته عبارت از برخورد آن به وسائل تولید ما شین آلات کارافزار و مصالح تولید است که در برابر برخورد این شیوه تولید نسبت بکارزند (کارگر) قرار داده شده است.

سرمایه داری بمراتب پیش از هر شیوه تولید دیگره تلف کند و جان انسانها و کارزند است نه تنها در مورد گوشت و خون و بلکه نسبت به اعصاب و مغز نیز اسراف کار است. در واقع طی دوران تاریخی که بلافاصله پیش از تجدید ساختمان آگاهانه جامعه بشری قرار می‌گیرد و تنها از راه بزرگترین اتلافها در مورد تکامل افراد است که تکامل انسانیت بطور کلی تأمین میشود و تحقق می‌پذیرد. نظریاتی که تمام صرفه جوییهای مورد بحث کنونی از خصلت اجتماعی کار سرچشمه میگردند و در حقیقت همین خصلت مستقیم کار اجتماعی است که این اسراف کاری را نسبت به زندگی و سلامت کارگران بوجود می‌آورد. در این مقطع سقوالی که بازرس کارخانه (ر. بیکر) \* مطرح ساخته خصلت ناماست: "تمام مسئله که شایان توجه جدی است اینست: از چه راه بهتر ممکنست از این فدا سازی حیات کودکان که معلول کار جمعی در هم آکنده است و پرهیز نمود؟" \*\*\* (گزارش کارخانه جات و اکتبر ۱۸۶۳ء ص ۱۵۷)

کارخانه جات - حذف کلیه اقدامات احتیاطی مربوط به ایمنی و راحتی و سلامت کارگران حتی در کارخانه هائی که کلمه کارخانه بمعنای واقعی به آنها اطلاق می‌شود، تحت این عنوان قرار می‌گیرند. بخش بزرگی از اطلاعاتی های جنگی که در آنها تعداد مجروحین و کشتگان ارتش صنعتی بر شماری میشوند، از همین منشأ سرچشمه می‌گیرند. (نگاه کنید به گزارشهای سالیانه کارخانجات) - هم این چنین است تنگی فضا، تهویه و غیره.

در اکتبر سال ۱۸۵۵ء لئونارد هورنر \*\*\* باز از این شکوه دارد که بسیاری از کارخانه داران در برابر مقررات قانونی راجع به نصب دستگاههای ایمنی بر روی محورهای افقی \*\*\* ایستادگی بخرج میدهند و علی‌رغم اینکه پیوسته خطر بوسيله سوانح غالباً مرگ آور ثابت میشود و دستگاه ایمنی نه گران

Baker Robert \*

\*\* قسمت نقل شده از گزارش کارخانجات که معنای زبان انگلیسی در متن کتاب آمد و بشرح زیرین است:

"The whole question is one for serious consideration, in what way this sacrifice of infant life occasioned by congregational labour can be best averted?"

\*\*\* Horner Leonard (۱۷۸۵-۱۸۶۴) - زمین شناس انگلیسی که از سال ۱۸۳۳ تا سال

۱۸۵۹ بازرس کارخانجات انگلستان بود و در رستی ویلکی تماد فاع از منافع کارگران را بعبه گرفته

و همین جهت بنا بگفته مارکس "امتیاز جاهدان خدمت در راه طبقه کارگران انگلستان را بدست آورده است"

\*\*\*\* Horizontalwellen (آلمانی) Arbres horizontaux (فرانسه) - عبارت از محور

یا بازوی است که بطور افقی نیروی محرک را به ماشین منتقل می‌سازد. هر مترجم معلوم نیست

که برای این آلت چه اصطلاح فنی معینی در زبان کنونی فارسی انتخاب شده است.

قیمت است و نه پنحوی از انحاء کار بنگاه را مختل میسازد . ( " گزارش کارخانجات ، اکتبر ۱۸۵۵ " ، ص ۶ ) کارخانه داران در مورد این قبیل ایستادگیها در برابر این یا آن مقررات قانونی مربوط به این از جانب قضاات صلح حقوق نگیر ( قضاات داوطلب ) ، که غالباً یا خود کارخانه دار و یا از دوستان کارخانه داران بوده اند ، اتخاذ تصمیم در باره چنین مواردی را بمعهد داشته اند ، شرافتمندان به پشتیبانی شده اند . در باره چگونگی احکام این آقایان ، رئیس دادگاه ، کمپبل \* ، در رابطه با یکی از احکام مزبور که برای رسیدگی پژوهشی ( استثنائی ) به وی مراجعه شد ، بهود چنین گفته است : " این حکم تفسیری از قانون پارلمانی نیست ، بلکه بطور ساده لغو آن قانون است . " ( همانجا ، ص ۱۱ ) . در همین گزارش هورنر چنین نقل میکند که در بسیاری از کارخانه ها ماشین ها را بحرکت در میآوردند و آنکه قبلاً کارگران را از آن آگاه سازند . و چون حتی بهنگام ایست ماشین ها همواره کارهایی بایستند ، انجام بگیرد ولذا همیشه دستها و انگشتهایی روی آنها مشغول هستند ، دائماً از همین بی‌مالتی در مورد يك علامت دهی ساده سوانحی برمیخیزد . ( همانجا ، ص ۴۴ ) . در آنزمان کارخانه داران در شهر منچستر اتحادیه ای برای ایستادگی در مقابل قانونگذاری کارخانه ای تحت نام باصطلاح " اتحادیه ملی برای اصلاح قانون کار " \*\* تشکیل داد ، بهودند ، که در ۱۸۵۵ از راه حق عضویت هائی بنابر ۲ شیلینگ از هر اسب بخار ، مبلغی بیش از ۵۰۰۰۰ لیره <sup>۱</sup> استرلینگ جمع آوری کرد ، بهود تا بوسیله آن هزینه های محاکماتی اعضا اتحادیه را علیه شکایات دادگاهی بازرسان کارخانه تأمین نمود ، و محاکمات را از جانب اتحادیه رهبری نماید . مسئله ای که باید اثبات می شد این بود که کشتن اگر بخاطر سود جوش رخ دهد قتل نفس نیست \*\*\* . سر جون کین کید \*\*\*\* ، بازرسان کارخانه های اسکاتلند ، در باره یکی از بنگاه های صنعتی گلاسکو چنین نقل میکند که بنگاه مزبور بوسیله استفاده از آهن پاره های کهنه تمام ماشین آلات کارخانه خود را مجهز به دستگاها ایمنی نمود ، بهود ، کاری که برای بنگاه ۹ لیره <sup>۱</sup> استرلینگ و یک شیلینگ خرج برداشته بود . چنانچه وی به اتحادیه مذکور پیوسته

\* Campbell, John, Baron (۱۷۷۹-۱۸۶۱) - دولتمرد و حقوقدان انگلیسی که از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۹ عهده دار سمت ریاست در دادگاه پادشاهی انگلستان و سپس تا سال ۱۸۶۱ مہر دار کل دادگستری انگلستان بود ، است .

\*\* "National Association for the Amendment of the Factory Laws" \*\*\* Killing no morder (که در متن معنا به انگلیسی آمده است) ، عنوان جزوه ای است که در ۱۶۵۷ در انگلستان نشر یافته و در آن مردم به قتل کرومول Cromwell بمثابة جبار خون آشام تشهیق شد ، بهودند و تحت عنوان مہین پرستی اطلاق قتل نفس را به این عمل نفی میکرد .



بود می بایستی در ازا<sup>۱۱۰</sup> اسب بخارش ۱۱ لیره استرلینگ بمثابه حق عضویت، و لذا بیشتر از آنچه تجهیزات ایمنی خرج برداشته بود، می پرداخت. ولی اتحادیه ملی در ۱۸۵۴ صریحا برای این هدف تشکیل شده بود که با قانوسی که این دستگاههای ایمنی را مقرر داشته بود بستیزد. در تمام طول مدت میان سالهای ۱۸۴۴-۱۸۵۴ کارخانه داران قانون مزبور را مورد کوچکنی و اغتصاب قرار نداده بودند. بنا به دستور پالمستون\*، بازرسان کارخانجات به کارخانه داران ابلاغ نمودند که از این پس باید قانون جدی گرفته شود. بلا فاصله کارخانه داران اتحادیه خود را تأسیس کردند و که در میان برجسته ترین اعضا<sup>۱۱۱</sup> آن حتی بسیاری از قضات صلح یعنی کسانی بودند که بمناسبت داشتن این سمت خود می بایستی قانون را بموقع اجرا درسی آوردند. هنگامیکه در آوریل ۱۸۵۵ وزیر کشور جدید، سر جرج گری\*\* پیشنهاد سازشی عرضه کرد مبنی بر آنکه دولت حاضر است با تجهیزات ایمنی ای که فقط صورت ظاهری داشته باشند رضایت دهد. اتحادیه این پیشنهاد را نیز با ابراز انزجار رد کرد. ضمن محاکمات مختلفه، مهندس معروف صلیام فیرن\*\*\* با درخطر قرار دادن شهرت خود، بعنوان کارشناس وارد عمل شد و حجتش را مدافع صرفه جوشی سرمایه و علیه ایراد لطمه به آزادی آن معرفی نمود. رئیس بازرسی کارخانجات، لئونارد هورنر، بانحاء مختلفه مورد تعقیب و آزار قرار گرفت. با اینهمه کارخانه داران آرام نگرفتند تا حکمی از دادگاه (کهینس بنج) \*\*\*\* صادر کردند که طبق تفسیر آن، قانون ۱۸۴۴ ناظر به تجهیزات ایمنی در مورد محورهای افقی ای که بیش از ۷ فوت از زمین ارتفاع داشته باشند نبود، است، و سرانجام در سال ۱۸۵۹ موفق شدند بوسیله سالوس چون (هلسون پاتن) \*\*\*\*\* - یکی از آن افراد مقدس مآب که تظاهربه مذ هب همواره آنان را برای انجام

\* Palmerston, Henry John Temple Viscount (۱۷۸۴-۱۸۶۵) - مرد سیاسی

انگلیسی که از ۱۸۰۹ تا ۱۸۶۵ مقامات مصلحتی ولسی انگلستان (وزارتها، جنگ، خارجه، وکشور و نخست

وزیری) را عهده دار بود و نقش مؤثری در حفظ برتری اقتصاد و سیاسی بورژوازی انگلستان در مقابل

\*\* Sir George Grey

بورژوازی فرانسه ایفا نموده است.

\*\*\* Sir William Fairbairn (۱۷۸۹-۱۸۷۴) - کارخانه دار، مهندس و مخترع انگلیسی.

\*\*\*\* Court of Queen's Bench، یکی از قدیم ترین دادگاههای انگلستان که تا اصلاحات

سال ۱۸۷۳ عالی ترین دادگاه جزائی و عالی ترین مرجع رسیدگی پژوهشی در باره مسائل

جزائی حرفه ای بود، است. این دادگاه تحت ریاست فائقه شاه انگلستان قرار داشته و

اکنون یکی از شعب دیوان عالی کشور است.

\*\*\*\*\* Wilson-Patten, John (۱۸۰۲-۱۸۹۲) - سیاستمدار انگلیسی از حزب

توری (محافظة کار)، نماینده پارلمان انگلستان.

امور کثیف شوالیه های صاحب کیسه آمادہ میسازد - قانونی از پارلمان بگذرانند که تحت شرایط آتروز رضایت خاطر آنها را فراهم می ساخت. قانون مزبور علاوه بر کونه حمایت ویژه ای را از کارگران سلسب میکرد و آنها را در مورد سوانح ناشی از ماشین برای جبران خسارت به دادگاههای عادی احالسه مینمود ( امری که با توجه به هزینه های دادگاهی انگلستان شوخی محض است) در حالیکه از سوی دیگر وضع مقررات بسیار نازک کارانه در مورد ترتیب کارشناسی سوانح و محکوم گشتن کارخانه داران را درحاکمه تقریباً غیرممکن میساخت. افزایش سریع سوانح پی آمد آن بود. تنها در شش ماهه میان ماه مه تا اکتبر ۱۸۵۸ و سوانحی را که بازرسی بهرک\* ثبت کرده است در حدود ۲۱٪ نسبت به شش ماهه پیش افزایش نشان میدهد. بنا به نظری امکان اینکه از ۳۶٫۷٪ مجموع سوانح مزبور جلوگیری میشد وجود داشته است. البته در سالهای ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ تعداد سوانح نسبت به سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ بمیزان قابل توجهی کاهش یافت و یعنی درست بمیزان ۲۹٪ و در حالیکه تعداد کارگران در رشته هائی از صنعت که مورد بازرسی بود و اند در حدود ۲۰٪ افزایش داشته است. اما این امر از کجا ناشی شده است؟ تا آنجا که این مسئله مورد نزاع تاکنون (۱۸۶۵) روشن شده می توان گفت که این امر بطور عمد نتیجه کاربست ماشین آلات نوبی است که در آنها از ابتدا دستگاههای ایمنی کار گذارده شده است و چون مخارج اضافی بی به کارخانه داران تحمیل نمیکرد و مورد قبول آنها واقع گردیده است. و نیز برخی از کارگران موفق شده بودند برای بازوهای از دست داده خویش احکامی دایر به پرداخت غرامات سنگین صادر کنند و احکام مزبور را مورد تأیید بالاترین مقامات قضائی قرار دهند.

("Rep. Fact., 30 April 1861" p. 31, ditto April 1862, p. 17)

درباره صرفه جویی در وسائلی که مربوط به حفظ زندگی و اعضای بدن کارگران (که از آن میان عدده بسیاری کودک هستند) در برابر مخاطراتی است که مستقیماً از کاربست ماشین سرچشمه میگیرد و بهمین بسند میبندیم.

کار در فضاهای بسته بطور کلی - این نکته ای شناخته شده است که تا چه اندازه صرفه جویی در فضا و لذا در ساختمان و موجب بهم فشردگی کارگران در آمکنه تنگ میگردد. صرفه جویی در تنه نیز به این اضافه میشود. این امر همراه با طولانی شدن زمان کاره متفقاً موجب افزایش بیماری از بیماریهای دستگاههای تنفسی و در نتیجه آن مرگ و میره میگردد. نمونه های زیرین از گزارشهای راجع به بهداشت عمومی "Public Health, 6th Rep. 1863" گرفته شده است. گزارش را

دکتر جون سایمون\* که از کتاب اول با وی خوب آشنائی داریم و جمع آوری نمود است.

هیچنانکه هم بست کارگران و همکاری آنان، کار بست ماشین آلات را به مقیاس گسترد امکان پذیر میسازد و به گرد آئی وسائل تولید و صرفه جویی در کاربرد آنها راه میدهد و هم آنچنان این کار جمعی آگند و درفضاهای بسته و تحت شرایطی که عامل تعیین کننده آنها سلامت کارگران نیست بلکه تسهیل ساخت محصول است، همین تراکم توده وار کارگران در کارگاه واحد، از سویی سرچشمه سود فزاینده برای سرمایه دار و از سوی دیگر در صورتیکه از راه کوتاه شدن زمان کار و اقدامات احتیاطی جبران نکرده، مسبب اتلاف جان و سلامت کارگران است.

دکتر سایمون اصل ذیل را، که بیماری توده ای از آمار به اثبات می رساند، بمثابة قاعده قرار

میدهد:

"بهمان نسبت که جمعیت ناحیه ای مجبور به کار دسته جمعی در امکانه داشته است و در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باشند، بهمان نسبت مرگ و میر این ناحیه در نتیجه بیماریهای مسوی افزایش می یابد" (ص ۲۳). نتیجه بد سبب آنست. "و محتلا در سراسر انگلستان هیچ استثنا برای این قاعده نیست که در هر ناحیه ای که دارای صنعت مهمی است و در امکانه بسته عمل می کند، افزایش مرگ و میر کارگران کافی است تا آمار وفات کل ناحیه را با ترقی تعیین کننده ای از بیماریهای مسوی رنگین سازد" (ص ۲۳).

از آمارهای مرگ و میر صنایعی که در امکانه بسته عمل می کنند و طی سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ از طرف اداره بهداشت عمومی مورد بازرسی قرار گرفته اند چنین نتیجه میشود که: در هر تعداد معلومی از مردان که سن آنها میان ۱۵ و ۵۵ سال قرار دارد، موارد وفات از سل و دیگر بیماریهای مسوی در مناطق کشاورزی انگلستان به ۱۰۰ بالغ میشود و در صورتیکه میزان این مرگ و میر برای تعداد پراپی از مردان در مناطق ذیل بدین قرار است: در کاونتری<sup>۱</sup> ۱۶۳ مورد وفات از سل، بلاک برن<sup>۲</sup> و اسکپ تون<sup>۳</sup> ۱۶۷، در کن گل تون<sup>۴</sup> و پراد فورده<sup>۵</sup> ۱۶۸، در لی ستر<sup>۶</sup> ۱۷۱، در لیک<sup>۷</sup> ۸۲.

Sir John Simon (۱۸۱۶-۱۹۰۴) - پزشک انگلیسی و سر پزشک شورای سلطنتی که وی را فهد پزشک انگلستان چنین ارزیابی کرده است: "مردی که ۰۰۰ همه جا منافع بورژوازی را نخستین سد راه در مقابل اجراء وظایف خورشیاخته و مبارزه با آن منافع ناگزیر گردیده است، بنابراین کهنه وی نسبت به بورژوازی همانقدر که شدت دارد قابل توضیح است."

Bradford \* ۵ Congleton \* ۴ Skipton \* ۳ Blackburn \* ۲ Coventry \* ۱

. Leek \* ۷ Leicester \* ۶

در ماکلس فیلد \*۱ ۱۸۴ ، در بولتون \*۲ ۱۹۰ ، در ناتینگام \*۳ ۱۹۲ ، در دیل \*۴ ۱۹۳ ، در دبروی \*۵ ۱۹۸ ، در سالفورد \*۶ و در اشتون - آندر- لاین \*۷ ۲۰۳ ، در لیدس \*۸ ۲۱۸ ، در پرستون \*۹ ۲۲۰ ، و در منچستر \*۱۰ ۲۶۳ (ص ۲۴) . جدول ذیل نمونه‌های چشمگیری را بدست می‌دهد . جدول مزبور موارد مرگفاشی از بیماری‌های ربوی را جداگانه برای هر دو جنس از سن ۱۵ تا ۲۵ سال بدست می‌دهد و آنها را بر حسب هر ۱۰۰۰۰۰ نفر حساب میکند . نواحی گزین شده آنهاست هستند که فقط زنان شاغل را در مؤسسه صنعتی‌ای نشان می‌دهد که با فضاها ی بسته کار میکند ، ولی مردان در کلیه رشته‌های ممکن کار اشتغال دارند .

در نواحی صنعت ابریشم ، هرجا که شرکت مردان در کار کارخانای بیشتر است ، مرگ و میر آنها نیز زیادتر است . در اینجا بتصریح گزارش نسبت مرگ و میر از سل و غیره مربوط به هر دو جنس ، شرایط بهداشتی و حشمتاکی \* را که در آن بخش بزرگی از صنایع ابریشم ما فعالیت دارند ، قاش می‌سازد .

موارد مرگ و میر ناشی از بیماری‌های ربوی میان ۱۵ تا ۲۵ سال بر حسب هر یکصد هزار نفر		صنعت عمده	ناحیه
مردان	زنان		
۲۱۹	۵۷۸	حصیربافی، بوسيله زنان انجام میشود	برکهمس فیلد *۱۱
۳۰۹	۵۵۴	حصیربافی	لی تون با زارد *۱۲
۶۱۷	۳۰۱	توری بافی	نیوپورت باگنل *۱۳
۵۷۷	۲۳۹	توری بافی	توستر *۱۴
۴۰۹	۲۸۰	دستکش‌سازی، اغلب بوسيله زنان	یوویل *۱۵
۸۵۶	۴۳۷	صنعت ابریشم ، تفوق با زنان	لیک *۱۶
۷۹۰	۵۶۶	" " "	کنک لتون *۱۷
۸۹۰	۵۹۳	" " "	ماکلس فیلد *۱۸
۳۳۳	۳۳۱	کشاورزی	منطقه سالم روستائی

Deby - \*۵ Rochdale - \*۴ Nottingham - \*۳ Bolton - \*۲ Macclesfield - \*۱  
 Preston - \*۹ Leeds - \*۸ Ashton-under-Lyne - \*۷ Salford - \*۶  
 Manchester - \*۱۰

\* در میان دو هلال کلمه انگلیسی (atrocious) آورده شده است .

Newport Pagnell - \*۱۳ Leighton Buzzard - \*۱۲ Barkhamstead - \*۱۱  
 Congleton - \*۱۷ Leek - \*۱۶ Yeovil - \*۱۵ Towcester - \*۱۴  
 Macclesfield - \*۱۸

و این همان صنایع ابریشمی هستند که کارخانه دارشان تحت عنوان شرایط استثنائاً خوب بهیاداشتی  
مؤسسه خود بطور استثنائی خواستار زمان طولانی ترکار برای کودکان کمتر از ۱۳ سال شدند و قسماً هم  
تأیید آنرا بدست آوردند. ( کتاب اول ، فصل هشتم ، بند ۶ ، ص ۲۹۶ / ۲۸۶ ) \*

"بی شک هیچیک از صنایعی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته اند تصویبی کره تر از آنچه دکتر اسمیت\*  
درباره دوزندگی ترسیم می کند بدست نداده اند . . . وی میگوید که کارگاهها از لحاظ بهداشتی  
بسیار متفاوتند و ولی تقریباً همماز جمعیت آکند ، اند ، تهیه بدی دارند و از حیث سلامتی تادرجه  
بالا نامساعد هستند . . . چنین اطاقهایی ضرورتاً و خودبخود داغ هستند ، ولی هنگامیکه گاز روشن  
است ، مانند روزهای مه آلود و شبهای زمستان ، آنگاه حرارت تا ۸۰ و حتی ۹۰ درجه میرسد ( درجه  
فاهرن هایت = ۲۷ - ۳۳ درجه سانتی گراد ) و باعث ریزش عرق و تراکم بخار بر روی شیشه هامیشود ،  
آنچنانکه پیوسته آب فرورسپرزویا از چراغ سقف قطره قطره بپائین می چکد و کارگران را مجبور می سازد  
با وجود اینکه مسلماً سرما میخورند ، برخی از پنجره هارا باز نگاهدارند - وی در مورد وضع ۱۶ واحد  
از مهمترین کارگاههای وست اند\*\* \* لندن چنین توصیف می کند : بزرگترین فضائی که در این اطاقهای  
بد تهیه شده بهر کارگر می افتد ۲۷۰ فوت مکعب و کوچکترین فضای مکعب ۱۰۵ فوت است که متوسط  
سرانه آن فقط به ۱۵۶ فوت بالغ می گردد . در کارگاهی که دور آنرا دالان مدوری احاطه کرده و فقط از  
سقف روشنائی میگیرد از ۹۲ تا بیش از ۱۰۰ نفر مشغول کارند ، تعداد بسیاری شعله گاز سوزانده  
میشود ، متراحها کاملاً در نزدیکی قرار دارند و سرانه فضا از ۱۵۰ فوت مکعب تجاوز نمی کند . در  
کارگاه دیگری که فقط میتوان آنرا سگه دانی نامید ، در حیاطی که از بالا نور می گیرد و فقط بوسیله پنجره  
کوچک سقف تهیه آن ممکن است ، ۵ یا ۶ نفر در مکانی که سرانه بهر یک ۱۱۲ فوت مکعب میرسد کار  
می کنند " و " در این کارگاههای وحشتناکی\*\*\* که دکتر اسمیت وصف میکند ، دوزندگان معمولاً ۱۲  
تا ۱۳ ساعت روز را کار میکنند و در مواقع معینی کار تا مدت ۱۵ - ۱۶ ساعت ادامه پیدا میکند " ( ص ۲۵ )  
۰ ۲۶ ، ۲۸ )

\* سرمایه ، جلد اول ، ترجمه فارسی ، ص ۲۸۲ عهد .

\*\* Dr. Smith, Edward (1818-1874) - پزشک انگلیسی و مشاور مختار شورای سلطنتی

انگلستان برای بازرسی در مورد وضع تغذیه در مناطق کارگری آن کشور .

\*\*\* Westend

\*\*\*\* در من میان دو هلال کلمه انگلیسی (atrocious) قید شده است .

نسبت مرگ و میر بر حسب ۱۰۰۰۰۰ نفر			رشته صنعت و ناحیه	تعداد افراد شاغل
از ۴۵ تا ۵۵ سال	از ۳۵ تا ۴۵ سال	از ۲۵ تا ۳۵ سال		
۱۱۴۵	۸۰۵	۷۴۳	کشاورزی و ایالات انگلیس و گال*	۹۵۸۲۶۵
۲۰۹۳	۱۲۶۲	۹۵۸	دو زندگی و لندن	مرد ۲۲۳۰۱ زن ۱۲۳۷۷
۲۳۶۷	۱۷۴۷	۸۹۴	حروفچین و چاپچی و لندن	۱۳۸۰۳

لازم به تذکر است ، چنانکه در واقع چون سایمون ، رئیس بخش پزشکی و گزارش دهنده خود نیز متذکر میشود ، که نسبت مرگ و میر در وزندگان ، حروفچینان و چاپچی های لندن ، از سن ۲۵ تا ۳۵ سالگی ، خیلی پایین تر از حد داده شده است ، زیرا در هر دو رشته اشتغال ، استادان و تعداد زیادی از جوانان ( احتمالاً تا ۳۰ سالگی ) روستائی را بمثابة کارآموز و " داوطلب " یعنی کسانی را که برای تکمیل آموزش حرفه ای آمده بودند ، می پذیرفتند . اینان موجب افزایش تعداد شاغلینی میشوند که آمار مرگ و میر صنعتی لندن از روی آن محاسبه میشود ، ولی این افراد بهمان نسبت در شمار مرگ و میر لندن وارد نمی گردند ، زیرا اقامت آنها در آن شهر فقط جنبه موقت دارد و هر گاه در عرض این مدت بیمار شوند بخانه خود در روستا برمیگردند و در صورتیکه بمیرند وفات در همانجا ثبت میشود . این وضع در مورد گروه سنی پائین تر باز بیشتر تأثیر میکند و نسبت مرگ و میر لندن را در باره گروههای سنی مزبور ، از لحاظ مقیاس سنجش برای غیر بهداشتی بودن صنایع ، کاملاً بی ارزش می کند . ( ص ۳۰ )

حروفچینان نیز وضعی مشابه دو وزندگان دارند . در مورد آنها علاوه بر کمبود تهیه و هوای زهرآگین و غیره کار شبانه نیز اضافه میشود . زمان کار عادی آنها ۱۲ تا ۱۳ ساعت است که گاه تا ۱۵ و ۱۶ ساعت نیز میکشد .

\* Wales و England - دو ایالت پرتغالی که کبیر که اولی در جنوب و دومی در غرب آن کشور قرار گرفته است . فرانسه ایالت ولز را بنا بر پیشنهاد نژادی ساکنین آن کشور گال Gallies می خوانند و چون این نام در ایران بیشتر شناخته است ( بر حسب سنت قدیمی کتابهای جغرافیائی در ایران ) ما ترجیح داده ایم این نام را بکار ببریم .

\*\* در متن ، کلمه انگلیسی improvers ذکر شده است .

" بعضی آنکه گاز روشن میشود گرمائی شدید و خفه کنند. حکم فرماست ۰۰۰ این اتفاق نادر نیست که بخارهای متعادل از ریخته گری یا گند ماشین آلات و یا چاله های مستراح از طبقه پائین کارگاه به بالا سرایت کند و وضع طاقهای بالائی را بدتر از معمول سازد. هوای داغ شده آنگه تحتانی، ولو از طریق سرایت حرارت به کف اطاقها هم باشد، طبقه فوقانی را داغ میکند و چنانچه سقف ها پائین بمانند هنگامیکه گاز بسیاری مصرف میشود مصیبت بزرگی بوجود می آید. باز از این بدتر آنگاه است که دیگ های بخار در ساختمان های تحتانی قرار داشته باشند و تمام بنا را پیر از گرمای شدید ناپسند نمایند. بطور کلی می توان گفت که تهیه، برای آنکه گرمای شدید و مواد ناشی از سوخت گاز را پس از فروب آفتاب تخلیه نماید، کاملاً ناقص و غیر کافی است و این وضع بهره در کارگاههایی که سابقاً خانه مسکونی بوده اند فوق العاده دردناک است. " در برخی از کارگاهها بهر زمانها که روزنامه های هفتگی چاپ میکنند و نیز جوانانی میان ۱۲ تا ۱۶ سال را بکار میکارند، مدت دو روز هیک شب تقریباً کاری وقفه جهان دارد. در حالیکه در دیگر حرفه چینی ها که انجام کارهای " فوری " را وظیفه خود قرار داده اند، حتی پکشنه ها نیز به کارگر استراحتی داده نمیشود و کار هفتگی بجای ۶ روز به ۷ روز بالغ میگردد. " (ص ۲۶ و ۲۸) "

وضع زنان مدد روز (Milliners and dressmakers) را در کتاب اول، فصل هشتم، ص ۲۴۹/۲۴۱ در رابطه با مسئله کار بیش از اندازه مورد بحث قرار داده ایم. در گزارش مورد استفاده ما، وضع محل های کار این زنان را دکتر اورد\* توصیف کرده است. حتی اگر بهنگام روز وضع محل های مزبور بهتر باشد، آنگاه که گاز روشن میشود این اماکن فوق العاده گرم، از دستگی (foul) و ناسالم هستند. در ۳۴ واحد از بهترین کارگاهها، دکتر اورد مشاهده کرد است که مقدار متوسط فضا بر حسب فوت مکعب برای هر یک از زنان کارگر بدین قرار بوده است:

" در چهار مورد بیشتر از ۵۰۰، در چهار تای دیگر ۴۰۰-۵۰۰، در پنج کارگاه دیگر از ۳۰۰-۴۰۰، در پنج مورد دیگر از ۲۵۰-۳۰۰، در ۷ واحد دیگر از ۲۰۰-۴۵۰، در ۴ واحد از ۱۵۰-۲۰۰ و سرانجام در ۹ کارگاه از ۱۰۰-۱۵۰. حتی مساعدترین این موارد، در صورتیکه محل کاملاً تهیه نشود بزمخت برای کار طولانی کفایت میکند. حتی با تهیه خوب، کارگاهها پس از تاریک شدن هوا نظر به شعله های گاز بسیاری که لزوم پیدا میکند، فوق العاده گرم و بخار آلود میشوند. و اینک ملاحظات دکتر اورد درباره یکی از پست ترین نوع کارگاههای مورد بازدید وی که بحساب شخص واسطی (middleman) کار میکرد، است:

\* سرمایه، ترجمه فارسی، جلد اول، فصل ۸، بند ۳، ص ۲۴۹-۲۵۰.

\*\* Ord, William Miller (۱۸۳۴-۱۹۰۲) - پزشک انگلیسی، بازرس وضع بهداشتی کارگران.

" اطاقی به کنجايش ۱۲۸۰ فوت مکعب ، اشخاص حاضر ۱۴ نفره فضا برای هريك ۹۱ فوت مکعب . زنان کارگر در اینجا منظره ای فرسوده و تکيد دارند . بما گفتند که اجرت آنها از ۷ تا ۱۵ شيلينگ در هفته با اضافه چای است . ۰۰۰ ساعات کار از ساعت ۸ تا ۱۸ است . \* اطاق کوچکی که این ۱۴ نفر در آن چپانده شده اند تهيه بدي داشت . دو پنجره ای که امکان باز شدن داشت و يك بخاری دیواری \*\* که مسدود شده بود وجود داشت . هیچگونه تأسیسات هواکش از هر نوع که باشد وجود ندارد . \* (ص ۲۷) .

همین گزارش در مورد زیادۀ کاری زنان مدد روز متذکر می شود :

" زیادۀ کاری زنان جوان در مغازه های معتبر مد فقط تقریباً برای چهار ماه از سال حکمفرماست ولی بدرجه ای غیر انسانی است که در بسیاری موارد تمجب و مخالفت مردم را برای لحظه ای برانگیخته است . ولی در اثنای همین ماهها در خود کارگاه قاعده . براین جاری است که روزانه ۱۴ ساعت کامل کار انجام گیرد و آنگاه که سفارشهای فوری آنهاشته می گردد ، روزهای چندی باید از ۱۷ تا ۱۸ ساعت کار شود . بهنگام فصول دیگر سال ظاهراً باید در کارگاه ۱۲ یا ۱۳ ساعت کار کرد . آنها که در خانه کار میکنند منظمًا از ۱۰ تا ۱۴ ساعت مشغولند . در کارگاههای پالتو دوزی زنانه ، یقه و پیراهن دوزی و غیره ، ساعات کاری که با هم در کارگاه انجام میشود ، و شامل کار با ماشین خیاطی نیز هست ، کتر است و غالباً از ۱۰ تا ۱۲ ساعت تجاوز نمی کند . ولی ، بقاراری که دکتر آورد میگوید ، بنگاههای معینی هستند که در مواقع مشخصی ساعات معمولی کار را بهره از راه پرداخت ساعات اضافی گسترش می دهند . و در برخی بنگاههای دیگر کار را با خود بخانه می برند تا پس از زمان معمولی کار آماده گردد . می توانیم اضافه کنیم که این یا آن نوع زیادۀ کاری غالباً تحمیل شده است . \* (ص ۲۸) .

جون سایمون ضمن یاد داشتنی براین صفحه خاطر نشان می سازد :

" آقای رد کلیف \* \* \* ، دهبیر انجمن واگیره شناسی که بهره امکان بسیاری داشته است تا وضع سلامتی زنان مدد روز نخستین بنگاهها را بررسی نماید ، از میان ۲۰ دختر مورد مطالعه ، که هريك خود را " کاملاً سالم " میخواند ، فقط یک نفر را تندرست یافته است . بقیه علائمی از ناتوانی جسمانی ، ضعف هسی و لذا اختلالات عضوی بسیاری که از آن ناشی میشود ، نشان داد . بودند . وی علل این

\* از ۸ صبح تا ۸ بعد از ظهر یعنی ساعت ۲۰ .

\*\* Cheminée, Kamin

\*\*\* Radcliffe, John Netten (۱۸۲۶-۱۸۸۴) - پزشک انگلیسی دبیر افتخاری وزیر

انجمن واگیره شناسی Epidemiological Society در سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۸۷۷ -

بازرس بهداشتی شورای سلطنتی در سالهای میان ۱۸۶۹ و ۱۸۸۳ .



وضع را چنین شرح میدهد: در مرحله اول درازی ساعات کار که وی دست کم تا ۱۲ ساعت در روز تخمین میزند حتی برای فصلی از سال که کار کم است، و در مرحله دوم آنگذگی کارگاهها و بدی تهیه هوای آلوده ای که از گاز افزوی ایجاد میگردد، تغذیه غیر کافی باید و فقدان توجه به راحتی خانگی " نتجه ای که رئیس اداره بهداشت انگلستان میگیرد چنین است که:

" برای کارگران علا غیر ممکن است که درباره آنچه از لحاظ نظری نخستین حق تند رستی آنها<sup>ست</sup> ایستادگی نمایند، یعنی حقی که طبق آن کارگران، ام از هر کار دسته جمعی ای که گمازند و کار آنها را برای انجام آن مجتمع میسازد باید تا آنجا که مربوط به کارگمار است و بخرچ خود او، از هر گونه شرایط غیر لازم که بزیان سلامتی است برکنار باشند، و نیز این نکته که هرگاه کارگران خود عسلا در وضعی قرار دارند که این عدالت بهداشتی را بنبغ خویش تحمیل نمایند آنگاه نمیتوانند با وجود نیت مفروض قانونگذار، از کارمندی که مأمور اجرای (قانون زیان زدائی عمومی\*) هستند انتظار کم موثری داشته باشند " (ص ۲۹) - "بی شک برخی دشواریهای کوچک فنی برای تعیین مرز دقیقی که فراتر از آن کارگساران باید تحت سلطه مقررات قانونی قرار گیرند وجود دارد، ولی اصولاً حقی برخوردار شدن از ایمنی بهداشتی حقی است فراگیر، ولذا بخاطر هزاران هزار کارگر مرد و زن که اکنون زندگی آنها بدون هیچ ضرورتی در اثر رنجهای جسمانی بی پایان ناشی از اشتغالشان، پزمرده و کوشا میگردد، بخود اجازه میدهم این آرزو را بیان کنم که شرایط بهداشتی کار نیز بطور فراگیر تحت حمایت قانون شایسته ای درآید، بنحوی که لا اقل تهیه واقعی همه اماکن در بسته کار تأمین گردد و در هر رشته صنعت که بنا به ماهیت خود نا سالم است تا آنجا که مقدر باشد آثار خطرناک بهره آن محدود میشود " (ص ۳۱)

### III. صرفه جویی در تولید و انتقال نیروی در ساختمانها

ل. هورنر در گزارش ۱۸ اکتبر ۱۸۵۲ خود نامه ای از مهندس مشهور جیمس نسبیث\*\*<sup>ا</sup> اهل پاتری کرولت\*\*\*<sup>ب</sup>، مختص چکش بخاره را نقل می کند که در آن از جمله چنین آمده است:

" مردم از افزایش فوق العاده ای که بوسیله این چنین دگرگونیها و تشکیلها (در مورد ماشینها بخار) در نیروی محرک بوجود آمده است و من از آنها یاد میکنم خیلی کم اطلاع دارند. نیروی ماشینی ناحیه ما (لنکاشیر)\*\*\*\* تقریباً مدت چهل سال تحت فشار کابوس وحشتناک پیشد آوری سنت ها

\* "Nuisances Removal Acts"

\*\* James Nasmyth

\*\*\* Patricroft

\*\*\*\* Lancashire

بود و ولی اکنون خوشبختانه ما از قهد آنها رها شده ایم . طی ۱۵ سال اخیر و بهرجه درجهان چهار سال گذشته ( پس یعنی از سال ۱۸۴۸ ) تغییرات بسیار مهمی در شیوه کار ماشینهای تراکم بخار رخ داده است . ۵۰۰ کامیابی بدست آمده . ۵۰۰ این بود که همان ماشین آلات با تقلیل قابل توجهی در مصرف ذغال و کار بمراتب بزرگتری انجام میدادند . ۵۰۰ سالیان دراز پس از کارکرد نیروی بخار در کارخانجات این ناحیه ، چنین گمان میکردند که سرعت مجاز برای کار کردن ماشین های تراکم بخار باید در هر دقیقه برابر با ضربه های پیستونی در حدود ۲۲۰ فوت باشد ، یعنی سرعت بازوی ماشین که پیستون آن ضربه ۵ فوتی داشت ، از پیش به انجام ۲۲ دور محدود شده بود . بنظر نمی آمد که بتوان ماشین را تندتر از این بحرکت درآورد ، و چون همه آلات با حرکت پیستون بمیزان این سرعت ۲۲۰ فوت در دقیقه انطباق داده شده بود ، چنین سرعت کند و بهبود محدود شده ای سالیان دراز بر تمام کارگاه تسلط داشت . ولی سرانجام خواه در نتیجه عدم آگاهی به مقررات و خواه نظر به جهات بهتری نزد برخی نوآوران جسور ، سرعت بزرگتری مورد آزمایش قرار گرفت و چون نتیجه بدست آمد ، بسیار مثبت بود ، دیگران نیز از این نمونه پیروی کردند . چنانکه گفته می شد خان ماشین را رها کردند و چرخهای اصلی و مسائل انتقال را بنحوی تغییر دادند که ماشین بخار امکان یافت تا ۳۰۰ فوت در دقیقه و بلکه بالاتر از آن کار کند ، در حالیکه دیگر همان سرعت گذشته برای دستگاههای دیگر حفظ شده بود . ۵۰۰ این تشدید شتاب ماشین بخار اکنون عصبیت یافته است ، بدان سبب که معلوم گردید نه تنها با همان ماشین میتوان نیروی مفید بیشتری بدست آورد بلکه حرکت نیز در اثر ضربه های بیشتر چرخ گشت آور منظم تر شده بود . با یکسان ماندن فشار بخار و یکسان بودن میزان خلا در دستگاه تراکم ، میتوان از طریق تشدید ساده شتاب پیستون نیروی بیشتری بدست آورد . مثلاً چنانچه بوسیله تغییرات شایسته ماشین بخاری را که با دقیقه ای ۲۰۰ فوت چهل اسب نیرو میدهد بجای برسانیم که با همان فشار بخار و همان درجه خلا ۴۰۰ فوت در دقیقه کار کند ، آنگاه نیرو را درست و برابر نمودیم . ایم ، واز آنجا که فشار بخار و درجه خلا در هر دو حالت یکسان است ، فعالیت هر یک از اجزاء ماشین و نیز خطر بروز " سوانح " با بالا رفتن سرعت ، افزایش محسوس پیدا نمیکند . همه تفاوت در اینست که مابه نسبت تشدید شتاب حرکت پیستون ، بخار بیش و کم زیادتری مصرف می کنیم ، و نیز علاوه بر این ، با لشفکا \*

\* بالشک در برابر کلمات فنی Lager (دروبان آلمانی) و Coussinet (دروبان فرانسه) بکاربرد شده است که در مکانیک به قطعاً فلزی استوانه شکلی اطلاق میشود که در روآنمازوی متحرک میچرخد و در واقع متکا یا بالش آن شمار می رود . چون برای مترجم معلوم نیست که برای این قبیل قطعات فنی کلمات شایسته ای وضع شده ، یاد رعل میکار می رود ضرورتاً برای آنکه لا اقل مفهوم کلمه فنی منور برای خواننده روشن باشد از چنین لغتی که مهد وراز معنای فنی آن نیست و هم لفظاً با کلمات فرانسوی آلمانی تطبیق نمیکند استفاده شده است .

با اجزائی که مورد اصطکاک هستند کمی بیشتر فرسوده میشوند ولی این چیزی است که اندک قابل ذکر است ۰۰۰ ولی برای آنکه بتوان از همان ماشین، بوسیله شتابان ساختن پیستون، نیروی بیشتری تحصیل نمود لازمست که مقدار بیشتری ذغال زهر همان دیگ بخار سوزاند یا آنکه دیگی بکاربرد که ظرفیت تهخیر بزرگتری داشته باشد و خلاصه بخار بیشتری تولید گردد. چنین عملی انجام گرفت و دیگهای که ظرفیت بزرگتری برای تولید بخار داشتند در ماشینهای قدیمی "شتاب یافته" کار گذاشته شد و بدینسان ماشینهای مزبور در موارد بسیاری ۱۰۰٪ بیشتر کار تحویل دادند. در حوالی سال ۱۸۴۲ تولید نیروی فوق العاده ارزان قیمت ماشینهای بخار در معدن کرن وال شروع به جلب توجه نمود. رقابت در پنبه رسیها کارخانه داران را وادار میکرد که عدد سرچشمه سود خود را در "صرفه جوییها" جستجو نمایند. تفاوت قابل توجهی را که ماشینهای کرن وال در مورد مصرف ذغال، بر حسب ساعت و نیروی بخار نشان دادند. و نیز دست یابیهای فوق العاده با صرفه ای که ماشینهای دوسیلند وولف\* نمایان ساختند. در ناحیه ما نیز مسئله صرفه جویی در مواد سوختی را در مصرف مقدم قرار داد. ماشینهای کرن وال و ماشینهای دوسیلندری در هر ساعت یک قوه اسب در از ۳ تا چهار فوند ذغال تحصیل میدادند در حالیکه ماشینهای نواحی پنبه رسی بطور کلی از ۸ تا ۱۲ فوند ذغال برای هر اسب بخار - ساعت مصرف می کردند. یک چنین تفاوت چشمگیری کارخانه داران و ماشین سازان ناحیه ما را بر آن داشت که با وسائل مشابهی به وضع بی اندازه با صرفه شی دست یابند که در کرن وال و فرانسه از مدتها پیش معمول گردیده بود. زیرا در آنجا بالا بودن قیمت ذغال کارخانه داران را مجبور ساخته بود که این قسمت سنگین خرج مؤسسه خود را تا سرحد امکان محدود سازند. این امر نتایج بسیار مهمی به بار آورد. اولاً: بسیاری از دیگهای که در آن زمانهای خوب سودهای سرشار گذشته سطح خارجی شان مواجه با هوای سرد بیرون بود، اکنون با قشر ضخیمی از نمد یا آجر و سارچ و وسائل دیگر پوشانده شدند تا بدان وسیله از اتلاف پرتوش گرمائی که با این همه مخارج تولید میشد جلوگیری بعمل آورند. لوله های بخار نیز با همین شیوه مورد محافظت قرار گرفت و نیز سیلندرها با نمد و چوب محصور گردیدند. ثانیاً کاربرد فشار قوی پیش آمد. تا این زمان در ریچه های اطمینان بنحوی ساخته شده بودند که تا فشار بخار به ۴، ۶ یا ۸ فوند در هر اینچ مربع میرسید خود بخود باز میشدند. اینک در ریافتند که بوسیله بالا بردن فشار تا ۱۴ یا ۲۰ فوند ۰۰۰ صرفه جویی بسیار مهمی در مصرف ذغال سنگ بوجود

Cornouailles = Cornwall \* - ایالت جنوب غربی انگلستان که کرسی آن شهر Bodmin

(بودمین) است.

Woolf, Arthur - (۱۷۶۶-۱۸۳۷) - مهندس سرانگلیسی، مخترع نوعی ماشین پرفشار بخار \*\*

می‌آید. بدیگر سخن کار کارخانه با مصرف فوق‌العاده کتری ذغال انجام می‌شد ۰۰۰ آنها که از امکانات و جرات برخوردار بودند سیستم فشارهای فزاینده و انبساطی را در ابعاد کاملش مورد استفاده قرار دادند و به ساختن دیگهای بخاری پرداختند که فشار ۳۰، ۴۰، ۶۰ و ۷۰ فوند در هر اینچ مربع تولید می‌کردند. یعنی فشاری که در برابر آن ممکن بود مهندسان مکتب قدیم از ترس پشیمان شوند. ولی چون نتیجه اقتصادی این بالا بردن فشار بخار ۰۰۰ خیلی زود در شکل ملموس لهره، شلیتنگ و پنس نمودار شد، استفاده از دیگهای فشارقوی برای ماشین‌های تراکم تقریباً همه جا عموماً یافت. آنها که این اصلاحات را قاطعانه بکار بستند ماشین‌های وولف را مورد استفاده قرار دادند و این امر بیشتر در ماشین‌های تازه ساز انجام گرفت. ماشین‌های وولف دو سیلندر دارند که یکی از آنها بخار دیگ راه. بر اساس مازاد فشاری که نسبت به فشار آتمسفر دارد، به نیرو بدل می‌کند و سپس بجای آنکه مانند گذشته پس از هر ضربه پیستون به هوا آزاد راه یابد، وارد سیلندر دیگری می‌شود که ظرفیت آن تقریباً چهار برابر بزرگتر است. و پس از آنکه در اینجا انبساط بیشتری کسب می‌کند وارد دستگاه تراکم می‌گردد. نتیجه اقتصادی ای که بوسیله این قبیل ماشینها بدست می‌آید این است که در ازاء هر ۳ تا ۴ فوند ذغال یک قوه اسب در ساعت حاصل می‌شود. در صورتیکه در مورد ماشین‌های سیستم قدیم برای حصول همین منظور ۱۲ تا ۱۴ فوند ذغال ضرورت داشت. کاربست ماهرانه یک دستگاه امکان داد که سیستم ماشین‌های دو سیلندری وولف یا ماشین‌هایی که فشارقوی و ضعیف را با هم ترکیب می‌کنند در ماشین‌های قدیمی مشغول کار مورد استفاده قرار گیرد و بدینسان بازده آنها را در همین کاهش مصرف ذغال بالا ببرد. طی ۸-۱۰ سال اخیر بوسیله پیوند یک ماشین فشارقوی با یک ماشین تراکم، پنجه‌یکه بخار مورد استفاده در ماشین اولی به ماشین دومی هدایت می‌شد و آنرا بکار می‌انداخت و نیز همین نتیجه بدست آمد. این سیستم در بسیاری از موارد سودمند است.

به آسانی ممکن نیست صورت دقیق از افزایش بازده ماشین‌های بخاری که از یک سیستم هستند و در آنها برخی از این اصلاحات یا همه آنها انجام گرفته است بدست داد. ولی من اطمینان دارم که با ماشین‌های بخار هم وزن اکنون، بطور متوسط دست کم ۵۰٪ بیشتر خدمت یا کار بدست می‌آوریم و در موارد بسیار همان ماشین‌هایی که در دوران محدود بودن سرعت به ۲۲۰ فوت در دقیقه، ۵۰ قوه اسب تعهیل می‌دادند، اکنون بازده آنها بیش از ۱۰۰ اسب است. نتایج فوق‌العاده صرفه بخشی که از کاربست فشارقوی بخار در ماشینهای تراکم بدست آمد و همچنین توقعات بمراتب بزرگتر از ماشین‌های قدیمی به منظور گسترش موسسات، موجب آن گردید که در سه سال اخیر دیگهای لولهای شکل مورد استفاده قرار گیرد و از این راه مخارج تولید بخار باز هم میزان قابل توجهی کاهش یابد.

آنچه در مورد ماشین آلات مولد نیرو صادق است درباره ماشین های انتقال نیرو و ماشینهای کار نیز صادق میکند .

"گامهای سریعی که طی همین چند سال اخیره در مورد بهسازی ماشین آلات برداشته شده کارخانه داران امکان داد که تولید را بدون نیروی محرك اضافی گسترش دهند . در نتیجه کوتاه گشتن روزانه کاره استفاده صرفه جویانه از کار ضرور گردید و در اغلب کارخانه هایی که خوب اداره میشوند همواره این محاسبه در میان است که از چه راه میتوان در همین راستا از مخارج و تولید را افزایش بخشید . من در برابر خود صورتی دارم که داشتن آنها مرهون لطف یکی از آقایان بسیار هوشمند ناحیه خود هستم . در این صورت تعداد و سن کارگرانی که در کارخانه او اشتغال داشته و همچنین ماشین های مورد استفاده و دستمزدی که از سال ۱۸۴۰ تاکنون پرداخته شده قید گردیده است . در سال ۱۸۴۰ مؤسسه وی ۶۰۰ نفر کارگر در اشتغال داشته که از آن میان سن ۲۰۰ نفرشان کمتر از ۱۳ سال بوده است ، در ۱۸۵۲ فقط ۳۵۰ نفر کارگر مشغول بکار بوده اند که ۶۰ نفرشان پائین تر از ۱۳ سال داشته اند . با تقریب بسیار کمی همان تعداد ماشین در کار بودند و مبلغ دستمزدی که طی دو سال مورد مقایسه پرداخت شده یکسان بوده است . " ( از گزارش رد گرو\* ، در " گزارش کارخانجات و آگهی ۱۸۵۲ " ص ۵۸ ، ۵۹ ) \*\*

این بهسازیهایی که در مورد ماشین آلات انجام شده است تنها هنگامی تأثیر کامل خود را میبخشند که در ساختمانهای کارخانه نو و مناسب تجهیز شده ای قرار گرفته باشند .  
 " در رابطه با بهسازیهای ماشین آلات باید این نکته را متذکر شوم که پیش از همه ، به پیشرفت بزرگی در ساختمان کارخانه هایی بوقوع پیوسته است که برای استقرار این ماشین های نو تجهیز شد مانند ۰۰۰ در طبقه تحتانی همه نخهای خود را کلاف می کش و تنها در اینجا ۲۹۰۰۰ دوك مضاعف کار گذارده ام . تنها از این اطاق و انبار دست کم ۱۰٪ از کار صرفه جویی میکنم . و این صرفه جویی بیشتر نه از خود اصلاحات در سیستم مضاعف ناشی میشود ، بلکه از گردآبی ماشین آلات تحت رهبری واحده بدست می آید . و من میتوانم همان تعداد از دوكها را با بازوی محرك واحدی بکار اندازم و از اینراه اولعاط نیروی انتقال ۶۰ تا ۸۰٪ بیشتر از مؤسعات دیگر صرفه جویی نمایم . بعلاوه این وضع موجب صرفه جویی بزرگی در روغن و چربی و غیره میشود . ۰۰۰ خلاصه آنکه با تجهیزاتی کامل تر کارخانه هاتکمیل ماشین آلات ، اگر دست کم حساب کنم ، ۱۰٪ در کار صرفه جویی شده و در کنار آن صرفه جویی بزرگی

Redgrave \*

در نیرو، ذغال، روغن، پنبه، بازوی محرك و تسمه ها و غیره بعمل آمده است. \* (اظهارات یکی از کارخانه داران پنبه روس، گزارش کارخانجات، اکتبر ۱۸۶۳، ص ۱۰۶، ۱۱۰) \*

#### IV. سودمند سازی فضولات تولید

باشیوه تولید سرمایه داری استفاده از فضولات تولید و مصرف گسترش پیدا میکند. مقصود ما از عنوان اولی فضولات صنعتی و کشاورزی است و تحت عنوان دومی قسماً فضولاتی را بشمار می آوریم که از تبادل مواد طبیعی انسان ناشی میشوند و از سوی دیگر منظور ما شکلی است که از اشیاء مصرف شده پس از استعمال آنها باقی می ماند. بنابراین فضولات صنعتی در صنعت شیمیائی عبارت از محصولات فرعی هستند که در تولیدی که بمقیاس کوچک باشد از بین میروند. و در ماشین سازی، براده های آهنی هستند که فرو میزنند و دپاره بمنزله ماده خام در تولید آهن وارد میگردند و غیره. فضولات مصرف عبارت است از مدفوعات طبیعی انسان، بقایای لبا سردر شکل کهنه پاره و غیره. فضولات مصرف اهمیت زیادی در کشاورزی دارند. در اقتصاد سرمایه داری در رابطه با استفاده از مواد مزبور اتلاف عظیمی رخ میدهد. مثلاً در لندن باقتصاد مزبور برای استفاده از کود چهارمیلیون و نیم انسان هیچ مصرفی بهتر از این نیافته است که با تحمیل مخارج سنگین آب رودخانه تیمز\*\* را بگداند.

گران شدن مواد خام طبیعتاً انگیزه ای برای استفاده از فضولات میشود.

بطور عمده شرایط این استفاده مجدد چنین است: وجود مقادیر عظیمی از این فضولات، که آنها فقط در کار بمقیاس بزرگ امکان پذیر میشود، تکمیل ماشین آلات بنحویکه بتوان بوسیله آن موادی را که سابقاً در شکل معینی قابل استفاده نبود، اند بصورتی درآورد که در تولیدی نوکاربرد پذیر باشد، پیشرفت علم، بهره در شیمی، که خواص مفید چنین فضولاتی را کشف میکند. البته در کشاورزی کوچکی که بر پایه باغداری اداره میشود، مانند لوباردی\*\*\*، چین جنوسی و ژاپن نیز از این قبیل صرفه جوییهای بزرگ روی میدهد. ولی بطور کلی بارآوری کشاورزی در این سیستم از راه اتلاف بزرگ نیروی کاری انجام میگردد که از محیط های دیگر تولید بیرون کشیده شده است.

آنچه که آشغال نامید میشود تقریباً در همه صنایع نقش مهمی ایفا میکند. بهمین جهت است که در گزارش کارخانجات اکتبر ۱۸۶۳ بمثابة یکی از دلائل عمده برای توضیح این امر که چرا فارمداران

\* "Rep. Fact. Oct. 1863", p. 109-110

\*\* Tamise, Themse - رودخانه بزرگ انگلیس که از آکسفورد به لندن می آید و سپس

به دریای شمال می ریزد.

\*\*\* Lombardie - بخش شمالی ایتالیا که کرسی آن شهر میلان است.

انگلیسی و نیز بخشهای بزرگی از ایرلند در مورد کشت کتان اکراه نشان میدهند و رتبه کشت آن مبادرت می‌ورزند، چنین آمده است:

"آشغال زیادی ۰۰۰ که بهنگام آماده ساختن کتان در کارخانه‌های کوچک الیاف زدائی\*، (scutch mills) که با نیروی آب کار میکنند، بوجود می‌آید ۰۰۰ در مورد پنبه، آشغال نسبتاً کم است ولی از آن کتان خیلی زیاد است. خوب عمل آوردن کتان بوسیله خیساندن در آب و الیاف زدائی مکانیکی آن میتواند این جنبه منفی را تا حد زیادی محدود سازد ۰۰۰ در ایرلند غالباً کتان را با شیوه فوق‌العاده زنده‌ای پاک میکنند، بنحویکه ۲۸ تا ۳۰٪ آن از بین می‌رود ۰۰۰ زبانی که در صورت کاربرد ماشین‌های بهتر کاملاً احتراز پذیر می‌بود، اُفت بقدری زیاد بود که درباره آن بازرسان کارخانه می‌گوید: "در برخی از کارگاه‌های الیاف زدائی ایرلند بمن اطلاع داده شد که کارگران الیاف زدا غالباً فضولات پدید آمده در آن کارگاه‌ها را، با وجود ارزش زیادی که دارند، بخانه برد و در اجاق‌های خود بمنزله سوخت مورد استفاده قرار داده‌اند ۰۰۰ (همانجا، ص ۱۴۰).

درباره فضولات پنبه، هنگامی که بعداً نوسانات قیمت مواد خام را بررسی می‌کنیم بحث خواهد شد ۰

در صنعت پشم بیشتر از صنعت آماده‌سازی کتان زهرکی بخرج داده شده است ۰

"در گذشته معمول بود که آماده‌سازی آشغال‌های پشم و تکه پاره‌های پشمی بمنظور استفاده مجدد از آنها، بمثابه علی‌ناشایست تلقی شود، ولی در رابطه با صنعت پشم مصنوعی (shoddy) (trade) که بصورت یکی از رشته‌های مهم ناحیه پشمبافی یورکشایر\*\* در آمده است، این پیشداوری کاملاً از بین رفت، بیشک صنعت استفاده از آشغال پنبه نیز، بمثابه رشته‌ای از کسب و کار که پاسخگوی نیازمندی مورد قبولی است، بزودی همانجا را خواهد گرفت ۰ سی سال پیش کهنه‌های پشمی و بعضی تکه‌هایی از پارچه پشم خالص و غیره، بطور متوسط تقریباً تنی ۴ لیره استرلینگ و ۴ شیلینگ\* می‌ارزید. در یکی دو سال اخیر قیمت همین قطعات تنی ۴۴ لیره استرلینگ شده است ۰ و تقاضا چنان افزایش یافته است که پس از کلف شیوه محو پنبه بدون لطمه وارد آوردن به پشم حتی منسوجات مخلوطی از پشم و پنبه مورد استعمال پیدا کرده است ۰ و اکنون هزاران نفر کارگر در رشته پشم مصنوعی (شوددی\*) سازی اشتغال دارند، و این خود نفع بزرگی برای مصرف‌کننده است که اکنون میتواند پارچه مرغوب‌حد وسطی را با قیمت بسیار مناسب خریداری نماید ۰" ("Rep. Fact. Oct. 1863", p.107)

\* در متن اصطلاح انگلیسی Scutch mills بین دو هلال آمده است ۰

Yorkshire \*\*

shoddy \*\*\*

پشم مصنوعی که بدینسان پا بمعرضه نهاد ، از پایان سال ۱۸۶۲ يك سوهمجموع مصرف صنایع پشمی انگلستان را تشکیل میداد . ("Rep. Fact., Oct. 1862", p. 81) "بهره بزرگی که نصیب " مصرف کنند " میشود در اینست که فقط يك سوم زمان گذشته لازم است تا لباسهای پشمی وی فرسوده شوند و يك ششم زمان مزبور لازم است تا نخ نما گردند .

صنعت ابریشم بافی انگلستان نیز همین راه سرآشوب را پیمود ، است . از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۶۲ مصرف ابریشم خام اصل ، کمی کاهش یافته بود و در مقابل استفاده از تکه پاره های ابریشم به دو برابر میرسد . با تکمیل ماشین آلات این امکان بوجود آمد ، تا از این ماده تقریباً در جای دیگر بی ارزش بود ابریشمی ساخته شود که از جهات بسیار قابل استفاده ، باشد . صنایع شیمیائی چشمگیرترین نمونه استفاده از فضولات را بدست میدهند . صنایع مزبور نه تنها آنگاه که برای آشغالهای تولید هرزه خود کاربرد تازه ای می یابند آنها را مورد استفاده قرار میدهند ، بلکه از فضولات گوناگون ترین صنایع دیگر نیز بهره گیری می کنند ، مثلاً قیر حاصل از گاز ذغال سنگ را که در گذشته تقریباً بی فایده بود به جوهرهای نیلی رنگ (آنی لین) \* به مواد رنگی روئاسی (آلی زارین) \*\* تبدیل میکنند و نیز اخیراً آنرا در داروسازی مورد استفاده قرار می دهند .

باید میان این صرفه جویی در مورد فضولات تولید از راه تجدید استفاده از آنها ، و صرفه جویی که در تولید خود فضولات انجام میشود ، یعنی کاستن تا حد اقل ممکن از فضولات تولید و استفاده مستقیم تا حد اکثر ممکن از کلیه مواد خام و کمکی ای که در تولید وارد میشوند ، فرق گذاشت .

صرفه جویی در مورد آشغال تولید قسماً مشروط به خوبی ماشین آلاتی است که بکاربرد میشود . به نسبت آنکه اجزاء ماشین با دقت بیشتر ساخته و صیقلی شده باشند ، در روشن ، صابون و غیره صرفه جویی میشود . ولی این مربوط به مواد کمکی است . اما اینکه قسمت بزرگتر یا کوچکتری از مواد خام در روند تولید به آشغال تبدیل شوند مسئله ای است که قسماً به خوبی ماشین آلات و کارافزار مورد استفاده بستگی دارد ، و این خود مهمترین جهت است . و سرانجام این امر منوط به خوبی خود مواد خام است . این مسئله نیز بنهجه خود قسماً مشروط به تکامل صنعت استخراجی و کشاورزی ای است که مواد مزبور را تولید می کنند ( منوط به پیشرفت فرهنگ در معنای خاص کلمه است ) ، و قسماً وابسته به درجه پیشرفت روند هائی است که ماده خام پیش از ورود به کارخانه می بیند .

\* پارمان تیه \*\*\* ثابت کرده است که از دورانهای نه چندان دور ، مثلاً از زمان لوییسی

Anilinfarben - Aniline \*

Alizarin - Alizarine \*\*

\*\*\* Parmentier, Antoine-Auguste (1737-1812) - بقیه زیرنویس در صفحه بعد



چهاردهم ه هتر آرد گندم در فرانسه بد رجات مهمی از تکامل رسیده است ه بنحویکه آسیابهای جدید می توانند ه نسبت به آسیابهای قدیمی ه از همان مقدار گندم تا حدود نیم برابر بیشتر نان تحویل دهند ه در واقع در آغاز برای مصرف سالیانه هر یک از ساکنین پاریس ۴ سه تیه\* گندم ه سپس ۳ و بالاخره ۲ سه تیه مقرر کرده بودند در حالیکه سرانه امروز بیش از  $\frac{1}{4}$  سه تیه یا تقریباً ۳۴۲ فوند نیست ه در پاریس\*\* که من خود در آنجا مدت درازی ساکن بودم ه آسیابهای خشن ساخته شده ای ه که آسیا سنگهای از خارا و تراپ\*\*\* داشتند ه طبق اصول مکانیک ه که در رس سال اخیر به چنین پیشرفتهای شایانی نائل شده است ه تجدید ساختمان یافته اند ه آسیابها را با آسیا سنگهای خوب لافرته\*\*\*\* مجهز ساختند و گند براد و بار آرد کردند و برای الک ها یک حرکت دورانی ایجاد نمودند و محصول آرد همان مقدار گندم به میزان  $\frac{1}{4}$  افزایش یافت ه بدینسان اختلاف عظیمی که در مصرف روزانه گندم میان روسها و ما وجود دارد ایضاح میشود ه علت آن تماماً در نقص شیوه های آرد کردن و نان تهیه کردن است ه از همین قرار است که باید فاکت جالب توجهی نیز که پلین\* در دفتر هجد هم فصل بیستم ه بند دوم می آورد ه ایضاح گردد ه در رم هر مود یوس<sup>۱</sup> آرد بنا بر مرغوبیت اش به ۴۰ ه ۴۸ یا ۹۶ آس<sup>۲</sup> فروخته میشد ه علت این همه بالا بودن قیمت های مزبور نسبت به نرخهای غله آنزمان در ناقص بودن شیوه های آرد کردن است که در آنزمان هنوز دوران کودکی را از سر میگذرانند و مستلزم صرف مخارجی گزاف بوده است ه (Dureau de la Malle, "Econ. Pol. des Romains", Paris 1840, I. p. 280-281)

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

- زراعت شناس ه داروگرو اقتصاد دان فرانسوی - گسترش دهندگی سبب زمین در کشور فرانسه ه
- \* Setier بقیا س قدیمی هجدد فرانسسه معادل ۴۳۱ لیتر و نیمه آن معادل یک چهارم لیتر بود است
- \*\* Le Perche - یکی از کت نشینهای قدیم فرانسو واقع در ایالت سابق Maine (شمال غربی فرانسه)
- \*\*\* Trapp
- \*\*\*\* La Ferté یکی از شهرهای ناحیه پاریس که امروز Ferté-Bernard نامیده میشود ه
- \* Pline یا Plinius - معروف به پلینیوس قدیم - دانشمند طبیعت شناس روس ( تولد در حدود سال ۲۳ میلادی ) مؤلف کتابی درباره تاریخ طبیعی مرکب از ۳۷ دفتر که در واقع دائرة المعارفی از علوم شناخته شده دوران باستان است ه وی که در سال ۷۹ برای مشاهده فوران آتش فشان وزوو vesuve به آنجا سفر نمود ه بود با دیگر مردم شهرهای آن ناحیه هلاک شد ه
- \* Modius ه پیمانۀ غله در رم قدیم معادل ۸٫۷۵ لیتر ه
- \* Ass ه سکه مسی رم قدیم ه

### ۷. صرفه جویی ناشی از اختراعات

چنانکه گفته شد این صرفه جوییها در کاربرد سرمایه استوار نتیجه آنست که شرایط کار در مقیاس گسترده ای مورد استفاده قرار میگیرد ، بطور خلاصه نتیجه آنست که شرایط مزیور بمثابة شرایط کاری عمل میکنند که مستقیماً جمعی و اجتماعی شده است یاد رخصت همکاری بلاواسطه در درون روند تولید قرار گرفته است . این امر از سویی خود شرطی است که تنها تحت آن استفاده از اختراعات مکانیکی و شیمیایی ، بی آنکه قیمت کالا افزایش یابد ، امکان پذیر میشود ، و این همواره شرط مسلماً لازم آن است . از سوی دیگر تنها در تولید بمقیاس گسترده است که صرفه جوییهای ناشی از مصرف با آرد جمعی ممکن میگردد . ولی سرانجام تنها تجربه کارگر بهم هسته است که کشف میکند و نشان میدهد کجا و چگونه باید صرفه جویی کرد ، چگونه میتوان به سادگی و ترین وجه کشفیات قبلا بدست آمد ، را بموقع اجرا در آورد برچه دشواریهای علمی بهنگام کاربست تئوری - یعنی در مورد کاربرد آن در روند تولید - باید غلبه نمود و غیره .

ضمناً متذکر شوم که باید میان کار عمومی و کار جمعی فرق گذاشت . هر دو اینها در تولید نقش خود را ایفا میکنند و هر دو در هم آمیخته و ولی هر دو نیز از یکدیگر متمایز هستند . کار عمومی عبارت از همه کارهای علمی ، همه کشفیات ، همه اختراعات است . کار عمومی قسماً مشروط به همکاری با زندگان و قسماً بسته به استفاده از کارکنندگان است . کار جمعی همکاری بلا واسطه افراد با یکدیگر را مفروض میدارد .

آنچه فوقاً گفته شد بوسیله فاکتورهای زیرین که مکرراً مورد مشاهده قرار گرفته است تأیید نمیشود :

۱ - تفاوت بزرگی که از لحاظ مخارج میان ساخت اولی یک ماشین نوظهور و تولید مجدد آن وجود دارد . در این مورد به یور<sup>\*\*</sup> و باج<sup>\*\*\*</sup> مراجعه شود .

\* در متن به لاتینی آمده است : *Conditio sine qua non*

\*\* Ure, Andrew (1778-1857) - شیمی دان و اقتصاد دان از مکتب آزادی تجارت . اشاره

مصنف به کتاب پورا است تحت عنوان : "The Philosophy of Manufactures: or, an Exposition of the Factory System of Great Britain".

\*\*\* Babbage Charles (1792-1871) - ریاضی دان ، مکانیک شناس و اقتصاد دان

انگلیسی . اشاره مارکس به کتاب وی است که تحت عنوان ذیل انتشار یافته است :

"on the Economy of the Machinery and Manufactures".

۲ - هزینه های بسیار سنگینی که بطور کلی هر مؤسسه مبتنی بر اختراع جدید متحمل میشود ، در مقایسه با مؤسساتی که بعداً روی ویرانه های آن ، از استخوانهای خود آن\* می رویند ، این وضع تا آنجا پیش میرود که اغلب متصدیان اولیه ورشکست می شوند و تنها آن بعدی ها ، آن کسانی که ساختارهای ماهیچین آلات و غمزه را ارزان بچنگ می آورند ، گل میکنند . درست بهمین جهت است که غالباً بی ارزش ترین و پلیدترین نوع سرمایه داران مالی هم آن کسانی هستند که از هر تکامل کار عام اندیشه انسانی و کاربرد اجتماعی آن بوسیله کار بهم بسته ، بزرگترین سود ها را بجیب میزنند .

---

\* در متن به لاتینی آمده است: *ex suis ossibus* ( یعنی از استخوانهای خودش ) .